هو الابهی

ای فوج الهی مکتوبیکه مرقوم بیکی از یاران
نموده بودید ملاحظه گردید از وقوعات مولمه
و بلایای وارده مرقوم نموده بودید قلب محزون
شد و خواطر مشتاقان پریشان گشت ولی ای
عزیزان این بلایا در سبیل جمال ابهیست بهیج
میدانید چه قدر لذیذ و عزیز است اگر روزی
فیروزی پیش آید و مانند عید نوروز اسباب
جشن و شادمانی و کامرانی از هر جهت
فراهم آید بزم جانفشانی آراسته گردد حلقه‌های
بلا مانند زنجیر زلف دلبر بیهمتا پیوسته
یعنی پای مبادله در بغلات در چنبر فلق
افتد و از آن ترکهای نازنین در سبیل
جمال مبین قدری میل فرمائید ملاحظه
خواهید فرمود که چه قدر دلنشین و شکوین

است میفرماید سم الردی فی مذهب العشق
واجب وحرق الحشا فی الحب من اول بعیق
خل دعوی الحبا و فادخ ما جری کذالک جری
الامر فی فرض و سنتی خبر نداری که چه جشن
و سروری در محفل عبد البهاء آراسته گشته
و چه بزم و شادمانی تزیین یافته زندان بخدید
شده و قلعه وسعت و گشایش ایوان کیوان یافته
و نهایت ادفو چنانست که بعون و عنایت حق
انشاء الله بزنجیر و شمشیر منتهی شود ولی در
حق یاران بدرگاه احدیت رجوع نمودم و
طلب موهبت آسایش و راحت دل و جان
نمودم و همچنین احبای بادکوبه تلغرافی در
این خصوص مفصل مرقوم نموده اند و ایضا
احبای ارباب تلگرافی مکمل بحضور اعلیحضرت
شهریاری مرقوم نموده اند جمیع یاران الهی را
بفضل و موهبت رحمانی بشارت ده علی
الخصوص شخص محترم را و علیک التحیة و الثناء
ع ع
کتبه عبد الدعاء خوانسار لدر

هو

طهران حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله

ابهی

ای منادی پیمان در ارسال جواب شروح مفصّله معذورم
زیرا نمیدانی که در چه دریائی غریق و مهمومم بقسمی
بحالی قدوم که دقیقهٔ آرام ندارم و فرصتی بدست
نیارم که چنانکه باید و شاید بخدمت هر یک
از احبّای الهی پردازم و مکاتیب مفصّله
بنگارم اینقدر که مرقوم میشود این نیز از
تأییدات عظمهٔ ربّ غفور است و الّا بکلّی
مشغول ملکوت بیان گردد در این مورد چند توان
نمود باری علی العجاله کاغذ مختصر که بجناب آقا سیّد
تقی مرقوم نموده بودید پیش نظر است و مطالب
آن بقدر امکان جواب داده میشود و انشاءالله
مسائل دیگر که بجناب اسم الله مرقوم نموده بودید در
وقت فرصت عنقریب جواب مفصّل ارسال خواهد شد

المسئلة الاولی اوراق غیر ممضی و غیر مختوم اعاده شود و تا
امضا نگردد و ممهور نشود و بدون آن شایان اعتماد نه
اوراق بسیار و کتبه متعدّد و وسایط لاتعدّ و لاتحصی
شاید اتّفاقاً یکی سهو نماید و بدون مهر و امضا ارسال
شود المسئلة الثانیة اوراق منتشره هر گاه عبارات
یکی با دیگری فرق داشته باشد اگر متّحد المعنی
بود سؤال نشود و اگر چنانچه مطابق المعانی و لا متفاوت
اللفظ است ضرری ندارد ای منادی پیمان
صبر و حوصله داشته باش حال اعظم خدمت این عبد
نشر نفحات است و تبلیغ محتجبین و بیان آیات بیّنات
تا توانی باین امر پرداز زمان تأسیس و وقت
تخم افشانی جمیع یاران را تشویق بر تبلیغ نمائید
و در محافل روحانی از این امر عظیم سخن برانید
عبد البهاء اهتمام در این مهام دارد اتّبع اثر
رفیقک فی هذا الصراط المستقیم یاران الهی بعضی

[illegible]

هو الابهی

ای کنیزان خداوند مانند نظر عنایت باشماست
و بکمال رحمت شامل شما در آستان مقدس جمال قدم
روحی لاحبائه الفدا کنیزان پر تمیز بد دور
عتبهٔ حضرت احدیت آماده خاضعهٔ خاشعهٔ
شور انگیز ابر رحمت بلند گشته و باران عنایت در
فیضان است صبح موهبت طالع و لوامع آثار
فیض و برکت ساطع از فیض قدیم و نور
افق توحید بکمال تضرع و زاری مستدعی هستیم
و آن کنیزان آستان را موفق بر خدمت یزدان
فرماید تا در جمیع شئون و احوال و اطوار و عادات
و رفتار و گفتار و کردار روز بروز ترقی نمایند
و اطفال خویشرا بآداب الهی در کمال همت
تربیت نمایند الیوم احبای الهی را فرض و
واجب است که اطفال را بقرائت و کتابت و
تعلیم و دانش و آداب تربیت نمایند تا آنکه
روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند

اول مربی اطفال مادرانند زیرا طفل در بدو نشو
و نما چون شاخ تر و تازه باشد بهر قسم بخواهی
تربیت توانی اگر راست تربیت کنی راست گردد و
در کمال موزونی نشو و نما کند و این واضح است
که مادر اول مربی است و مؤسس اخلاق
و آداب فرزند پس ای مادران این را بدانید
که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت
تربیت کودکان است بآداب کمال انسانیت
و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود و
التحیة و الثناء علیکن یا اماء الرحمن ع ع

حرره بینش عماد آبادی

سنه ۱۳۲۰

پورت سعید جناب آقا احمد ایده الله

هو الله

ای ثابت راسخ حوادث اینجا بر درجه سابق است هیئت
مراجعت نمودند مسائل چندی بود که در اینجا تحقیق کردند و راپورتی
ترتیب دادند و در مدینهٔ کبیره تقدیم خواهند نمود تا چه نتیجه بخشد
ولی نفوسی از بیگانگان که با میرزا محمدعلی نهایت ارتباط و اتحادی داشتند
در امور بسیار مداخله نمودند و مفتریات و بهتان عظیم زدند و حال آنکه قطعیا
اصل نداشت باری چون در این دیار رجال افکار بکلی ... و هر روز
افترائی تازه و بهتانی جدید در کار لهذا هر یک از [illegible] الصفحات
ارسال میشود زیرا در آن صفحات کسی را جرئت افترا و بهتان نه حال
ما اعتمادی در اینجا جز بعدالت اعلیحضرت سلطان نداریم و اطمینان ما
بحقیقت جوئی مرکز محترم سلطنت سنیه است سبحان الله هیئت
جلیلهٔ تفتیشیه از محرکین فساد و بدخواهان مشهور این عباد استفسار
و استعلام نمودند و این معلوم است که آنان چه گفته‌اند اما از این
سرگشتگان صحرای محبت الله ابداً کلمه‌ئی استفسار ننمودند ولی امور
در ید قدرت حی قدیر است یفعل ما یشاء و یقدر ما یشاء و البته
آنچه تقدیر مقدر است عین حکمت است و سبب فوز و فلاح

نفوس مطمئنهٔ راضیهٔ مرضیه باری ما در سبیل الهی جان در دست گرفته
و نثار راه آن دلبر مهربان خواهیم این است نهایت آمال و آرزوی ما
احبا باید در نهایت ثبوت و استقامت باشند و بنصایح و وصایای
حضرت بهاءالله عمل نمایند بجمیع ملل آفاق صادق و مهربان باشند
و بتمام بشر بحسن نیت و خیرخواهی محض و محبت قلبیه معامله کنند و
بجمیع دول عالم صادق و خیرخواه باشند و در امور سیاسیه بموجب
وصیت حضرت بهاءالله ابداً مداخله نکنند بلکه مکالمه ننمایند
مشغول بتحسین اخلاق و اکتساب روحانیت و استفاضه از انوار
رحمانیت گردند حتی بدخواه را خیرخواه باشند و دشمن را مونس گردند
بدگو را دلجوئی کنند و بدخو را نیکوئی نمایند کاذب را بصداقت
مقابله کنند تا فی الحقیقه بجمیع خلق بدوستی و راستی و حقیقت
پرستی معامله نمایند سبب صلح و آشتی عالمیان گردند و
صلاح و سلامتی آدمیان شوند نظر باستحقاق نفوس نکنند
بلکه بموجب وصایا و نصایح و تعالیم مرکز رحمانیت حرکت نمایند
جمیع یاران الهی را تحیت ابدع اعلی ابلاغ دارید ع ع

شهر رجب سنه ۱۳۲۳ استنساخ شد

هو الله

ایها المقربون ایها المنجذبون ایها المشتعلون
بنار محبة الله فی هذه الیوم المشهود الحمد لله بعون
و صون و عنایت حضرت احدیت ارض جان
بنفحات قدسی آباد شد بعد از سکون بحرکت
آمد و بعد از خمود شعله برافروخت بهشت
برین گشت و جلوه گاه صور علیین احبّاء
هر یک حیاتی تازه یافتند و اصفیا بمیدان
فدا شتافتند آهنگ تقدیس مرتفع شد
و انوار توحید لامع گشت مطرب الهی با چنگ
و دف و نی نغمهٔ ای دمی چنان بنواخت

در هیاکل روحانی بوجد وطرب انداخت
نسیم ارض صاد مشکبار است ورائحهٔ محبّت الله
ازان گلشن منتشر در این دیار شکر کنید
خدا را که در چنین عصری بچنین نصری موفّق
و مؤیّد گردیدید حقّا که یاران وفائید و
سزاوار فدا عنقریب چنان ولوله در
آفاق افتد که نور اشراق از شرق عشق
بدمد و ناقوس شرق و غرب نغمهٔ یا ربّی الاعلی
بکوبد جهان جهان دیگر گردد و کیهان
کیهان دیگر شود روی زمین بهشت

برین گردد و تودهٔ غبرا جنّت ابهی شود
جبرئیل امین از ملکوت جلیل جلوه نماید
وطاوس علّیین شهپر تقدیس بگشاید امرالله
مرتفع شود ورایت یا بهاء الابهی بلند
گردد از جمیع آفاق نغمهٔ یا بشری بعنان
آسمان رسد واز شرق و غرب بانگ یا
طوبی برخیزد هنالک یفرح المؤمنون
و یحزن الخاسرون و تبیضّ وجوه
و تسودّ وجوه غیر انّ هذا الحقّ معلوم
و وعدٌ غیر مکذوب علیکم التحیّة والثّناء
ع ع

طهران بواسطهٔ جناب ابادی حضرت ادیب احبّای عبدالعظیم
علیهم بهآء الله الأبهی

سوادش را بجمیع ولایات ارسال دارید

هو الله ای مقرّبان درگاه کبریا شمع هدی داشکست
و دلبر مواهب کبری شاهد انجمن جام میثاق سرشار است
و صهبای الطاف نشئهٔ لبهای اشراق نور مبین از جبین یاران
دلنشین ساطعست و بارقهٔ فجر صادق بر آفاق لائح ندای
جانفزای جمال ابهی از ملکوت اخفی بلند است و فیض نامتناهی
انشمع ملأ اعلی شامل حال هر عزیز و مستمند بدرقهٔ عنایت
از جهان پنهان دمبدم میرسد و نفحهٔ حیات ابدیّه پی از پی
میدمد نسیم رحیم ریاض احدیّتش میوزد و مژدهٔ وصل میلاد
حبیب بزرگوارش زلزله در آفاق انداخته و آوازهٔ تقدیس
جهانگیر گشته باد حو این اشراق بیرآفاق کرده کوران این
النور المبین فریاد برارند و سرگشتگان این الحصن الحصین
آوازها کنند و گمراهان این السبیل المستقیم نعره زنند
صم

صم بکمٌ عمیٌ فهم لا یرجعون گر شعاع آفتاب پر ز نور غیر گری
نیابد چشم کور ای کاش گرمیرا نیز احساس مینمودند یکی گوید
نص انجیل انقطاع بشارتست و دیگری گوید ابدیت شریعت
موسی مصرح آیات توراة و قتی مدّعی استقلالیّت و لو بظهور
معجزات دیگری گوید حقیقت صریح قرآنست و دیگری گوید
موعود یوم مستغاث است گروه کوران هر یکی در صحرای
حیرت سرگردان و شمس حقیقت از افق احدیّت در نهایت اشراق
دیر نو حرارت شعاع لامعش فریاد برآرد که ای ابرهای تار و
تاریک بقوّت حرارت چنان این غیم کثیف را از هم متلاشی
نمایم که اثری از آن در آفاق نگذارم و بتمام قوّت اشراق نمایم
مقصود اینست که اسم اعظم روحی لاحبّائه الفدا قوت روحانیّتش
چنان در آفاق تأثیر فرماید که قوای متضادّهٔ عالم ظلمانی را
در مغرب نیستی متواری کند هذا هو الحق المنیر و ما بعد الحق
الا الضلال المبین ع ع

کتبه فانی آقا بابای معلّم نیریزی

هو الله

ای بندهٔ صادق جمال ابهی مکاتیب رسید بآه و ناله و گریه و زاری
شما در مصیبت احبّاء و هجوم اعداء مطّلع گشتم فی الحقیقه قلب عموم یاران از
این ظلم و عدوان سوزان است و جمیع فریاد و فغان مینمایند و اگر چشمها چنانچه
خون ببارد و دموع بحر جیحون گردد باز آتش دلها نیفسرد و احزان ساکن
نگردد این از این جهت ولی نظر را پاک و مطهّر نما ملاحظه کن که بچه موهبتی
فائز شدند و چه عنایتی را حائز گشتند لب تشنه بچه بحر عذب فراتی
رسیدند و در نهایت فقر و فاقه بچه کنز عظیمی ره بردند قطراتی از خون فدای
حضرت بیچون کردند ولی خونبهارا از جمال ابهی گرفتند و کأس فضل و عطارا
از دست آن دلبر یکتا نوشیدند و امّا از جهة امر الله این وقعهٔ عظمی سبب
اعلاء کلمة الله گردد و نشر نفحات الله نسمة الله بهبوب آید و نیّر موهبت الله
طلوع کند امر صد مرتبه عظیمتر شود و رایت الهیّه بلندتر گردد آیت تقدیس
ظاهر شود جمیع ملل عالم از هجوم جنود شهادت مغلوب و مقهور و مهزوم گردند
سطوت کلمة الله شرق و غرب را بحرکت آرد و جیوش ملأ اعلی چنان
هجوم نمایند که جمیع احزاب مهزوم گردند اینست که میفرماید جندٌ هنالک
مهزومٌ من الأحزاب هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الّا الضّلال

مطمئن باش ایرانیان کف زنانند چه عجب پاکوبانند چه عجب خندانند
چه عجب کامرانند چه عجب رقص کنانند چه عجب هذا دأب الأحزاب
فی القرون الأولی ولی این رقص را نقص عظیم در پی و این خنده را
گریهٔ پاینده در عقب و این سرور را عذاب قبور در پس و این
شادمانی را ندامت و پشیمانی مقرّر فسوف تردهم فی خسران
مبین شما اعتنائی نکنید اهمیّتی ندهید اظهار اضطرابی ننمائید مدارا
کنید بتبسّم بگذرانید اگر چنانچه رد برو شخصی ملامت نمود شماتت
کرد بمعقولیّت تمام بگوئید حضرات شهداء اقتدا بشهیدان دشت کربلا
کردند یا لیت کنت معهم فأفوز فوزاً عظیما همیشه چنین بوده تازگی
ندارد لیس هذا اوّل قارورة کُسِرَت فی الاسلام و السّلام پی حرف را
نگیرید اگر چنانچه دیدید مجادله خواهند طفره زنید و بسکوت بگذرانید

ع ع

هو الله ای ثابت بر پیمان الآن مشغول بنگارش احوال شهدای ارض
لهم الفداء هستم لهذا مختصر مرقوم میگردد معذور دارید از شماتت بیخردان
فتور نیارید ملامت عین سعادت است و حقیقت موهبت و چون
بهذور سخن رانند سکوت مظلومانه نمائید و اگر باعتدال فی الجمله ملامت کنید

یا حکایت نمایند بفرمائید تشخیص صحرای کربلاست و تعزیهٔ سیّد الشّهداء
و این فخر و مباهات اهل البهاء لا تحسبنّ الّذین قُتِلوا فی سبیل الله امواتاً
بل احیاءٌ عند ربّهم یُرزقون یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما ٭
گر در آتش رفت باید چون خلیل ور چه یحیی میکنی خونم سبیل ور چه یوسف
چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی سر نگردانم نگردم از تو من
بهر فرمان تو دارم جان و تن در نهایت بشاشت و مسرّت صحبت
بدارید اگرچه حال از قرار معلوم معاشرت را موقوف نموده اند این
نیز سبب ممنونیّت است زیرا از معاشرت این غافلان جز کسالت
ثمری حاصل نشود امّا خود پشیمان شوند باری جمیع یاران الهی را
از قبل عبدالبهاء تحیّت و ثنا برسان و بگو شکر کنید که در این احزان
و مصیبت کبری شریک و سهیم عبدالبهاء گشتید ابداً محزون و دلخون
مباشید زیرا روح شهداء با بشارت کبری رجا از احبّا می‌نماید
که با این قربانی سرور و شادمانی نمائید و یا لیت قومی یعلمون بما
غفرلی ربّی و جعلنی من المکرمین میفرماید و علیک البهاء و الثّناء
در خصوص جراید ابداً اعتنا ننمائید ع ع

هو الله ای مبارک فرزند آن بزرگوار خبر موحش شهادت آن

آن سراج اهل بهاء سبب اندوه و احزان دل و جان گردید و مورث حزن
و کدورت و تجدّد مصائب عظمی شد بقسمی که ضجیج در رفات مقدّسه
بفلک اثیر رسید و صریخ نفوس طیّبهٔ طاهره باوج رفیع واصل شد
این مصیبت کبری و رزیّهٔ عظمی زخم بجگرگاه نفوس آگاه زد و دلهای پاکان را
پرخون نمود و از دیده‌ها رود جیحون روان کرد فریاد و فغان از حقائق
اشیا بلند شد و ناله و حنین از ملأ مقرّبین مرتفع گردید روز روشن
تار و تاریک شد و این ماتم اعظم زلزله و ولوله در امم تاجیک و امریک
انداخت چشمها گریان است و قلبها سوزان بقسمی که حزن
و اندوه در قلوب ملأ اعلی حاصل شد و تأسّف و تحسّر در ملکوت ابهی
پیدا گشت این چه ظلم شدید بود و این چه جور بی‌نظیر ولی حسرت
از برای این فانیان است که آن بندهٔ یزدان و برگزیدهٔ رحمان در مشهد
فدا باوج ملکوت ابهی پرید و ما در این حیّز ادنی محروم ماندیم و مهجور گشتیم
آنان دریای موهبت کبری را بیک جرعه نوشیدند و ما در حسرت یک قطره
گرفتار صد هزار بلا و الآن روح مجرّد ببشارت صعود بملکوت عزّت
نمود که حقائق اشیا را بحرکت آورد ماهی تشنه لب بحر رحمت پی برد و مرغ
دم بسته بگلشن الهی پرواز کرد و با بدع نغمات در شاخسار احدیّت بفصاحت

نطق بگشاد در افق امکان آفل بود در اوج لامکان نجم بازغ شد در برزخ نیستی
متواری بود در فضای هستی کوکب ساطع گشت از عالم ظلمانی رهائی یافت
و در آشیان الهی مقر گزید در عرصهٔ خاک گرفتار بود در اوج افلاک آزاد گشت
اسیر زندان بود در ایوان یزدان جلوه نمود چه موهبتی است اعظم از این
و چه فضلی است اتم از آن اگر اهل ناسوت باوج رفیع آن کوکب ملکوت پی
برند قسم بحضرت دوست که در این جهان فانی دمی نیاسایند و راحت
و آرام نجویند بلکه بنهایت آرزو بقربانگاه عشق دوند و جان و سر فدای
حضرت معشوق نمایند ولی چه فایده که چشمها کور است و قلوب مبتلا
بظلام دیجور لهذا عزت این مقام و شرف این رتبه از انظار مستور
تا هر نااهلی بملکوت عزت پی نبرد و هر مخمور خمر غرور از کاس طهور نصیب
نگیرد و هر محروم محرم راز حضرت بی‌نیاز نشود و هر مخمودی بآتش عشق نیفروزد
صعوهٔ جفا با بلبل وفا همپر نگردد و غراب کین مانند طاوس علیین شهپر
تقدیس نگشاید زیرا طیور قدسی بگلشن الهی پرند و زاغان حرمان در
گلخن فانی مقر و مأوی گزینند باری باید شما که آیت آن نجم هدی شدید و ذرات
آن مهر وفا مانند پدر بزرگوار رفتار نمائید صبر و تحمل کنید و تمسک و توکل
نمائید و بازماندگان را تسلی بخشید و حسرت زدگان را بفضل بی‌منتها

نوید دهید تا کل با چشمی اشکبار شکرانهٔ حضرت پروردگار لب بگشایند که ای خداوند
بی‌مانند شکر ترا که آن سراج را در زجاج ملأ اعلی برافروختی و آن طیر وفا را باشیانهٔ
ملکوت ابهی راه نمودی آن نهر کریم را ببحر عظیم رساندی و آن شعاع
بشمس حقیقت راجع فرمودی اسیر حرمان را بحدیقهٔ وصال در آوردی
و مشتاق دیدار را بمحفل تجلی لقا فائز فرمودی توئی یزدان مهربان و توئی
منتهی مقصود مشتاقان و توئی آرزوی جان شهیدان ع ع

هو الله

ای طالب رضای حضرت کبریا وقت ندارم مشغول ذکر و فکر و ماتم حضرات شهدا
روحی لهم الفداء هستم از جهتی این مصیبت چون خنجر زخم بجگر گذارده چنان زخمی که مرهم
نجوید و التیام نیابد و از جهتی دیگر ملاحظه میشود که در میدان فدا چنان جشنی تزیین
یافت و بزمی آراسته گشت که نشئهٔ بادهٔ آن تا ابد الآباد در سر روحانیان
و دماغ رحمانیان است و ملأ اعلی و اهل ملکوت ابهی تحسین تشریح سر فدا مینمایند
که تفسیر جمیع کتب آسمانیست از این جهة قدری تسلی حاصل باری عنقریب
از سقایه بخون مزرعهٔ امرالله چنان گل و ریاحین برویاند که شرق و غرب
گردد و جنوب و شمال معطر شود والسلام آنچه در نظر داری و منوی
ضمیر آن عزیز است که بعد از تحصیل بخدمت پردازی مقبول و محبوب و سریع

ممدوح امیدوار از رب مجید چنان است که بزودی مقصد حاصل گردد و بجد تمت
پردازید انّ هذا خیر لک من سلطنة الآفاق کلها در عالم وجود آنچه بینی عاقبت
معدوم و مفقود گردد مگر خدمات رب ودود اگر صد هزار سال بگذرد در روز
بروز تازه‌تر شود و کاملتر گردد ملاحظهٔ پیشینیان را بنمائید حقیقت واضح و
آشکار شود و علیک البهآء ع ع

هو الله عشق آباد حضرت اسم الله علیه بهآء الله الابهی

هو الله

یا من احبه الله و احبه من کل قلبی احزان و پریشانی و حسرت و حرمان
روحانی نه چنان عبدالبهآ را اسیر ناله و افغان نموده که فرصت تقریر و تحریر بدهد
زیرا مشاهده نماید که یاران وفا هر یک در بزم فدا جام صهبا نوشیده
از وجد و طرب بال و پر روئیده و بملکوت ابهی پریده و از فم مطهر
طوبی ثم طوبی شنیده و ما در بادیهٔ حرمان محروم و سرگردان آنان سرمست
جوش الست قدح باده بدست رقص کنان در قربانگاه عشق سر باختند
و بملأ اعلی دو اسبه بتاختند و علم شهادت کبری افراختند و ما در این حیز
ادنی عالم دنیا مأیوس از آن موهبت کبری ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشآء و الله ذو فضل عظیم ربّ ربّ ارزقنی تلک الکأس الطافح بصهبآء

الوفآء انک انت الکریم الوهاب چون ضوضآء اعدآء بلند و جهلا
در جمیع جهات مانند ماران در گزیدن هر هوشمند مشغول و بفریاد
واشریعتا وادیناه لوف و بساط شهادت کبری و قربانی در سبیل
جمال ابهی مبسوط امر مشرق الاذکار اهمیت کبری یافته حال باید
صد درجه بیش از پیش همت نمود که در چنین وقتی این بنیان الهی مرتفع
گردد و این اساس گذاشته شود حلاوت و لذتش در
این است که در چنین بلوائی این لوا بلند شود و این بنا مرتفع
گردد عبدالبهآء بتعمیر تربت در فارس
به بنآء بیت مقدس در این روزها
قیام نموده و هذا تأیید من ربّی
ع ع

خاکپای ثابتین در عهد الهی علی اکبر در شهر رجب المرجب استنساخ نمود
سنه ۱۳۲۱

هو الله

ق بواسطهٔ حضرت سمندر علیه بهاء الله الأبهی احبّای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

هو الأبهی الأبهی

الهی الهی انت الذی سبقت رحمتک وسبغت نعمتک وثبتت حجّتک
وعلت کلمتک واشتهرت آیاتک ووضحت بیّناتک وسطعت انوارک
وذاع وشاع آثارک وفاض غمام موهبتک وسالت اودیة معرفتک
وانّی اتضرّع الیک وابتهل الیک ان ترسل نفحات قدسک
علی تلک العدوة القصوی الشاسعة الأرجاء وتعطّر بها مشام احبّاء الله
الذین اخلصوا وجوههم لک وتوجّهوا بکلیّتهم الیک وانجذبوا بنار
محبّتک وطابت سرائرهم بنور معرفتک واستنارت ضمائرهم
باشراق سراج موهبتک واهتزّت وربت ارض قلوبهم بفیض سحاب هدایتک
وانبتت ریاحین عنایتک ای ربّ ثبّت اقدامهم علی صراطک المستقیم
واسلک بهم فی المنهج القویم انّک انت الکریم انّک انت الرحیم انّک
انت البرّ الرؤف القدیم ع ای احبّای الهی بادهای مخالف سراج
میثاق را احاطه نموده وامواج بغضاء بر اساس سفینهٔ نجات گشته
ظلام دیجور سطوع نور را مقاومت خواهد جُعَل گلخن عندلیب گلشن را
هلاک جوید وبوم شوم عقاب اوج حیّ قیّوم را رقابت خواهد

حشرات پرتو آفتاب میثاق را تاریکی خواهند وخفّاشان مهین نور
مبین را ظلمات گزینند لهذا از هر جهت بفساد قیام نموده اند وغبار
فتنه بلند کردند وتحریک شدید نمودند که بلکه باین ارياح مخالف شمع
روشن را خاموش کنند وزر خالص را مغشوش نمایند هیهات هیهات
دست نفاق علم میثاق را سرنگون ننماید وغبار شقاق باوج نور آفاق نرسد
ذباب ذلیل عقاب جلیل را مقاومت نتواند وغبار شبهات نور
پیمان را ستر نکند نهایت تسلّط این رهط بر جسم ترابی است نه
بر روح آسمانی وغایت زور بازوی این قوم بر لوم افنای قالب ترابی
است نه موهبت الهی الحمد لله سراج میثاق پر اشراق است ومه
تابان پیمان ساطع بر آفاق اگر سحاب هیکل ترابی متلاشی گردد
نور افق حقیقت ساطع گردد وسراج رحمانیّت لامع شود زجاج را
حکمی نه وسحاب را بقائی نیست مشکات ترابی است وغمام
جسم متلاشی نور عبودیّت سطوع شدید وقتی است که مشکات
ناپدید شود وسراج میثاق شدّت اشراقش بعد از انکسار زجاج است
قوّت تأییدات الهیّه وکثرت توفیقات رحمانیّه در جمیع اعصار
بعد از شهادت ابرار ظاهر شد هر چند کوکب هستیشان بظاهر در
مغرب فنا متواری شد ولی صبح موهبتشان دمید وانوار

عبودیتشان چون اشراق سحری در آفاق بسیط بفلک محیط منتشر
گشت مقصود آن است که احبای الهی باید چون کوه آهنین رزین و
رصین باشند و در غایت وقار و تمکین از هیچ حادثهٔ مضطرب
نگردند و از هیچ واقعهٔ مشوش نشوند ارياح انقلابات کاه را بحرکت
آرد نه کوه و بادهای مخالف و صرصر حوادث چراغ ضعیف را
خاموش کند نه شعلهٔ نور و لمعهٔ طور معلوم است امر عظیم است
و خطب جسیم قیامت عظمی است و طامهٔ کبری چه که قرن اول است
و عصر جمال قدم البته وقایع عظیمه رخ بنماید و انقلابات
شدیده بتمامها هر فتنه جلوه نماید اگر احبای الهی باستقامت
کبری و موهبت عظمی و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوتی ملکوتی
و تائیدی لاهوتی و انجذابی رحمانی و انقطاعی روحانی و دلی
ربانی و روحی قدسی و شعلهٔ نورانی و لمعهٔ آسمانی برخدمت امر
قیام نمایند خضعت لهم الاعناق و عنت لهم الوجوه و ذلت لهم
الرقاب و از مطلع امکان چون ستاره‌گان چنان اشراق نمایند که
بسیط غبراء چون محیط خضراء جلوه گاه اختران بی پایان گردد
پرتو خلوص عبودیتشان از حضیض ادنی ممتد بملکوت ابهی شود
و لمثل هذا فلیتنافس المتنافسون ای احبای الهی در طوفان

اعظم سفینهٔ استقامت را مقام و مسکن نمائید این است فلک
نجات و کشتی حیات علیکم بالدخول فیها و نشر شراعها و قولوا
بسم الله مجریها و مرسیها و البهاء علیکم حضرت سمندر
علیه بهاء الله الابهی ذکر هر یک شما را فرمودند و در آستان مقدس
و تربت مطهر از برای هر یک تائید و توفیق طلبیدند و عنقریب ابداع
تاثیرش چون مهر منیر آشکار گردد و از برای هر یک منفرداً مکتوبی
مرقوم خواستیم ولی شدائد بلایا و کثرت محن و فتن و هجوم اهل
نقض و شکایات مفتریه متتابعه بحکومت و عدم فرصت و تشتت
احوال مانع شد ولی در صفحهٔ قلب بهر یک تحریر مفصلی مرقوم گشت
و این اعظم از مکاتیب قرطاسیه است و اشکروا الله علی ذلک
انه یؤیدکم و یوفقکم فی جمیع الاحوال و البهاء علیکم ع ع

هو الله

جناب میرزا داود خان علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی الابهی

ای ثابت بر پیمان نامهٔ مرقوم بجناب آقا سید تقی ملحوظ گردید از
مضمون مفهوم شد که سر حکمت این عبارت که از لسان عبدالبهاء
تبلیغ شده بود واضح و معلوم گردید جناب بصار فی الحقیقه زحمات

بسیار کشیده اند ولی حکمت چنین اقتضا نمود حال دیگر ذکری
نشود و آنچه سبب روح و ریحان ایشان است منتهی آرزوی
عبدالبهاء است در ضوضاء جهلاء دهی نه البته باید گاه گاهی حرفی
صدائی بلند گردد که سبب انتباه خلق بشود الحمد لله اعلیحضرت
شهریاری عادل است و جناب صدارت پناهی شخص کامل
اگر چنانچه هزله و رذله تجاوزی کنند و تحریکی نمایند چون ابر تابستان
بدون طوفان محو و زائل گردد شما در جمیع محافل با دعیه خیریه
حضرت شهریاری و طلب موفقیت وزارت کبری بدرگاه احدیت
مشغول گردید این جهان فانی هر نوع باشد بگذرد شرابش
سراب است و بیت معمورش خراب و مطمور دل بافق
تقدیس ببندید و بعوالم روحانی تعلق گیرید راحت جان و آسایش
وجدان و کام دل در تقرب درگاه کبریاست والا هر کامرانی
عاقبتش پشیمانی است و هر شادمانی نهایتش حسرت جاودانی
در عواقب احوال نفوسیکه در نهایت مسرت و ثروت و راحت
بودند ملاحظه نمائید که نتیجه جز خسران مبین نبود و شجره حیاتشان
جز میوه ممات بار نیاورد ایامشان گذشت و در پایان ناکامی
و نامرادی روی نمود بلکه زیان اندر زیان بود جمیع خلق دهقانند

ولی وقت خرمن جز یاران الهی را انبار تهی و جز منقطعین را خوشه
و توشه حاصل نه کشت بسیار ولی دانه کمیاب پس ملاحظه در
سبزی و خرمی کشت زار نمائید هرچند با طراوت و لطافت است
ولی در نهایت عسرت و خسارت است اما احبای الهی دهقان
حقیقی هستند دانه فشانند و توده توده خرمن بردارند شجره
حیاتشان ثمره بقا بخشد و نخل امیدشان رطباً جنیا ببار آرد
پس آنچه مشاهده میشود سراب اوهام است تحقق و تجددی ندارند
تصور و تمثل کنند مثل الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه
الظمآن ماءً حتی اذا جائه لا یجده شیئاً پس ای داود
بمزامیر آل داود نغمه زن و نعره انقطاعی برآر و آتش انجذابی
برافروز و چشم از دو جهان بپوش تا ندای جمال ابهی از ملکوت
غیب بگوش تر رسد و کلمه تحسین طوبی لک طوبی را بسمع
هوش استماع کنی و علیک البهاء ع ع

هو الله ای بنده صادق حق شاد باش و مستریح ممنون باش و مستفید
اوامر حکومت را انفاذ نمودن سبب سعادت دارین است و اطاعت
سلطنت فرض عین در این کور جمیع دوستان مأمور باطاعت و انقیاد اولیاء امورند
و مجبور بر صداقت در خدمت پادشاه عادل غیور پس تو مسرور باش ع ع

کتبه علی اکبر میلانی سنه ۱۳۱۸

هو مصر جناب حاجی نیاز علیه بهاء الله

هو الله

ای یار روحانی از وقوعات مولمه میدانم که بنهایت متألم و متأثر هستی اگر سرشک پرخون مانند رود جیحون جاری از چشمها گردد باز دل آرام نیابد و جان راحت نجوید فی الحقیقه چنین واقعه از بدایت خلقت تا بحال وقوع نیافته ان فی ذلک لآیات لکل ناقد بصیر باری الآن مشغول بترقیم مجملی از احوال شهدا هستم فرصت نگارش نامه ندارم محض تسلی قلب احبا مختصری مرقوم میگردد که ابدا محزون مباشید که در این اوقات بعد از صعود رب الآیات یک چنین قربانی لازم داشت طوبی للفائزین از جهة شهدا فقد فازوا فوزاً عظیماً تالله الحق تهللت وجوه الملأ الأعلی بلقائهم فی ملکوت الابهی و نطق لسان الحق بالبشری لهم و احتفل بصعودهم و ورودهم الملائکة المقربین فی حدیقة البقاء فی الفردوس الأعلی و لیست موهبة و منحة فوق هذا و اما از جهة امر شجرهٔ مبارکه سقایهٔ تامه شد و بعد از این سقایه چنان نشو و نما نماید که اولی النهی حیران گردند عنقریب واضح و

مشهود شود و قوعات پیش میزان مستقبل است ان فی ذلک لعبرة لأولی الأبصار اعتنا بجرائد ننمائید سکوت عنها گذاشتن بهتر و خوشتر شاعر گوید وَإِذَا أَتَتْكَ مَذَمَّتِي مِنْ نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلُ اگر نفسی در خصوص جرائد سؤال نماید بفرمائید آن شخصی که این مقالات فاسده نوشته است چگونه است بعد آن بیت را بخوانید و بفرمائید باکمال بی اعتنائی که نمیدانند معذورند این مقالات نقلی ندارد در ایران اعلم علمای عصر مثل کریمخان چه قدر تألیف در رد مرقوم نمود و همچنین غیر از او از افضل فضلای عهد ولی عاقبت برعکس نتیجه بخشید سبب ترویج شد

محررین این جرائد از طلبهٔ آنها

محسوب نمیشوند

ع ع

۱۳۲۱

تراب اقدام ثابتین بر عهد الهی علی اکبر استنساخ نمود فی شهر رجب المرجب

پورسعید
۹ جناب آقا احمد یزدی ملاحظه نمایند

الحمدلله در ظلّ حفظ و عنایت الهیه در نهایت سکون و قرار و اطمینان و استقرار ایامی بسر می بریم هیئت محترمه تفتیشیه از قرائن واضحست که در جستجو و تحقیق هستند اما ما را اعتماد بر صون حمایت الهیه و عدالت اعلیحضرت شهریاری است لهذا تشویشی نه الحمدلله عمق دریا صاف است و بوصایای حضرت بهاءالله سلوک و رفتار مینمائیم با جمیع ملل عالم در نهایت راستی و صدق و امانت و خیرخواهی حرکت میکنیم و لابد این حقیقت مستور نمیماند البته ظاهر و عیان خواهد شد و هرچند حال مفتریان علی الخصوص برادر مهربان غباری انگیختند و فساد و فتنه نمودند البته این غبار عاقبت ساکن شود و حقیقت حال واضح و آشکار گردد مقصود از این تحریر اینکه بجمیع ایرانیان که دوستند ابلاغ کنید و تأکید نمائید و بکمال اهمیت تبلیغ نمائید که چون این غبار فتنه انگیخته شده لابد اراجیف غریبه بآن صفحات میرسد شاید بعضی از نفوس مفسدین که جز فساد و فتنه خیالی ندارند و در صفحات مصر هستند و با اسماء مختلفه مستی هستند چون این اراجیف بسمع آنان رسد آن نفوس فتنه انگیز و فساد خواه نزدیک شماها آیند و اظهار تأسف کنند و دل سوختگی نمایند و بحکومت نسبت ظلم و عدم عدالت دهند زنهار زنهار این نفوس را بنزد خویش راه مدهید بکلی اجتناب کنید حتی تا کسیر الیقین نماید که از این

مفسدین بیزار است ابداً ابداً مکالمه نکنید زیرا آن احزاب بدخواه در فسادند و مردمان پرغرض و بی انصاف آنچه میگویند محض نفس و هوی میگویند ابداً تصور خیری ندارند مقصودشان این است که بلکه باین وسائط فائده کلاهی بربایند و منفعتی حاصل نمایند و یا آنکه تشفّی صدری کنند و غیظ قلب بنشانند ابداً با کسی دوست نمیشوند و خیرخواهی از برای نفسی نخواهند آنچه میگویند بلسان است و یقین است در این روزها باطراف شما می آیند و خیلی مهربانی میکنند الحذر الحذر مبادا با آنها ملاقات کنید و اگر چنانچه شخصی نزد شما آمد و اظهار این نمود که فلان نفوس در عکا بمشقت افتادند در جواب بگوئید نقلی نیست بعضی نفوس افترائی زده اند لابد پادشاه عادل است تحرّی حقیقت میکند عاقبت حقیقت حال معلوم میگردد ما اعتماد بر عون و عنایت الهی و عدالت پادشاهی و انصاف اولیای امور داریم و السلام
عباس

پورسعید یزدی

اذا شاع ما قال المرجفون فی المدینة لعلّ رهط من المفسدین یأتونکم متأسفین فاحذروهم لا تقصدوا جمعهم بل ولّوا منهم فراراً لانهم لا یریدون الّا فساداً نحن متکلون علی الله
بالمواسطة کفایة عباس

بتوسط پورسعید جناب آقا احمد یزدی قونسول دولت علیه ایران ادام الله ایامه ملاحظه نمایند

هو الله

ای دوست حقیقی تلغراف امروز ارسال شد ولی مختصرست مفصل
اینکه الحمد لله در صون حفظ و حمایت الهیه ایامی میگذرانیم و اعتماد بر عنایات
حضرت تاجداری داریم شما مطمئن باشید ولی گروه گروهی از فرار ممنوع فراری
در دیار مصر هستند این حزب طاغی باغی بدخواه حکومتند و بانواع
وسائل فتنه و فساد جویند شاید اراجیفی در حق ما در تصفحات شیوع یابد
و آن مفسدین فراری شاید نزد شما آیند و اظهار تأسف و مهربانی کنند
زنهار زنهار با این نفوس مفسده ملاقات و معاشرت ننمائید زیرا
مقصدی جز نفس و هوی ندارند و مرادی جز فتنه و فساد نخواهند
هر یک بغرضی و مرضی مبتلا و غافل از خدا و اسیر نفس اماره پر بغی و فحشا
هستند البته صد البته از چنین گروه مکروه بیزار باشید و مشغول
بتجارت و کسب و کار و همواره بدرگاه احدیت تضرع و زاری
نمائید و در حق ما دعای خیر کنید و علیک التحیة و الثناء
عباس شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۲۳

تراب اقدام ثابتان بر عهد و پیمان رحمانی علی اکبر استنساخ نمود فی شهر
جمادی الاخری سنه ۱۳۲۳

جناب اسم الله علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ربنا ترانا ننشر اجنحة الذل والانکسار ونبتهل الی ملکوت الانوار
ونخضع خضوع الاسیر العانی الی الملک المقتدر المتعال وندعو الناس الی الحب والالفة
والوفاق ونتبرء من اللدد والشقاق ونسعی فی خیر اهل الآفاق ونجتهد فی
الصلح والوداد والالفة والاتحاد ونتحمل من اهل الشقاق کل مکر ونفاق و
نقابل الذل والهوان بالود والاحسان ونستهدف السنان والسهام من کل
الامم والاقوام مع ذلک یزداد کل یوم منهم البغضاء والشحناء ویهجمون علینا
کالسباع الضاریة فی الآکام یقتلون الرجال ویفتکون بالاطفال ویهتکون
حرمة ربات الحجال ویسلبون الحطام ویهدمون الدیار ویحرقون الاجسام
ویرجمون فی اللیل والنهار ویخرجون الاموات من الاجداث ویقطعون الاعضاء
ویلقونهم فی نار شدیدة اللهیب والتلظی فی واسع الفضاء حتی یصبحوا کالرماد و
ینسفونه نسف الاریاح مع ذلک لا نعاملهم الا بالحب والوفاق والانس و
الوداد وندعو لهم بالفضل والاحسان ونرجو لهم العفو والغفران فیما فعلوا باهل العرفان رب
رب هؤلاء جهلاء قد غلب علیهم هواهم لا یعرفون ولا یدرکون ولو عرفوا ما فعلوا وما ارتکبوا
بل کانوا یتبرکون بتراب اقدام احبائک ویخشعون لکل عبد من عبادک ویستنشقون
منهم رائحة قمیص رحمانیتک ویرون فی وجوههم نضرة روحانیتک ویطوفون حولهم
بتأییدات فردانیتک ویلبون لندائک ویعترفون بظهور آیاتک ویتلون کتابک

ویحشرون فی ظل رایاتک ولکن جهلهم منعهم وغفلتهم شغلتهم رب لا تنظر الی افعالهم ولا تعاملهم بما عملهم
فاهدهم الی سبیل الرشاد ونور ابصارهم بنور العرفان وطهر قلوبهم من قذر العصیان ونزه نفوسهم
من الکبر والطغیان حتی ینیبوا الیک ویتوکلوا علیک ویستغفروا بین یدیک انک انت
الغفار الکریم وانک انت التواب الرحیم وانک انت المنان العظیم   یا من ادخره الله
لاعلاء کلمة الله   تحریر متعدده مختصر واصل و در وقت تلاوت دموع مانند غیث هاطل جاری
گشت در بیان مصائب و بلایای شهداء لسان قاصر است و قلم عاجز قوه کاشفه باید تا بتمامه کشف
تواند و یا الهام غیبی شاید تا آن وقایع را در مرآت دل تصویر نماید در سلف و خلف وقوع نیافته
و گوشها نشنیده با وجود این اهل سجود تضرع و زاری نمایند و از برای ستمکاران عفو و
غفران طلبند و لطف و احسان رجا نمایند ملاحظه فرمائید که اساس امر چه قدر متین است و
تعالیم الهیه نور مبین چنین انوار را احقاد و حمیت اشرار منع نماید و چنین بحر الطاف را سد
اعتساف حصر نکند جمال مبارک ابهی چنین تعلیم میفرماید که ما ستمکاران را کامرانی جوئیم و
جفاکاران را شادمانی خواهیم و دعا کنیم که از این اغلال که بر اعناق است رهائی یابند و از
قیود نفس و هوی نجات جویند انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون
اما در خصوص آنجناب حال باید بخدمت مشرق الاذکار مشغول باشید و حضرت
افنان سدره مبارکه را معاونت نمائید این امر مشرق الاذکار بجهت وقوع
تعدیات اشرار و سفک دماء احرار در سایر اقطار بسیار اهمیت حاصل نموده هر
قسم است باید اتمام شود و فتور وهنست بر امر الله   و علیک التحیة والثناء   ع ع

هو الابهی الابهی

صبح است و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع
و فیض جلیل ملیک فردانیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم
بشارات ملکوت از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و
بشارات سمو کلمة الله از جمیع اطراف میدمد کلمهٔ توحید در
ترویج است و آیت تفرید در ترتیل دریای فضل و جود متلاطم است
و سیل فیض شهود متدافق انوار تائید رب غفور جمیع اقالیم وجود را
احاطه کرده و جنود ملأ اعلی باعانت احبّاء و نصرت اصفیاء
هجوم نموده صیت جمال قدم روحی لاحبائه الفداء جهانگیر گشته
و آوازهٔ امرالله در شرق و غرب عالم منتشر شده این
امور کل اسباب سرور ولی عبدالبهاء در بحر احزان
مستغرق و آلام و محن چنان تأثیر در اعضا و جوارح نموده
که فتور کلّی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمائید که فرداً
وحیداً من دون ناصر و معین در قطب عالم ندای حق را
بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع و مجادل از
جهتی امت سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع اطراف متعرض
و معارضند و از جهتی اخبارات امت هزلهٔ کاذبه برسعه

که چگونه درصدد قلع و قمع شجرهٔ مبارکهٔ الهیّه هستند و چه نسبت
و افتراها بجمال قدم روحی لاحبائه الفدا میزنند و مشغول نشر
رسائل ردّیه بر اسم اعظمند و در ستر در نهایت سعی و
کوشش که اذیت شدیدی وارد آرند و از جهتی اهل غرور بکلی
وسائلی متمسک که وهن کلّی بر امرالله وارد آرند و اسم عبدالبهاء را
از لوح وجود محو نمایند با این همه بلایا و این همه رزایا و هجوم
اعداء در میان احبّاء نیز اغبرار موجود باوجود آنکه امر جمال قدم
روحی لاحبائه الفداء عبارت از حقیقت محبّت است و سبب
اتحاد و الفت تا کل امواج یک بحر گردند و نجوم باهرهٔ اوج
ناتناهی یک فلک لئالی اصداف توحید گردند و جواهر متلئلئه
معدن تفرید بندهٔ یک دیگر گردند و نیایش و ستایش و پرستش
همدیگر کنند زبان بمدح و ستایش هریک از احبّاء گشایند
و نهایت تشکرات را از یکدیگر نمایند نظر بافق عزّت کنند و
بانتساب آستان مقدّس جز خیر یکدیگر نبینند و جز نعت
یکدیگر نشنوند و بجز مدح و ستایش یکدیگر کلمهٔ بر لسان نرانند بعضی
براین منهج قویم سالک الحمدلله بعون و عنایت الهیّه موفق و
مؤیّد در جمیع ممالک ولی بعضی براین مقام اعز اعلی چنانچه باید و شاید

قائم نه و این بسیار سبب احزان عبدالبهآء است چنان حزنی که
بتصور نیاید زیرا طوفانی اعظم از این از برای امرالله نه و
وهنی اشد از این بر کلمة الله نیست باید احبای الهی کل متحد و متفق
شوند در ظل علم واحد محشور شوند و برأی واحد مخصوص گردند
و بمشی واحد سلوک نمایند و بفکر واحد تشبث کنند آراء مختلفه را فراموش
نمایند و افکار متفاوته را نسیان فرمایند زیرا الحمدلله
مقصد مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کل بندهٔ یک
آستانیم و شیرخوار یک پستان در ظل یک شجرهٔ مبارکه ایم
و در سایهٔ یک خیمهٔ مرتفعه ای یاران الهی اگر نفسی غیبت
نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت
نیارد اسباب تفریق است و اعظم وسیلهٔ تشتیت اگر چنانچه
نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت
او را منع کنند که از این غیبت چه ثمری و چه فائده آیا سبب رضایت
جمال مبارک است یا علت عزت ابدیهٔ احبای الهی آیا سبب
ترویج دین الله است و یا علت تثبیت میثاق الله نفسی
مستفید گردد و یا شخصی مستفیض لا والله بلکه چنان غبار
بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را ببیند

ولی اگر نفسی بستایش دیگری پردازد و بمدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین
بروح و ریحان آیند و بنفحات الله مهتز گردند قلوب را فرح و
سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمدلله در ظل کلمهٔ
الهی نفسی پیدا شده که مرکز خصائل و فضائل عالم انسانیت و
مظهر عواطف و الطاف حضرت رحمانی رخی روشن دارد و
زبانی ناطق در هر انجمن روحی پرفتوح دارد و جانی مؤید بنفحات
حضرت رحمان حال کدامیک خوشتر و دلکشتر قسم بجمال
ابهی که چون خبر یاران شنوم قلب بنهایت روح و ریحان آید
چون اشاره‌ئی از کدورت دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق
گردم این است حالت عبدالبهآء دیگر ملاحظه فرمائید که چه باید
و چه شاید جمال قدم روحی لاحبائه الفداء الحمدلله ابواب عنایت را
از جمیع جهات گشوده و بشائر تأیید و توفیق را واضح و
مشهود نموده دلهای احبا را بمحبت ربوده و جنود ملأ اعلی را
بنصرت اصفیا موکل فرموده حال باید یاران با دلی چون
آفتاب و نفسی مشکبار و لسانی ناطق بذکر حق و بیانی واضح
و جبینی لائح و همتی بلند و قوتی ملکوتی و تأییدی لاهوتی و
صفتی روحانی و انبعاثاتی وجدانی در بین ملأ ارض مبعوث شوند

تا هر یک افق مبین را نور منیر شوند و فلک اثیر را کوکبی بدیع بوستان
الهی را درخت بارور شوند و گلشن رحمانی را گل معطّر گردند کتاب ایجاد را
آیات باهره شوند و صفحهٔ کائنات را کلمات جامعه عصر اوّل
است و نشئهٔ اولای دور اعظم پس تحصیل فضائل باید در این قرن بشود
و تعدیل خصائل باید در این عصر بگردد جنّت ابهی در دشت و
صحرا در این ایّام باید خیمه برافرازد و انوار حقیقت چهره گشاید
و اسرار موهبت رخ بنماید و فیض قدم جلوه نماید و آفاق
ریاض احدیّت گردد و اقالیم جنّت فردوس شود و جمیع شئون
و کمالات و اوصاف و نعوت الهیّه از حقائق صافیه و سنوحات
رحمانیّه آشکار و واضح شود عبدالبهاء در جمیع احیان در
آستان حضرت یزدان متضرّع و مبتهل است که ای خداوند
مهربان بندهٔ درگاه توایم و ملتجی بآستان مقدّس تو جز رکن
شدید پناهی نجوئیم و بغیر کهف حمایت التجا نکنیم حفظ
و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را موفّق نما تا رضای
تو جوئیم و ثنای تو گوئیم و در راه حقیقت پوئیم مستغنی از غیر تو گردیم و
مستفیض از بحر کرم تو شویم در اعلاء امرت کوشیم و در نشر نفحاتت
سعی بلیغ نمائیم از خود غافل گشته بتو مشغول شویم و از ما دون بیزار

شده گرفتار تو گردیم ای پروردگار ای آمرزگار فضل و عنایتی و فیض و
موهبتی تا بر این موفّق شویم و باین مؤیّد گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی
واقف و بینا انّک انت الکریم انّک انت الرّحیم انّک انت الغفور العفوّ
القابل التّوبه و غافر الذّنوب شدید المحال والبهآء علیکم یا احبّاء الله ع ع
هو الله ای یاران روحانی الحمد لله اعلیحضرت شهریار ایران
با قلبی چون آفتاب و مرحمتی چون فیض سحاب و عدالتی چون
روح در هیکل ایران ظاهر و آشکارند و حضرت
صدارت پناه در نهایت مروّت و عنایت بجمیع طوائف رعیّت
پس باید شکر بدرگاه احدیّت نمود و در کمال اطاعت و صداقت
و امانت بخدمت سریر چنین سلطنت پرداخت زیرا خدمت
بچنین حکومت از جملهٔ فرائض منصوصهٔ الهیّه است ع ع
منتسبین و یاران الهی در این ارض الحمد لله در کمال تقدیس
و تنزیه در ظلّ فضل و عنایت حق مجموع‌اند و از جمیع جهات
از شوائب دون رضا محفوظ و مصون هذا هو الحقّ ع ع

کتبه العبد الأحقر الفانی خاکپای دوستان ثابت رحمانی علی
اکبر المیلانی سنه ۱۳۱۸

هوالله

الهی الهی انی اتوسل بذیل کبریائک و اتعلق باهداب رداء بهائک
و اتضرع الیک و اتوکل علیک و اسعی الیک و ابسط کف الابتهال
الی باب رحمانیتک متوجها الی ملکوت ربانیتک و ادعوک ان
تلقی علی احبتک کلمة التوحید و الاصطبار فی هذه الایام التی اشتد
اعصار البلاء علی الابرار و یمر علیهم کل یوم حاصب من البلوی و تشتد
علیهم زوابع البغضاء من کل اصم اعمی لا یسمع الندآء رب انهم احتملوا
لوم القوم و الطعن و اللعن فی کل یوم و الزجر و النهب و العذاب
و السجن و النفی و العقاب و صبروا علی تسلط کل علج اتبع النفس و
الهوی و نطح کل عجل ضل و غوی و ثبتوا علی سبیل الهدی و تجلدوا
فی کل مصیبة کبری و تضرعوا الیک فی الصباح و المسآء و نادوا
سبحان ربی الاعلی انک انت سامع الندآء و مستجیب للدعآء و انک
انت رب الآخرة و الاولی ای یاران روحانی مدینه خوی از بدایت
طلوع صبح هدی جمال ابهی معرض مرور نفحات الله بود و مورد عنایت
جمال ابهی لهذا امید وطید است که نور احدیت را انتشاری عجیب
در آن خواهد شد الحمد لله که حال نفوسی مبعوث شده اند ثابت بر دین الله
راسخ بر میثاق الله البته تأیید شدید جلوه نماید و نار موقدهٔ الهیه

شعله مزید زند و تجلی طور لمعه نثار کند و تعالیم الهی ترویج گردد و
احکام ربانی ترتیب شود و آداب و روش و سلوک روحانیان چنان
تأثیر نماید که بهشت برین گردد بکمال عجز و نیاز از حضرت پروردگار
التماس و استدعا نمائیم که آن یاران الهی را در هر دم حیاتی جدید احسان
کند و لطف بدیع مبذول دارد و اهتزاز و انجذابی عنایت فرماید
که ان اطراف جلوه گاه الطاف گردد و آن اقلیم جنة النعیم شود و
بهشت برین گردد هر چند تعرض اعدآء شدید است و قلوب
قاسیه مانند حجر و حدید با وجود این کلمة الله را چنان نفوذی عجیب
که در صخرهٔ صما تأثیر کند و جسم حدید را بقوهٔ جاذبه برباید ملاحظه
کنید که کلمهٔ الهیه را چه تصرف و نفوذی است اهالی امریک جمیع اهل
آسیا را هیچ رعاع معتقد بودند و ابدا اعتنائی بهیچوجه نداشتند
بلکه چون امم متوحشه را تشبیه و تشخیص میکردند مانند طوائف آسیا
میگفتند حال ملاحظه فرمائید که نفوذ کلمهٔ الهیه چه کرده که چنین نفوسرا
چنان خاضع و خاشع فرموده که پرستش نیر اعظم نمایند و ایران را
بیت الشرف شمس حقیقت دانند همین از برای هر منصفی کفایت است
که این قوت و قدرت الهیه است و این ظهور نفوذ کلمهٔ ربانیه

با وجود این اهل ایران در اشد حرمان فوا حسرة علیهم آنان که دور بودند
نزدیک شدند و نزدیکان غافل گشتند این است که حضرت مسیح میفرماید
از جمیع ممالک عالم داخل ملکوت میشوند و ابناء ملکوت خارج میشوند سبحان الله
این چه حکمت است بلکه ظهور قدرت کلمة الهیه است تا جمیع بدانند که مقتدر حقیقی
و معطی و هادی و واهب و مؤید حضرت کبریاست و یختص برحمته من یشاء
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
یا احباء الله ان الله اختار الاصفیاء و انتخب الاتقیاء للدخول فی ملکوته الاعلی
والخلود فی جنته الابهی و وفقهم علی اعلاء کلمة الله و ترتیل آیات الله و ابراء
الاکمه و الاصم و الابکم و احیاء الموتی و جعلهم ملائکة السماء و مفاتیح باب
الهدی و مهابط الهامه و مشارق انواره و مواقع نجومه و شهب رجومه
و مصابیح افلاکه و مناشیر برهانه و دلائل حجته و بشائر رحمته طوبی
لهم من هذا الفضل العظیم و بشری لهم من هذا الفوز المبین و علیکم
التحیة و الثناء ع ع

اخوی جناب عبدالله خان علیه بهاء الله الابهی

هوالله ای یار باوفای من حقا که بعبودیت حضرت کبریا قائمی و به بندگی

جمال ابهی فائز در نهایت تبتل و تضرع و در غایت تهجد و توسل
یاران الهی را سبب سرور روحانی باش و دوستان حقیقی را باعث تذکر
و تفکر در امر ربانی شب و روز در زبان یا بهاء الابهی کن و آهنگ
سبحان ربی الابهی نما بیانات حجج و براهین باشد و اثر بنانت مضامین
حقائق و معانی محرومان را محرم راز کن و بی نصیبان را بهره فراوان
بخش از بلایای سبیل حق ملال میار و از هجوم اعدا فتور مجو شجاعت و رشادت
انسان در یوم میدان معلوم گردد نه در وقت راحت و آسایش جان احبای جمال
قدیم روحی لهم الفداء الحمد لله هر یک غضنفر صفدری هستند و تحمل هر بلا و جبر
کنند جان در کف نهاده رایگان فدای جانان نمایند الحمد لله آن وجود پاک مانند شیر خشمگین
در نهایت محن و آلام ثابت و راسخ و علیک التحیة و الثناء ع ع

هوالله

یا من انجذب بنفحات الله قد ورد تحریرک و اعجبنی تقریرک حیث
کان المضمون مشحونا بدلائل باهره و براهین واضحه علی ثبوتک فی امر الله و استقامتک
بالتمسک بکلمة الله و توقدک بنار محبة الله لله درک و [illegible] الجرمی
تحمل البلاء و الصبر علی الجفاء و هجوم الاعداء فی المدرسة العظمی من عصبة
السفهاء و ثلة البلهاء الفتاکة الغدارة الزنماء السباع الجوارح

بالبراثن والانیاب الا انهم ذئاب کاسرة وکلاب خاسرة فسوف یحیط بهم العذاب وسوء العقاب جزاء لاعمالهم ویرون انفسهم فی ذلة الیهود و هیئة القرود ویقول لهم اصحاب الیمین کونوا قردة خاسئین سیجعل الله منهم القردة و الخنازیر فی یوم العسیر علی المؤمنین یسیر وبلغ تحیتی الی الفاضل الجهرمی وقل له ینبغی لک ان تفتخر بهذه البلیة وتعدها من اعظم العطیة لانها کانت منحة ربانیة وموهبة رحمانیة فی سبیل رب البریة فنتیجة الحیات تحمل المحن والبلیات فی سبیل رب الآیات البینات ولولا هذه المحنة التی هی عین المنحة فما النتیجة فی خاتمة الحیات الا هذه الموهبة التی هی فاتحة الالطاف فاشکر الله علی ذلک بما وهب واعطی ووعد و فی جمیع هذه الآنة الکبری ولیلاً وضحاً ان تقلب طافحة بمحبة الله وعلیک التحیة والثناء اذن حضور ارد

والسلام علی من اتبع الهدی ع ع

هو الله ایها الفرع الممدود من الشجرة المبارکة دلبر مهربانا چون شاهد انجمن گشت عاشقان بوجد و طرب آمدند آن جلوه ربانی نفوس رحمانیرا جذب و وله بخشید و ولوله بشرق و غرب رسید عاشقان آشفته و شکفته گشتند و در کمال اشتیاق بقربانگاه شتافتند و جانفدای جانان کردند نفسی قصور ننمود و سعی مشکور شد و جانبازی در آفاق مشهود گشت البته پرتو آن روی ماه جمیع را بر جانبازی کف عاشقان یا ... گر ... مقام حکمت را ... نماید بلکه از لوازم محبت است لهذا نفسی مسئول ... مقبول

شایان شکرانست نه شکایت اگر روایتی شود و یا حکایتی گردد از ظلم ستمکاران است و درندگی گرگان عوانان زیرا آن جفاکاران کاری کردند که از بدایت نشأت عالم انسان الی الآن چنین ظلم و عدوانی دیده و شنیده نگشت حکومت بقدر امکان کوشید ولی موج هیجان متواصل باوج آسمان آن فرع مجید سدره مبارکه فی الحقیقه در سبیل الهی نهایت جانفشانی نمود ابداً قصور روا نداشت بلکه سبب اعلاء کلمه رب غفور شد و نشر آثار یوم نشور نمود حقیقت حال در ملکوت رب متعال واضح و عیانست نه پنهان مطمئن باش الیوم در ملکوت ابهی اهل ملاء اعلی بستایش جمیع احبا مشغولند اما حکومت عادله باید نفوس غافله را تادیب نماید و تنبیه کند و بقدر امکان قصاص مجری دارد تا دیگر اشخاص تهور ننمایند تجاسر نجویند و مانند گرگان درنده و کلاب گزنده چنگ و دندان بخون روحانیان نیالایند از حق میطلبیم که این جانفشانی سبب انتباه عالم انسانی نماید و ارض وجود را بخون آن نگین یاران نازنین گل و ریاحین برویاند تا روی زمین بهشت برین گردد و طاوس علیین شهپر تقدیس گشاید و گلشن توحید را تزئین نماید رب رب اید هذا الفرع الجلیل بجنود تاییدک من الافق المبین و انک لتعلم یا الهی انه بذل روحه فی سبیلک واشتد علیه البلاء فی محبتک ونشر آثارک ونطق باسرارک و ما اراد الا رضائک انک انت الکریم الرحیم العزیز الودود وانک انت علام الغیوب ع ع

حسب الامر استنساخ نمود

هو الله

طهران و سایر ولایات ایران احبّای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران رحمانی از ایران حوادثی متتابع میرسد که سبب تأسّف و احزان است و یاران الهی با قلبی سوزان و چشمی گریان استماع آن اخبار مینمایند از قرار معلوم علمای رسوم را آتش حسد در دلها چنان شعله زده که زمام اختیار از دست رفته بی محابا آتش فتنه و فساد افروختند و بدون سبب علم عداوت و بغضاء برافراختند و دست بخون مظلومان و مقرّبان درگاه کبریا آلودند این حرکت باغیانه منبعث از حسد طاغیه و باعث شدّت غیظ و غضب است زیرا ملاحظه نمودند که نفحات قدس آفاق را معطّر نموده و بارقهٔ هدایت و نور حقیقت در شرق و غرب منتشر گشته بقوّهٔ برهان عاجز از مقاومت گشتند بلکه بحجّت قاطعه و دلیل واضح و برهان ساطع مغلوب و مهزوم و منکوب شدند جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب لهذا

دست بسلاح عاجز زدند و آغاز رذائل کردند و علم فساد افراختند و بعناد پرداختند خون مظلومان هدر نمودند و دست تطاول گشودند این سلاح مرد عاجز است و صفت شخص فاجر در هر عصر چنین بوده است یزید پلید و ولید عنید و خولی کولی و سنان کشخان و شمر بدچهر چون از مقاومت حجّت و برهان حضرت سیّد الشّهداء روحی له الفداء عاجز و قاصر شدند بهجوم و رجوم برخاستند و فتوی بر قتل شاه شهیدان دادند و دست بخون مبارکش بیالودند این سلاح شخص عاجز است و صفت مغلوب فاجر باری همیشه چنین بوده محزون مگردید همین برهان جلیل بر حقیّت این امر عظیم است والّا باید برهان عظیم و ثعبان مبین را مقاومت نمایند و بدلیل و براهین پردازند این درماندگی در عالم انسانی سبب شرمندگیست و ضربت علیهم الذّلة والمسکنة برهان این درماندگی اگر از شرّ نهانی و بلای ناگهانی و خسران مبین که در پی دارند خبر شوند

فریاد و فغان آغاز کنند و سر به بیابان نهند و واحسرتا
گویند و واسوئتا بلند کنند عُصبةٌ نَبغضاءَ وثُلّةٌ حمقاء
یعنی گروه طاغی باغی در صحرای کربلا شاد و خرّم بودند
و همواره پیش خویش و بیگانه افتخار می‌نمودند که الحمد
لله مظلوم آفاق با اهل و عیال محاصره گشته و از
حرارت عطش جگرها سوخته و جمیع اموال تالان
و تاراج شده و جسد مبارک پاره پاره گردیده و خون
مطهر خاک سیاه را رنگین نموده سرها بر نیزه
رفته و اعدا بر ستیزه برخاسته خاندان نبوت اسیر
شده و طفلان بیگناه دستگیر گشته ولی چندی
نگذشت بر کل واضح و مبرهن شد که این غلبه نبود
مغلوبیت بود قاهریت نبود مقهوریت بود مسرّت
نبود نقمت بود ربح عظیم نبود خسران مبین بود سبب
شهرت نبود مورث لعنت بود باری ای یاران
الهی شما باید بالعکس مقابله نمائید یعنی زخم
ستمکاران را مرهم نهید و درد ظالمان را درمان شوید

اگر زهر دهند شهد دهید اگر شمشیر زنند شکر و شیر
بخشید اگر اهانت کنند اعانت نمائید اگر لعنت
نمایند رحمت جوئید در نهایت مهربانی قیام نمائید
و باخلاق رحمانی معامله کنید و ابداً کلمهٔ رکیکی در حقشان
زبان نیالائید حریت کنید و موهبت طلبید
و نورانیت جوئید و روحانیت بخواهید که خدا اهدایت
نماید و از این درندگی و خونخواری و تیزچنگی و گرگی و
پلنگی نجات بخشد الحمد لله اعلیحضرت شهریاری
و حضرت صدارت پناهی عادل و باذل و کامل و مهربانند
و بقدر امکان حمایت و حراست میفرمایند
لهذا آنچه واقع شود از تعدیات علمای رسوم و
فقهای ظلوم و عوام جهول است که مانند گرگان درون
بر اغنام الهی هجوم نمایند برحی جز حکومت حضرت
شهریاری مراجعت ننمائید و جز بحضور همایون
زبان شکایت نگشائید دادخواهی از اعلیحضرت
پادشاهی نمائید و کیفر بجناب صدر موقر برید

و این شکایت از جور و طغیان و داد خواهی از ظلم و
عدوان اهل طیالسه نظر بنص صریح است که میفرماید
چون ظلم وستم ببینید از سریر تاجداری کیفر طلبید
وبعدالت اعلیحضرت شهریاری پناه برید امتثالا
للأمر دادخواهی نمائیم وفریادرسی جوئیم وانا جمیعاً
الحمد لله در سبیل الهی جانفشانیم وبغیر از جانبازی
وقربانی آرزوئی نداریم ملاحظه نمائید که حواریون
حضرت مسیح اگر شهید نشده بودند ایامی چند
زیست نموده عاقبت یقین مرده بودند حال آن شهادت
بهتر بود یا زندگی بی ثمر وهمچنین در صحرای کربلا نفوس
مبارکی بشارت کبری جام شهادت در سبیل کبریا
نوشیدند وسرمست صهبای محبت الله گشته ورقص
کنان وپاکوبان وهلهله زنان بقربانگاه عشق شتافتند
واگر این نبود باز البته مرده بودند حال کدام یک بهتر
وخوشتر ودلکشتر است ما باید بموجب نصوص الهیه
عمل نمائیم وآنچه واقع شود وهر ظلم وتعدی که صادر

گردد دادخواهی از حکومت شهریاری نمائیم وبسریر
اعلیحضرت تاجداری صادق ودر شدت تعلق
ثابت باشیم والسلام ع ع

صورهٔ سیم است
که عبد مذنب وراجی عفو ورحمت حضرت رب الارباب
علی اکبر استنساخ نموده سنه ۱۳۳۱
فی شهر جمادی الاخره

هو الله

الحمد لله الذی انشأ فی عالم الکیان غیب الاکوان حقیقة ثابتة
نورانیة فائضة علی الامکان وجعل لها صورة الرحمن وابدع فیها من
الکمالات الالهیة والحقائق الکونیة بوضوح العیان وجعلها کتاباً مبیناً
ناطقاً باحسن تبیان واحلی وافصح بیان فکانت نقطة جامعة لجمیع
الاسرار المودعة فی عالم العرفان ومرکز الوجد والوجدان فتفصلت و
تکثرت وانبسطت وتوسعت وکانت مبدأ الحروفات والکلمات فی
اللوح المحفوظ والرق المنشور والبهاء والثناء والتحیة والسناء علی الحقیقة
الکاملة والکینونة الشاملة والهویة الجامعة والطلعة اللامعة والاشعة
الساطعة والحجة الباهرة والنعمة السابغة وعلی من اقتبس الانوار من
مطلع الاسرار واستفاض من مرکز الآثار الکاشف للاستار المشرق
علی الاقطار بهاءً وسناءً الی ابد الآباد وسرمد الاحقاب والادهار یا من نطقت
السن الممکنات بتقدیس ذاته ودلت جمیع الموجودات بتنزیه صفاته
واثنت علیه کل الاشیاء باحسن بیان وحمده بابدع تبیان وهو فی حقیقة
ذاته وهویة کینونته مستغن عن کل الاوصاف فلم یصعد الیه نعت من نعوت
الاسلاف ولا المحامد من الاخلاف رب انی للذباب الکسیر

الطیران الی اوج عقاب الاثیر وکیف تستطیع عناکب العقول ان
تنسج بلعابها فی اعلی رفرف العلی ولو کان مؤیداً باشد القوی فالذرة
خاسرة عند وصفها للشمس الطالعة والقطرة خائبة اذا ارادت نعت
البحور الزاخرة هذه صفة الامکان وتلک عزة الرحمن وقدس
العزیز المنان فهل من سبیل الی المحامد والنعوت لا وعزتک یا رب
الملکوت انک انت المنزه المقدس المتعالی العزیز الودود فما حیلتی
یا ربی وما سبیلی یا محبوبی الآن ادعوک بلسانی وفؤادی وارجوک ان
تنظر الی الوجوه الباهرة والنفوس الناطقة والحقائق الفائضة بلحظات
عین رحمانیتک وتشملهم بعواطف سلطان فردانیتک وتؤیدهم علی
الاستقامة فی امرک والثبوت علی میثاقک وتوفقهم علی تبلیغ آیاتک و
هدایة من فی بلادک حتی تنشر فی الآفاق آثارک وتشتهر [illegible] الآثار اشراق
مظاهرک انک انت الموفق المؤید العزیز الکریم الودود وانک انت
الرب الرؤوف الجلیل المحمود ایها السائل الجلیل قد سئلت عن
عدة مسائل معضلة وطلبت شرحها وبسطها علی ما ینبغی لها وهذا
امر یستدعی فرصة من الاوقات ومهلة من النوائب والبلیات وانی لعبد
البهاء مع تشتت الاحوال وعدم المجال وکثرة الغوائل ودوام المشاغل [illegible]

لمركز لا يجد طرفة عين مهلة للراحة ولا فرصة للسكون والهدنة وقد كنت
سنفصل عليك بكلام موجز معجز وعليك بأن تهتدي بالاشارة الى
الحقيقة وهو ان نوحة آدم في سبعين الف سنة ليست عبارة عن
السنين المعروفة والاعوام المعدودة بل انها زمن معروض مستوعب زمانا ممدودا
كيوم القيامة كان منصوصا بانه خمسون الف سنة فقضى بدقيقة
واحدة كطرفة عين بل اقل من ذلك ولكن الامور التي لا تكاد تتم
الا في خمسين الف عام قد تمت ووقعت وتحققت في آن واحد
وهكذا نوحة نوح كانت كالنياح الذي يمتد في سبعين الف سنة هذا
عبارة عن ذلك واما ناقة الله المذكورة في سورة الشمس فهي
عبارة عن نفسه المقدسة التي وقعت بيد الاعداء فعقروها اي عذبوها
وطعنوها بالسنة حداد وحاقوها ونقموا منها حتى احترق بظلمهم الفؤاد فدمدم
عليهم ربهم بذنبهم اي حرّم عليهم المواهب الالهية واخذهم وتركهم في غفلتهم
وشقوتهم وحرمانهم وجهلهم الى ابد الآباد واما ما ورد في زيارة سيد
الشهداء روح المقربين له الفداء وهي بمصيبتك تركت النقطة مقرها
واتخذت لنفسها مقاما تحت الباء اعلم ان النقطة مقرها عنوان كتاب
الانشاء وان النقطة تتفصل بالالف والالف متكرر في الاعداد فتظهر الحروفات

42

العاليات والكلمات التامات وحيث ان الشهادة في سبيله عبارة
عن المحو والفناء وسر الفداء فاقتضى النقطة تدخل تحت الباء فخرّت
مغشيا عليها صعقا حزنا واسفا على سيد الشهداء روح المقربين
له الفداء فاستقر مغشيا عليها تحت الباء واما الآية المباركة و
يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية اعلم ان الثمانية حاملة للتسعة و
هذه اشارة ان عدد الاسم الاعظم المقدس تسعة لانها جالسة على آيتها
الحاملة لعرشها واما ما نزل في سورة الحج ان الله فرض على الطائف
ان يستمع نداء الحق حين طوافه واذا لم يستمع يكرر الطواف حتى يستمع النداء
فالمراد من النداء نداء الرحمن في وادي الأيمن من قلب الانسان
وهذا هو البقعة المباركة التي يرتفع منها النداء ويسمعها اذن واعية
صاغية ويحرم عن الاستماع القلوب القاسية واما الرعد والبرق
فالبرق عبارة عن اجتماع قوتين عظيمتين السلبية والايجابية اي
القوة الجاذبة والقوة الدافعة فمتى اجتمعت هاتان القوتان يبرق
البرق ويخرق الهواء ويخلو الفضاء ثم يرجع الهواء لمحل الخلاء ويحصل
منه تموج في الهواء فيتأثر من تموج الهواء عصب الصماخ فيكون هو الرعد
هذا بيان موجز معجب مقنع مشبع لمن يدرك المعاني مع ايجاز الالفاظ وعليك التحية والثناء
ع ع

یکنفر از ناشرین نفحات الله بایکی از اجلهٔ مریدان جناب حاجی محمد سلطانعلی گنابادی رحمه الله
که عارف و عالم کامل است طرف صحبت واقع شده در اثبات امر مبارک
از آیات بینات و احادیث نبوی و ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم اجمعین اقامهٔ دلیل و برهان
مینماید شخص عارف در جواب عاجزانه ذکر میکند که مطالب شما تماماً صحیح و
درست است ولی تصدیق من مشروط بشرطی است و آن این است که در عالم
رؤیا بمن گفته اند که از مظهر ظهور حق مطلبی سؤال کنم حال من عریضه عرض میکنم هرگاه
مطلب مرا که در خواب گفته اند بیان فرمودند که چه چیز است من تصدیق میکنم
و عریضه عرض میکند و بحضور مبارک میفرستد لوحی در جواب آن عنایت میشود
خبر بشخص عارف میدهند که پاکتی باسم شما آمده آنشخص در مجلس حاضر شد قبل از
باز کردن پاکت میگوید اول من خوابم را میگویم هرگاه جواب مطابق
با خواب باشد من تصدیق میکنم میگوید در خواب بمن گفته بودند
که از مظهر ظهور حق این حدیث شریف العلم نور یقذفه الله فی قلب
من یشاء را سؤال کنم بعد پاکت را باز میکنند بعد از زیارت
لوح مبارک حالش تغییر کرده قسم یاد میکند که این کلام کلام آسمانی است

و هو هذا

هو الله یا من یمتحن عبد البهاء لیس لک ان تمتحن عبد ا

متضرعاً الی الله اما قرئت فی کتاب القوم من اعظم العرفاء
انه لا یجوز لطالب الحقیقة ان یمتحن المطلوب من یدعوه الی الله
مع ذلک اقول لک الحق والتفت الی الاشارة بکنایة
العبارة وهو السراج نور یتلألأ مع الآفاق ولا یتقید
باحد سواء کان بصیراً او اعمی لان شأن النور التجلی والظهور
فالبحر مواج والسفینة منهاج ورکوبها معراج والغمام یفیض
والریاض تتبسم والنسیم لطیف مع ذلک هل یجوز الریب
فی التجلی من الغیب لا وربک الرحمن اما تری ان العمی
ابصرت والصم سمعت والبکم نطقت والاموات
قامت والجثة تحلت فهل بعد هذا شک ام ارتیاب
لا والله وعلیک التحیة والثناء ع ع

تراب اقدام ثابتین بر میثاق رحمانی علی اکبر استنساخ نمود
فی شهر ذی القعدة الحرام
سنه ۱۳۳۱

هو الابهی

الهی الهی تقدست حقیقة وحدانیتک عن الصعود والنزول وتنزهت
شمس احدیتک عن الطلوع والافول کنت فی قدم ذاتک و
ازلیة کینونتک فی علو تقدیسک وسمو تنزیهک لایعرفک الحقایق
الکاشفة للحقایق ولایدرکک العقول الواقفة علی الدقایق انی
لعناکب الاوهام ان تنسج ملعابها فی اعلی غرف العرفان وانی
لطیور الافهام ان ترفرف بجناحها فی اوج البیان کلت
الاجنحة کلها ولم تصل الی سماء بهاء فردانیتک وذهلت العقول
ولم تدرک آیة من آیات صمدانیتک وکیف حقیقتک المحیطة علی
الاشیاء ولایحاط بها وکینونتک المنزهة المقدسة عن ادراک
العرفاء القاهرة فی عالم الانشاء ولیس من یقهرها الهی الهی
نزه النفوس عن الاوهام حتی لایزعموا لانوارک من افول ولنیرک
من غروب ولحقیقتک من نزول ولکینونتک من صعود
لانک تنزهت عن کل هذه الاوصاف وتقدست عن کل هذه
الاذکار لم تزل کنت کما تکون فی علو الامتناع وسمو الانقطاع
السبیل مسدود والدلیل مردود دلیلک آیاتک وسبیلک
سلطانک بل شأن من شئونک الاشراق من مطلع الافاق فی

یوم التلاق . انما یدرک الناسوت لا اللاهوت ویعرف الهیکل
المکرم لا ذات القدم فالطلوع والغروب والنزول والصعود
من حیث الهیکل المکرم الذی کان ظاهرا باهرا ثم غاب ناظرا
رب رب هؤلاء نفوس زکیة وقلوبهم منجذبة افئدتهم مشتعلة
آذانهم واعیة اعینهم بصیرة ارواحهم مهتزة افئدتهم منتعشة
حقیقتهم راضیة ذاتیتهم مرضیة هویتهم مطمئنة متضرعة الیک
متوجهة الیک مبتهلة الیک رب رب انر مصباحهم و
اوقد سراجهم واعل امواجهم ووسع باب رتاجهم ایرب
انق ریاضهم ودفق حیاضهم ونور وجوههم واعل کلمتهم وارفع
اعلامهم واذکر اسمائهم وحسن اطوارهم وصف ضمائرهم
وطیب سرائرهم وحسن شمائلهم حتی یری فی جبینهم نورک المبین
وفی جمالهم نضرة النعیم انک انت الکریم انک انت الرحیم انک
انت الرؤف القدیم ای احبای الهی امواج تأیید
متتابعات وجنود توفیق مترادف افواج ملکوت ابهی چون
امواج بحر ملأ اعلی پی درپی ونسائم عنایت از مهب موهبت روح
بخش هر افسرده لایشئ . اشجار ریاض میثاق در نهایت اهتزاز
واثمار حدائق پیمان در غایت طراوت وحلاوت بی منتهی نخل

باسق شهد فائق بخشد و نجم بازغ انوار ساطع دهد ارماج شطر الهی
حیات جاودانی بخشد و حکمت ربّانی بصیرت روحانی مبذول
نماید باری نِعَم الهیّه از هر جهت کامل و فیوضات ربّانیه کل را
شامل طوبی لکم بشری لکم که محلّ نزول الطاف جمال ابهائید و
مرکز سنوح اسرار ملأ اعلی جناب امین از کل ستایش نمودند و
نیایش کردند که الحمد لله جمیع یاران در کل ایران ثابت بر عهد
و پیمانند و متمسّک بمیثاق حضرت رحمان سری پرشور دارند
و رخی پرنور قلبی آگاه دارند و فؤادی پر انتباه جانی پر بشارت
دارند و وجدانی در غایت مسرّت شب و روز در نشر نفحات
مشغولند و صباح و مساء باعلای کلمة الله آیات توحیدند و
بیّنات فیوضات ربّ مجید سُرج نورانیند و حجج رحمانی نجوم
افق عرفانند و جنود ملأ اعلی باری نهایت مدح و ثنا نمودند و
از این خبر سرور بر قلب احبّاء وارد و کل در اعظم بشارات ظاهر
از خدا میطلبیم که روز بروز این آتش جهانسوز گردد و این شعله
جهان افروز این فیض محیط گردد و این سیل مزید و جمیع
آلودگی و پالودگی را بوادی نسیان اندازند تا جمیع آفاق طیّب و طاهر
گردد و جمیع مطالع روشن و باهر شود آنوقت جنّت ابهی جهان را

از شرق و غرب احاطه کند و فیض جلیل ربّ جمیل عمومی گردد مبادی
امر نتائج بخشد و اساس امر تهیه بغرفات ملأ اعلی رسد والبهاء علیکم ع ع

هو الابهی الابهی

ای جمع محفل روحانی ای مقرّبان درگاه جمال ابهی این چه محفلی است
که محض مشورت در امورات روحانیّه تأسیس شده و این چه
مجمعی است که بجهة ظهور آراء مقدّسه تشکیل گشته انشاء الله چون
عقد لئالی این محفل در نهایت ارتباط و اتّحاد و اتّفاق دوام خواهد
نمود و چون نجوم سعادت در آن برج عبودیّت مجتمع گشته سبب
حصول تأییدات حضرت رحمانیّت گردد ای یاران چون
نیّت خدمت آستان مقدّس باشد و اتّحاد و اتّفاق دائمی مستمرّی
حاصل شود نورٌ علی نور گردد و جنود تأیید آن جمع را از جمیع جهات
احاطه کند و امید است که چنان گردد جناب امین مرقوم
نموده اند که آن نفوس آیات توحیدند و خادمان صادق درگاه مجید
روح مجرّدند و نفوس مقدّس و طلب تأیید کردند و عون و عنایت
ربّ کریم را استدعا نمودند لهذا تضرّع و ابتهال مینمایم که ای
پروردگار ای آمرزگار این جمع در ظلّ کلمات مجتمع و این نفوس
در تحت لوای تقدیس محشور و مشتهر پرتوی از ملکوت رحمانیّت

مبذول دار و شمع تأییدرا در این محفل توحید روشن فرما این حدیقه را
بفیض حیان عنایت طراوت و لطافت بخش و این نفوس
مشتعله را نظر عون و عنایت فرما تا بآنچه باید و شاید و سزاوار است
موفق گردند و در جمیع امور مذاکره نموده آنچه موافق است مجری
دارند ای پروردگار حضرت شهریار عادل را مهبط تأییدات
ابدیه فرما و جناب صدر کامل را مؤید بخدمت سریر سلطنت
عظمی کن و هر دو را مظهر الطاف بی منتهی نما و بآنچه سبب عزت
ابدیه ایران است موفق فرما توئی مهربان توئی بخشنده و توئی
مؤید بندگان ع ع

هو الابهی

ای احبای الهی ای یاران میثاق الحمد لله علم میثاق بلند است
و انوار اشراق از غیب آفاق در نهایت درخشندگی آثار الطاف
جمال ابهی از ملکوت اخفی چون بارقه صبحگاهی در نهایت وضوح
مکشوف و عیان تأییدات غیب ابهی متتابع و توفیقات رب
لاریبی واضح و مترادف باران رحمت در نهایت ریزش تا
چه خاک مبارکی آمیزش بآن فیض و بخشش نماید و گل و ریاحین
رویاند و برکت خرمن حاصل کند الحمد لله آن نفوس مقدسه

از حقائق مبارکه بودند که بفیض مقدس ثابت شدند و بر میثاق
ثابت گشتند عنقریب نتائج جانپرور بروز آید و ماء منهمر از
غمام مستتر فیض مستمر گردد آنوقت ملاحظه خواهید فرمود که
کشت زار حقیقت چه قدر طراوت و لطافت و حلاوت حاصل
خواهد نمود دهقان حقیقی کشت خویش را آبیاری فرماید و
عنقریب مظهر کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ و استوی
علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار فرماید آندم یاران
الهی همدم شادمانی ابدی گردند و غافلان مبتلای حسرت
سرمدی شمع نورانی میثاق چنان پرتوی بآفاق دهد که عالم
ناسوت عالم انوار گردد و حیز ادنی آئینه ملأ اعلی شود
هنالک یفرح الثابتون و یخسر الناقضون و علیکم البهاء ع ع

کتبه العبد الفانی تراب اقدام ثابتین بر میثاق رحمانی علی اکبر ابن
محمد رضا المیلانی فی سنه ۱۳۱۸

(۱)

طهران حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای منادی میثاق عبدالبهاء در ارسال اجوبه متتابعه حضرات
ایادی امرالله مقر بقصورات ولی هر دمی معرض هجوم
هر تیز چنگی از وحوش و طیور و در بادیه بلا بحر مسجور و دائماً
مشغول باصلاح مفاسد اهل غرور و همچنین اوراق
از جمیع آفاق متتابع علی الخصوص از خطه امریک که
فرصت بترک و تاجیک نمیدهند و در نهایت تعجیل
جواب میطلبند با وجود این چگونه عبدالبهاء از عمق این
دریا سر برآرد و لئالی معانی بر جمیع سواحل افشاند مگر
آنکه قدرت قدیمه صد هزار لسان در لسانی و هزاران
اقلام در قلمی تعبیه فرماید و ودیعه گذارد باز گمان نمیرود
در کفایت کند زیرا حرارت عطش یاران بیشتر
گردد باری یقین فرما همیشه خواهم هر دمی بنگارش

نامه

(۲)

نامه پردازم و با شما گفتگوی تازه نمایم و سبب
سرور قلب آن یار مهربان شوم ولی میسر نمیگردد
چه چاره کنم مطالبی مرقوم نموده بودید معلوم
گردید از پیش نگاشته بودم که از افتراء مرجفین و
سعایت مفترین متأثر و متأسف نشوید حضرت
احدیت ناصر صادقانست و حامی نیکوخواهان معین
مظلومانست و مهین بدخواهان عنقریب بمفسدان
بیخردان رسوای عالم گردند و ذلیل و حقیر در نظر امم
شوند و مخذول و منکوب اهل عالم الحمد لله حقیقت
عیان شد و ستر پنهان اهل طغیان آشکار گشت امیر و
حقیر آگاه شدند و وضیع و شریف انتباه یافتند
که منشأ فساد اهل عنادند و مخرب بنیان اما بهائیان
الحمد لله خیرخواهند و بری و بیزار از این کذب و بهتان
اینست موهبت یزدان و نصرت رحمن باری اینقدر

بدانید که اعلیحضرت شهریار مهربانست و مقصدی جز راحت زیردستانی ندارد ولی بخردان مهلت نمیدهند و بفراغت نمیگذارند هر روز و لوله اندازند و فتنهٔ آغاز کنند حکومت را مشغول بامور عادیه نمایند و از مهام امور ممنوع کنند حال وقت آنست که جمیع رعایا بکمال صداقت و امانت و اطاعت بکوشند تا نهایت راحت و آسایش در مرکز سلطنت حاصل گردد و اولیای امور بتمشیت امور داخله و ملاحظات در روابط خارجه و تأسیس قوانین سعادت بشریه و تعدیل معاملات مرعیه و تحکیم قواعد قانونیه و تزیید ثروت ملیه و ترویج فوائد علمیه و صیانت و تأمین استقبال پردازند ولی وا اسفا که بیهوشان سبب تشویش خاطرند و تخدیش اذهان دعا مینمائیم که خداوند بیهوشان را هوشیار فرماید

و از خواب بیدار کند تا آنچه الیوم سبب بزرگواری ایرانست تشبث نمایند و کوکب عزت ابدیه از افق ملک جم بر جمیع آفاق جهان بتابد و اریکهٔ اعلیحضرت شاه مظفر بآن سریر حکومت نوشیروان عادل گردد و ستارهٔ دولت و حشمت و عظمت سابق دوباره طلوع نماید و سطوع کند و علیک التحیة والثناء ع ع

هو الله

نامه ات نامی بود و مورث فرح روحانی گشت انشاءالله در آن لسان ترجمان فصیح خواهی گشت و منشی و مملی و شاعر و ادیب بی نظیر تا بخدمت حق پردازی و بعبودیت درگاه احدیت قیام نمائی الیوم اگر نفوسی موجود بودند که در السن اجنبیه ماهر و طبیب و ماهر برموز و اسرار کتب مقدسه واقف در اندک زمانی عبدالبهاء چنان جذب و ولهی و شوق

[illegible]

و شعف و اشتعال و التهابی از نار محبة الله در قلب ملل
و امم آفاق میانداخت که قوای جمیع عالم بحرکت
آید و چنان شور و ولوله در جمیع آفاق افتد و نعرهٔ
یا بهاء الابهی بلند شود که عالم آفرینش حیران ماند
ولی افسوس که اسباب بکلی مقطوع و وسائط
بتمامه مسلوب عبدالبهاء باید بدون لشکر صف
حرب بیاراید و بدون شراع و سکان و ارماح کشتی
براند بی دوا درمان کند و بی مرهم زخم را التیام
دهد بی قلم صحف و الواح بنگارد و بی سمند در
این میدان جولان دهد با وجود این ملاحظه نمائید
شرق منور است غرب معطر ندا مرتفع است
و نار موقدهٔ الهیه ملتهب اگر اسباب مهیا بود
ملاحظه نما که چگونه کلمة الله ولوله در آفاق می انداخت
این را نیز حکمت بالغه در کار و سر مکنون مطوی و پنهان

تا قوت

تا قوت تأیید جمال الهی نمودار گردد و نصرت جنود
ملکوت ابهی آشکار شود و علیک التحیة
و الثناء ع ع

کتبه تراب قدوم احباء الثابتین آقا بابای نیریزی
فی شهر شوال المکرم
۱۳۱۹

هو الابهی الابهی

ای بندهٔ صادق جمال ابهی نامهٔ روحانی تلاوت شد نفحه
محبّت استشمام گشت سبحان الله چه موهبت عظمائی از فیض
قدیر را عالم برزخ گشته که کمات حکم نعمات یافته و اشارات
محبت مبارک جمیع باری از قرائت نامه آیات حقیقت
مسرت و منکشف گشت شکر کن خدا را که در بحبوحهٔ
طوفان امتحانات قدم را ثابت نمودی و حقیقت را ثابت
نمودی تمسک بعروة الوثقی نمودی و تشبث بحبل متین
ملکوت ابهی جستی حال بیا تا با یکدیگر بعبودیت آستان مقدس
قیام نمائیم و متحداً متفقاً معین و ناصر یکدیگر شویم و
در حق جمیع یاران تضرع و زاری نمائیم تا کل بکمال الفت
و اتحاد و محبت و انجذاب بر این شریعهٔ رحمانیه مجتمع گردند
و آثار باهرهٔ فیض تقدیس الهی در ملکوت وجود ظاهر
و شاهر شود اما سؤالی که نموده بودید در مسئلهٔ مجازات
و مکافات که واسطهٔ اجرای قصاص و واسطه الزم و ان
واسطه

۵۳

واسطهٔ بر مستحق شود آگاه در این صورت تسلیم لازم
بدانکه مجازات بر دو قسم است یک قسم انتقام است و قسم
دیگر قصاص است و انتقام مذموم و مقصد تشفی صدر و جهل صادر
در واقع گردد و این مجازاتی است که از نفس و هوی و غرض
و حب انتقام حکم نمایند و اما قصاص که موجب حکم
الهی چون در کمال عدل و انصاف واقع گردد سبب
مکافات خیر گردد زیرا آن شخص احکام الهی را ادا نموده بود
جانی است نفوس مقدسه در شرایع سالفه هزاران
نفوس مستحقه را معدوم نمودند و اما مسئلهٔ ثانی
که این مجازات بپدر گرفتار میشود یا نه بدان که این
بر دو قسم است یک قسم تعلق بروحانیات دارد یک
قسم تعلق بجسمانیات آنچه تعلق بروحانیات دارد
این حکم بپدر موافقه نمیشود زیرا پسر سعید است و پدر
شقی یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی مانند
وارزه و ابراهیم و آنچه تعلق بجسمانیات دارد لهذا

که علاوه تعلقات و اثقال قبیحه پدر سبب مضرت پسر شود در
این مقام در قرآن میفرماید ولیخش الذین لو ترکوا من
خلفهم ذریة ضعافا یعنی باید انسان رحم بر ایتام بکند
که مبادا ذریه ایتام از او باشد و سوء رفتار او یعنی ظلم
بایتام سبب ذلت اولاد خود شود مثلا ملاحظه نمائید
که شخصی ظلماً و عدواناً خون جمعی بریزد و اموال ناس را
تاراج نماید و هزار خانمان و دودمان را بر باد دهد البته
این شخص شقی بعد از رجوع باسفل جحیم سبب نکبت و
ذلت و عدم رستگاری اولاد و احفاد شود مظلومان
بانتقام برخیزند و بانواع وسائط در هدم بنیانش
کوشند اینست که گفته میشود الجزاء من جنس العمل و
علیک البهاء ع ع

هو الابهی

ای منجذب نفحات ریاض ملکوت نامه روحانی قرائت
شد و مضامین محبت روحانی معلوم و مفهوم گشت

حمد خدا را که از کأس محبة الله سرمستی و از مائده سماویه
مرزوق و بر بساط محبت الهی مهتز و منشرح و مبتهج
امروز جنود تأییدی از ملکوت الهی ظاهر و باهر هر اگر
نفسی از اماء رحمن موفق بان شود قلوب در دست تصرف
او اسیر و مهتز و متحرک است و ارواح ببشارات او
مستبشر و منشرح و منجذب ای امة الله امراض بر دو
قسم است روحانی و جسمانی امراض جسمانیه بادویه و خلاصه
اعشاب و عقاقیر معالجه گردد اما امراضی که از تأثیرات
نفسانیه حاصل بقوه روح انسانی معالجه گردد ولی
قوه روح الهی حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی
لهذا چون روح انسانی بتأییدات روح القدس
مؤید و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از
مراتب تأثیرات خویش را بخشد و اما
تصرفات نفسانی را نیز حکم زیرا بقوه توجه
انعکاساتی بین قلوب حاصل گردد ولا قوه ارتباط

فعل و انفعالات حاصل شود و از فعل و انفعالات علاجات
تحقق یابد و اما استخراج اخلاق و غیره و جواهر را از
ترکیبات تقسیمات و ما عنده لیس فی الحقیقة از تفرعات علم
قیافه است بکمونه حکمی ملحوظ هرچند حکم قطعیه ولی احکام
مخصوصی ملحوظ است یعنی میتوان بیک نوع استدلالی نمود
و اما اگر جمیع علائم صفی از صفات در جمیع شمائل و ترکیبات و ما عنده
موجود باشد میتوان حکم کرد و اما مسئله علم کف چون
جمیع اشیاء کافه کائنات که اعضای هیکل عظیم عالم
وجود کلی با کل مرتبط است یعنی هر کائنی از کائنات عضوی
از اعضاء و یا جزئی از اجزای آن هیکل عظیم است لهذا
از هر جزء بسبب ارتباط اکتشاف حقایق سائر اجزاء توان
نمود مثالش هیکل انسانی است یعنی عالم امکان را
چون هیکل انسان تصور نما که جمیع اجزاء و اعضاء
و ارکان و جوارح مرتبط است بعضی ببعضی ارتباط تام
مثلاً از لون چهره کشف حرارت کبد میشود و از حالات
چشم

چشم امراض نهانی احشاء تشخیص داده میشود و
از بعض عوارض سایر اعضاء پی به بیماری کبد و طحال
چه ارتباط عظیم است لهذا همچنان استغراب نمود که از
خطوط کف و لائحه مکشوف گردد که حقایق حالات و استقبال
معلوم میشود باری این بیان مختصر است که سؤال نموده
بودی حال ای امة رحمان از خدا بخواه که بنفحات
روح القدس مؤید گردی تا از جمیع این قوانین و دلائل و
قواعد مستغنی شوی زیرا آن نفحات قوه‌ای است که در
حقیقت اشیاء متصرف است و چنان تأثیری دارد که
مرده را زنده نماید و کور را بینا کند و کر را شنوا نماید
یعنی نفوس جاهله را بشریعه علم الهی وارد گرداند و فقدان
صرف را وجدان عنایت کند و مستمندان را بثروت غنای بی‌پایان
دلالت فرماید ظلمت دیجور را بتجلی نور کند و جاهل محض را تاج
علم بر سر نهد این است قوت روح و تأثیر کلمة الله از خدا بخواه
که از این فیض عظیم و فوز مبین بهره و نصیب بری و دعای

بحمد و سعت معیشت حواسته بودی پس مناجات کن
و بگو ای پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم
از بحر عطا نصیبی بخش محتاجیم علاجی ده ذلیلانیم عزتی
بخش جمیع طیور و وحوش از خوان نعمت روزی خوار
و جمیع کائنات از فیض عنایت بهره ور این
ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما واین ناتوان را از
توانائی خویش عنایتی بخش رزق یومی را رایگان ده
و معیشت ضروری را برکتی احسان فرما تا مستغنی از دون
تو گردیم و بکلی بیاد تو افتیم راه تو پوئیم روی تو جوئیم
و راز تو گوئیم توئی توانای مهربان و توئی رازق عالم
امکان و علیک التحیة والثناء ع ع
هو الله نیویرک مستر و مور علیه بهاء الله
هو الله
ای منجذب نفحات الهیه مکتوب مفصل که بمستر لوا
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه در منشاء امراض

دقیق نموده بودید و فی الواقع عصیان را مدخلی عظیم در
امراض جسمانیه محققست اگر چنانچه بشر از وساوس
عصیان و طغیان بری بود و بر سیر ان طبیعی خلقی بدون
اتباع شهوات سلوک و حرکت مینمود البته امراض
بایمن شدت تنوع نمیافت و استیلا نمینمود زیرا بشر
منهمک در شهوات شده واکتفا با طعمهٔ بسیطه نکرد
طعامهای مرکب و متنوع و متباین ترتیب داد و منهمک در
آن و در رذائل و خطایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت
لهذا امراض شدیده متنوعه گوناگون حادث گردید
زیرا حیوان من حیث الجسم ترکیب انسانیست ولی
چون با طعمهٔ بسیطه قناعت نماید و چندان در اجرای
شهوات مصرانه نکوشد و ارتکاب معاصی ننماید
امراضش بالنسبه بانسان قلیلست پس معلوم شد
که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراضست
و اینم امراض بعد از حدوث ترکیب شد و تولید

و علامات خود و سرایت داده بگردان کند چون اسباب معلوم
علامات امراض است و اما اسباب حقیقی صدور امراض اختلال
میزان اعتدال در اجزای مرکبهٔ جسم انسانیست مثلاً جسم
انسان از اجزای متعدده مرکب است ولی هر جزئی از این
اجزا را مقداری معین که میزان اعتدال است و چون این اجزا
حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند یعنی هیچ
جزئی از مقدار و میزان طبیعی تجاوز نکند و تزاید و نقصان
نیابد مدخلیتی از برای امراض حاصل نگردد مثلاً جزء نشوی را
میزانی و جزء شکری را میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از
برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزا از میزان طبیعی تجاوز
کنند یعنی تزاید و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی
حاصل گردد و این مسئله را بسیار تدقیق لازمست حضرت
اعلی روحی له الفداء فرموده‌اند که اطبا باید فن طب را
بدرجه‌ئی رسانند که با غذیه معالجهٔ امراض نمایند و حکمتش
اینست که در اجزای مرکبهٔ جسم انسانی از میزان اعتدال
اگر

اگر اختلالی حاصل گردد لابد مدخل امراض است مثلاً
اگر جزء نشوی تزاید نماید و یا جزء شکری تناقص جوید مرضی
مستولی گردد حکیم حاذق باید کشف نماید که در وجود این
مریض چه جزئی تناقص نموده و چه جزئی تزاید حاصل کرده چون
این را کشف نماید غذائی که جزء تناقص نموده در آن غذا
بسیار است بمریض دهد و اعتدال حاصل کند و چون
مزاج اعتدال یابد مرض مندفع شود و برهان این مسئله
آنکه حیوانات سائره فن طب نخوانده‌اند و اکتشاف امراض
و علل و دوا و علاج ننموده‌اند هر حیوانی که بمرضی مبتلا گردد در بیابان
صحرا طبیعت او را دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون
آن گیاه را تناول کند مرضش مندفع شود تشریح این مسئله
اینست که چون جزء شکری در جسم تناقص یابد بالطبع مزاج
میال بگیاهی شود در آن جزء شکری وفور دارد و بسوق طبیعی
که نفس اشتهاست در این صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی
جدا نماید که جزء شکری در آن بسیار است و از آن تناول کند

و اجزاء مرکبهٔ جسم اعتدال حاصل نماید و دفع مرض شود
این مسئله را بسیار تدقیق لازم است و چون اطبای
حاذقه در این مسئله تعمیقات و تعقیبات مکمله مجری دارند
واضح و مشهود شود مدخل امراض از اختلال کمیات
اجزاء مرکبهٔ جسم انسانیست و معالجه‌اش بتعدیل کمیت
آن اجزاست و این بواسطهٔ اغذیه ممکن و متصور است و
البته در این دور بدیع فن طب منجر بآن خواهد شد که باغذیه
اطبا معالجه نمایند که قوهٔ باصره و قوهٔ سامعه و قوهٔ ذائقه
و قوهٔ شامه و قوهٔ لامسه جمیع اینها قوای ممیزه اند تا نافع را
از مضر تمیز دهند حال ممکنست که قوهٔ شامهٔ انسان که ممیز
مشمومات است از رائحهٔ استکراه نماید و آن رائحه بجهة
جسم انسان مفید باشد این مستحیل و محال است و
همچنین قوهٔ باصره که ممیز مبصرات است آیا ممکنست که از
مشاهدهٔ مرئیات مستکرهه جسم انسان استفاده نماید
استغفر الله عن ذلک و همچنین قوهٔ ذائقه نیز قوهٔ ممیزه است
قوهٔ

قوهٔ ذائقه چون از چیزی کراهت دارد البته آن مفید نیست اگر
در بدایت فائده از او حاصل شود بالمآل مضرتش محقق
و همچنین مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن
متلذذ شود شبهه‌ئی نیست که آن مفید است ملاحظه کنید
که حیوان در این صحرا که صد هزار نوع گیاه دارد میچرد و بقوهٔ
شامه استنشاق روایح گیاه میکند و بذائقه میچشد
هر گیاهی که شامه از آن متلذذ و ذائقه از آن متلذذ آنرا
تناول کند و مفید است اگر این قوهٔ ممیزه را نداشت
جمیع حیوانات در یک روز هلاک میشدند زیرا
نباتات سمیه بسیار و حیوانات از مخزن الادویه
بیخبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی دارند که
بآن کشف نافع از مضر مینمایند و هر جزئی که از
اجزاء مرکبهٔ جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند
که در آن آن جزء متزاید است و تناول کنند و اجزای
مرکبه اعتدال حاصل نماید و مرض مندفع شود و چون اطبای

معارف و معانی است تا باعث بر رستاخیز و اعظم بسیط رحمت منتج

نفوس بشر را از انهماک در شهوات منع کند و السنه

از امراض مزمنه متنوعه صحت یابد و صحت عمومیه از بادیه آسیا

رخ گشاید و این محقق و مقرر است که جوانان همچنین در اخلاق

و اطوار و احوال تعدیلات کلی حاصل خواهد گشت و علیک التحیة

والثناء ع ع

هو الله بواسطه میرزا ارسطو جناب خلیل ابن ابراهیم

هو الله

ای خلیل خلیل خلیل در لغت تازی دوست حقیقی را گویند لهذا

حضرت ابراهیم بآن ملقب گردید و مشتق از خلت و خلت

محبت شدیده است والله مظهر الاسماء تنزل من السماء فی

و این خصلت تعین تام و تحقق صرف در هویت قلب جوانه

نمود مضمون مکتوب رجای تصدق و فدای ولی عبدالبهاء را

نهایت آرزو و امنیه فدای یاران گردد و در محبت دوستان

آنی جانفشانی نماید ولسید ولد کمن و تو هر چه در این راه

بقربانگاه

بقربانگاه بشتابیم و علیک التحیة والثناء ع ع

هو الله بواسطه جناب ارسطو و میرزا خلیل ابن ابراهیم

جناب میرزا محمد سمنانی و استاد علی علیهما بهاءالله

هو الله

ای دو یار وفادار مکتوب شما واصل و مضمون مفهوم

گردید جور و اذیت و جفا که در سبیل دلبر وفادار شهد بقا سبب

و موهبت عظمی ظلم و ستم و درد و غم در مذاق عاشقان

جمال قدم خوشترین نعمت زیرا در سبیل جانان است

و رزق مرزوق جان ولی ستمکار را عقوبت باید کرد است

و عذاب نیران و نار و قنا ربنا عذاب النار عاقبت مظلوم

مغرور گردد و ظالم مغبون شود و مکروب و علیکما التحیة والثناء

ع ع

کتبه اقل الخدام احقر الثابتین علی عبدالله و عیاله آقا بابا معلم تبریزی

فی شهر ذق سنه ۱۳۲۱

۴۰

١

بواسطهٔ جناب آقا سید تقی

طهران جناب ملا بهرام علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان مکتوبیکه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید
مضمون در نهایت حلاوت و معانی در غایت ملاحت بود فی
الحقیقه در این واقعهٔ شدیده در ارض یا یاران الهی جمیعاً
باشد بلا گرفتار گشتند و در سبیل الهی صدمات شدیده خوردند
از جمله آنجناب فی الحقیقه در هر ساعتی جام تلخی نوشیدید و
مصیبت تازه دیدید و غوغای شدیدی شنیدید
آن نفوس که صهبای شهادت کبری را از جام سرشار موهبت
عظمی نوشیدند آنان مانند مرغان گلشن توحید
بشاخسار جهان بالا پریدند و بمنتهی آرزوی خویش رسیدند
تاج بخشایش خداوند آفرینش را بر سر نهادند و دیهیم
تاجداری ابدی یافتند ولی یاران دیگر در این خاکدان فانی باقی
مانده اند در هر دمی ضربتی جدید خوردند و در هر نفسی شهید
تیغ

61

٢

تیغ و شمشیر شوند و از آنجمله آنجناب ولی صبر و تحمل نما و طلب تأیید
قوت و استقامت مقاومت هجوم اعدا فرما سینه را
هدف تیر بلا در سبیل خدا نگردد مانند سنگ و چوب
وارد جماد است محبوب و علیک التحیة و الثناء ع ع

هو الله بواسطهٔ جناب حاجی آقا محمد

طهران جناب آقا محمد جعفر علیه بهاء الله

هو الله

ای همنام عبد البهاء قدری در بلایای اولیای سلف فکر نما
حضرت سید الشهداء روح الشهداء له الفداء در
دشت کربلا محصور در دست اعدا گشتند حتی آب گوارا را
مضایقه داشتند حنجر مبارک بخنجر ظلم بریده شد و
جسد مطهر بخاک و خون آلوده گشت سرهای بلند
زینت رماح شد و نفوس مقدسه بتیغ جفا ریزه ریزه گردید
هلال بنات ساحت رفت دار فلاح بمعراج شتافت مخدرات
بی تقصیر اسیر عشائر و اقوام شد و اطفال معصوم پایمال

همه مشمول گشت ولی عاقبت این موهبت ابدی در آنحضرت
بآن موفق گردید و آن موهبت ابدی بود که رسیده وران
مستغرق گردید پس معلوم شد که جمیع بلاها در سبیل الهی عین
عطا است و عذاب عذب فرات و علیک التحیة و الثناء ع ع

بواسطه جناب امین جناب آقا حسینعلی سلیل حاجی مهدی
[illegible] جناب آقا میرزا علی اخوی حرم ایشان جناب
آقا محمد جعفر برادر جناب آقا محمد رضای شهید جناب
آقا محمد تقی شعرباف علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای آوارگان جمال ابهی هر چند از موطن مألوف دور و مهجور
گشتید و بعضی بدست اهل شرور خانمان بتاراج
و مالان دادید و لانه و کاشانه را در دست عوانان
ویران یافتید از هر سمتی تیر جفا را هدف گشتید و از
هر جهتی معذب و مبتلا شدید اما این نه از گناهی بود و نه
از عصیانی و طغیانی و سوء رفتاری الحمد لله با کمال جان [illegible]

براستی و راستی رفتار نموده اید و در اطاعت جمال انور بنهایت
متابعت حرکت نموده اید لهذا این بلا در سبیل خدا بر شما وارد
و این مصیبت در محبت حضرت احدیت بر شما واقع جفاکاران
ستمکار رحم بر عالمیان ننمایند و کلاب عقور اذیت نمایند
مجموع گرسنه کلاب و ذئاب رحم بر غزالان بادیه نومید نمایند
و سباع درنده اغنام حق را اذیت کنند غیر
[illegible] پس چون این مصیبت و بلایا
و رزایا و محن و آلام در سبیل آن دلبر دلارام است شهد
و شکر بیان است و قند و نبات و نمکین ملاحظه نمائید که این جام
لبریز در هر جامی چه قدر فرح انگیز بود که یاران الهی در میدان
فدا قربانگاه عشق بزم طرب آراستند و سر و در و
نثار دوست مانی خواستند سرمست صهبای شهادت گشتند
و بنهایت مسرت بملکوت عزت رجوع نمودند و یالیت
قومی یعلمون فرمودند پس ای یاران عبدالبهاء بجان و
دل مناجات نمائید و آرزوی آن صهبای موهبت

٥

کبری گشت شاید از این سحر نصیبی بری و از آن الطاف
بهرهٔ کبری بری و اشوقی لذلک الیوم و و اظمائی لتلک الکاس
الطافحة بصهباء الالطاف فسبحان ربی الابهی ع ع

هو الله بواسطهٔ جناب حاجی آقا محمد
طهران جناب آقا محمد تقی شکی باف علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای رفیق عبدالبهاء الحمد لله از کاس الطاف شربت بادهٔ
محبت الله نوشیدی رخ را بنور معرفت الله روشن و
منور نمودی و در دست اهل اعتساف افتادی و گرفتار
ظلم ستمکاران بی انصاف گردیدی اما بحقیقت این
اعتساف سبب هجوم الطاف گشت شکی باف بودی مانند
غزالان دشت محبت الله مشکین نافه گشتی یعنی نافهٔ
مشکین گشودی و آن دشت و صحرا را برائحهٔ محبت الله
معطر کردی و این از فضل حقیقت و سزاوار صدهزار
شکرانه و علیک التحیة والثناء ع ع

هو الله

٦

هو الله بواسطهٔ جناب حاجی آقا محمد طهران جناب آقا محمد آقا عبدالله
علیه بهاء الله

هو الله

ای بندهٔ حق در سبیل الهی مورد صدمات و زحمات
گشتی و سرگشتهٔ کوه و بیابان شدی و این از نهایت
عنایت الهی است که بندهٔ از بندگانش در سبیل محبتش
بادیه پیما گردد و سرگشته و سرگردان شود زیرا این پریشانی
عاقبت راحت جان و سبب جمعیت است و این تفرقه مجموعی
در انجمن آسمان و علیک التحیة والثناء ع ع

هو الله بواسطهٔ جناب حاجی آقا محمد
طهران جناب حاجی محمد اسمعیل علیه بهاء الله

هو الله

ای سرگشتهٔ صحرای محبت الله گروه گمراه طاغیان
بکمال ظلم و عدوان هجوم نمودند و اذیت و جفا روا داشتند
و با تیغ و شمشیر حمله کردند تا صوت کلمة الله را خاموش کنند
هیهات هیهات شعاع آفتاب بغبار جفا ی

ها ارتیاب پنهان نگردد و سراج الهی بادهای مخالف
خاموش نشود یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
و یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون تو
شکر کن خدا را که در بلایا شریک و سهیم اولیاء الله
گشتی صدمه و اذیت دیدی و سم عقوبت
چشیدی و بمحبت اسم اعظم گریبان دریدی و بمصیبت
کبری رسیدی ستمکاران خانه را ویران نمودند
و اموال را تاراج و تالان کردند و خود سرگشته
کوه و بیابان شدی تا بطهران رسیدی آن ویرانه
آبادیست و آن تالان و تاراج اعظم علامت و بهیم
و تاج عالم روحانیست و علیک التحیة و الثناء ع ع

بواسطهٔ آقا محمد علی مهاجر جناب آقا محمد ابن عبد الله علیه بهاء الله

هو الله

ای بندهٔ خدا از وطن مألوف آواره شدی و از خویش و پیوند
دور و مهجور گردیدی ولی این آوارگی و بیچارگی لی
در

در سبیل خدای مهربان نسبت و این صدمات و بلیات در محبت
حضرت رحمن این هجرت نیست صیلت است و این فرقت نیست
موهبت است چون لعواقب امور نظری تحقیق آشکار گردد
و عاقبت واضح و عیان شود در امور نباید در بدایت
نگریست نهایت را ملاحظه لازم الحمد لله ختامش
مسک است و خاتمهٔ اجلال فاتحة الالطاف و علیک التحیة
والثناء ع ع

بواسطهٔ جناب نجل اسم الله و جناب حاجی آقا محمد علاقه بند
یاران آوارگان ارض کاف و اصفهان

جناب حاجی محمد اسمعیل یزدی جناب آقا محمد یزدی جناب
آقا محمد دلال جناب آقا غلامعلی خان جناب آقا محمد جعفر یزدی
جناب آقا محمد تقی یزدی جناب آقا میرزا جلال خان مبشر الملک
جناب میرزا غلامحسین خان جناب آقا مشهدی حیدر
جناب آقا میرزا بابای قصاب جناب آقا میرزا امیر
جناب آقا محمد جواد اصفهانی جناب آقا ملا بهرام جناب
آقا محمد حسین قزوینی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ربّي ورجائي وسلوة قلبي ومونسي في وحشتي وبلائي ترى عبادك
المخلصين وأحبّائك المؤمنين الموقنين كيف ابتلوا بمصائب
قاصمة للظهور وبلايا تورث غرغرة النفوس وحشرجة
الصدور قد نزلت عليهم سهام القضاء نزول صواعق
السماء وأمطرتهم سحاب البلاء بغيوث الابتلاء فأظلمت
عليهم النهار وبدّلت لهم الأنوار بالظلمات وأحاطتهم
السهام والسنان حتّى انتهبت الأموال وانتهبت الديار
وتقطّعت الأجساد وصبغت اللحوم والعظام المحروقة تلّاً
من الرماد وتشتّت شمل الأحبّاء وتفرّق جمع الأصفياء
كم من نساء يا إلهي أصبحت مهدومة البيت مذبوحة
الأبناء منهوبة الأموال وكم من أطفال تيتّم وكم
من نساء ترمّلت وكم من أبناء بكوا على آبائهم القتلى وكم
من بنات صرخن في مأتم إخوانهم الشهداء وكم
من آباء انكسر ظهورهم عند مشاهدة أجساد أبنائهم
الشهداء

الشهداء المتقطّعين إرباً إرباً المسفوكين الدماء على الثرى
ربّ ربّ هذه مصيبة لم تر عين الدهر مثلها فيما مضى وهذه رزيّة
تزلزلت منها أركان وجود الأصفياء وهذه هي الداهية الدهماء
والطامّة الكبرى حيث أخذت الراجفة وزلزلت الأرض
وأتبعتها الرادفة فبكت السماء على عبادك الشهداء
الذين سرعوا الى مشهد الفداء اشتياقاً للصعود الى ملكوتك
الأبهى ثمّ الأحبّاء ذوي قربى الشهداء لم يتمكّنوا يا إلهي المكث
في دار البلاء فاضطرّوا ان يعزبوا الى أرجاء شاسعة
هائمين في الأودية والصحراء فآووا الى ديار الغربة وليس
لهم يا ربّي ملجأ ولا ملاذ ولا قرين ولا مأوى ويسمع منهم يا
مولاي الحنين ونحيب البكاء في جنح الظلماء ويرتفع منهم
الأنين في الغداة والعشاء ويصعد منهم الضجيج والصريخ
من شدّة البلوى مع ذلك ثبتوا على حبّك و
استقاموا على أمرك ورسخت أقدامهم في سبيلك
واحتملوا كلّ هذا البلاء بقلوب طافحة بالبشرى ووجوه

66

مستبشرة نوراء واعین ناظرة الی افقک الابهی لک الحمد
یا الهی بما اجتبیتهم علی هذا الامر العظیم ولک الشکر یا مولای علی
ما اسکرتهم من هذا الرحیق انی اتضرع الیک بقلب منکسر
منجذب مشتعل بنار محبتک ان تؤیدهم فی جمیع الشئون
والاحوال وتجعلهم آیات الثبوت والاستقامة بین
الوری ورایات محبتک المرتفعة علی التلول والربی
وتؤیدهم فی جمیع الشئون وتکشف ضرهم وتشرح صدورهم
بالطاف الخفیة وتبدل بأساءهم بالسراء رافلین فی
ذیول الراحة والرخاء متنعمین بآلاء والنعماء
مشتعلین بنار محبتک بین الانام انک انت الکریم الرحیم
العزیز الوهاب وانک انت العزیز العظیم البدیع الالطاف
ع ع
بواسطهٔ جناب آقا محمد علی مهاجر
جناب آقا حسینعلی فیروزآبادی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بندهٔ حق هرچه نگارم جواب نامهٔ تمام نگردد از بسکه
متصلا

متصلا مانند امواج دریا مکاتیب بجانب میرسد الآن با
کمال خستگی و ضعف مشغول تحریر این نامه هستم هرچند
جسم خسته و ناتوانست ولی الحمد لله محبت یاران
در نهایت قوت و قدرت بی پایان ازینست
که کلال و ملال حاصل نگردد ولو تحریر دائمی مستمر اگر
کار باشد از حق میطلبم که تو نیز در بلایای متواتره و
مصائب متتابعه کلال و ملال نیاری بلکه بحرارت
محبت الله و انجذاب بنفحات الله بیفزائی و علیک
التحیة والثناء ع ع

بواسطهٔ جناب آقا محمد علی مهاجر جناب آقا علی ابن
حاجی علی علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای بندهٔ الهی از مضمون نامه ات فرح و
مسرت حاصل زیرا دلالت بر نور هدایت مینمود
که الحمد لله جان روشن است و جان در کمند عشق یار انجمن
فیض روح القدس روحرا چنان زنده نموده که از نسیم

66

مستبشرة و نوراء و اعین ناظرة الی افقک الابهی لک الحمد
یا الهی بما اجتبیتهم علی هذا الامر العظیم و لک الشکر بما سقیتهم علی
ما اسکرتهم من صهباء الرحیق انی اتضرع الیک بقلب منکسر
منجذب مشتعل بنار محبتک ان تؤیدهم فی جمیع الشئون
و الاحوال و تجعلهم آیات الثبوت و الاستقامة بین
الوری و رایات محبتک المرتفعة علی التلول و الربی
و تؤیدهم فی جمیع الشئون و تکشف ضرهم و تشرح صدورهم
بالطاف الخفیة و تبدل بأساءهم بالسراء رافلین فی
ذیول الراحة و الرخاء متنعمین بالآلاء و النعماء
مشتعلین بنار محبتک بین الانام انک انت الکریم الرحیم
العزیز الوهاب و انک انت العزیز العظیم البدیع الالطاف
ع ع

بواسطهٔ جناب آقا محمد علی مهاجر
جناب آقا حسینعلی فیروزآبادی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بندهٔ حق هرچه نگارم جواب نامهٔ تمام نگردد از بسکه
متصلا

متصلا مانند امواج دریا مکاتیب پیاپی میرسد الآن با
کمال خستگی و ضعف مشغول تحریر این نامه هستم هرچند
جسم خسته و ناتوانست ولی الحمد لله محبت یاران
در نهایت قوت و قدرت بی پایان از اینست
که کلال و ملال حاصل نگردد و لو تحریر دائمی مستمر اگر
کار باشد از حق میطلبم که تو نیز در بلایای متواتره و
مصائب متتابعه کلال و ملال نیاری بلکه بر حرارت
محبت الله و انجذاب بنفحات الله بیفزائی و علیک
التحیة و الثناء ع ع

بواسطهٔ جناب آقا محمد علی مهاجر جناب آقا علی ابن
حاجی علی علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای بندهٔ الهی از مضمون نامه ات فرح و
مسرت حاصل زیرا دلالت بر نور هدایت نمود
که الحمد لله دل روشن است و جان در کمند عشق یار انجمن
فیض روح القدس در هر آن جان زنده نموده که از نسیم

مهبّ عنایت در اهتزاز است و برائحهٔ جنّت ابهی مشامش
همدم و همراز در خصوص اذن حضور مرقوم نموده بودید این
ایّام موانع بسیار لهذا بوقت دیگر مرهون و موقوف
انشاء الله در وقتش این آرزو حاصل گردد و علیک التّحیّة و الثّناء
ع ع

امة الله الموقنه همشیرهٔ آقا علی یزدی علیها بهآء الله

هو الله

ایّتها المقبلة الی الله لا تیأسی من روح الله انّ ربّک
سلوة لقلبک و مونسک فی وحشتک و جلیسک فی وحدتک
انّه هو اللّطیف الکریم الرّحیم هرچند تنهائی و بیسر و
سامان ولی مقبول درگاه خداوندی و مذکور در ملکوت
بیمثال و مانند آن دلبر مهربان مونس دلهای پریشانست
و همدم هر بیکس بی پرستار از خدا خواهم که در هر دم
همدم آن یار مهربان باشی و بانس بحق از الفت
خلق مستغنی در هر حال قلبت بجانب باقی انس یابد از
هیچ وحشتی پریشان نشوی و از هیچ غربتی محزون
و ناکام

و ناکام نگردد و البهآء علیک ع ع

مناجات طلب مغفرت بجهت امة الله الموقنه
والدهٔ آقا علی یزدی علیها بهآء الله

هو الله

اللّهمّ یا غافر الذّنوب و ساتر العیوب و کاشف
الکروب عطّر مشام امتک الطّیّبة المطمئنّة الّتی رجعت
الیک بهبوب نسیم ریاض مغفرتک و نوّر بصرها
بمشاهدة انوار العفو و العطآء فی جنّة الأبهی و ادخلها
فی حدیقة الرّضوان و انلها کأس الغفران و اجعلها آیة
رحمتک بین الأنام انّک انت الغفور العفوّ
الکریم الرّحیم الوهّاب
ع ع

کتبه تراب اقدام احبّآء الثّابتین علی عهد الله و میثاقه
آقا بابا معلّم تبریزی فی شهر ربیع الأولی سنه ۱۳۲۲

هوالله صورت مکتوب حضرت حیدر قبل علی علیه بهاء الله الابهی است
که بجناب آقا میرزا اسمعیل [?] بادکوبه مرقوم فرموده اند بجهة اطلاع
دوستان الهی از مضمون آن مکتوب شریف این عبد طبع نمود

بسم الله الاقدس الاعز المحبوب

هوی حقیقی لمن فدی بکلیته فی سبیل میثاق الله استشهد ام فدی
دشتی و خرم عهد الله فدا خود کشته عاشقان را در خون نشسته
دانگاه بر جنازهٔ یک یک نازنین تا حلقه های زلفش حلق گر است
روزی ای مابرفن حلقه کردن قرار کرده چه حلقه های
جواهر مجرده را در سبیل ملیک بریه و سلطان احدیه قیمت
در روز گشت آنچه که تا حال چشم ابداع ندیده و گوش
اختراع نشنیده است بخانهٔ جناب حاجی میرزای حلبی
ساز ریخته خود و عیال و اطفال آن مظلوم را بعد از آنکه بقصد
کشتن زده کشان کشان آن فدائی کوی جانان را تا نزد
مصلی کشانده با ساطور قصابی شهیدش کردند
آتش غارت و بغضشان فرو ننشست قصد سایر جان بازان
منهج

منهج حق رب بی نیاز نموده بعضی را بضرب سنگ و
چوب شهید نمودند و برخی را با کارد و چاقو و بعضی
را با اره و تیشه و دشنه و کلنگ و بیل و تفنگ و [illegible]
و جمعی را زنده سوزانیده و با نفت پاره را آتش زدند و
جماعتی از فرار مکاتیب اطراف در کوه و دشت و چاههای
قنوات از غلبهٔ جوع و عطش و سرما برفیق اعلی شتافتند
و از شدت خوف و اضطراب در هجوم اهل بلوی بعضی از
اطفال بیگناه جان باختند مؤمنهٔ نه ساله را بعد از
آنکه هشت نفس مقدس از اولاد و اقوامش را بعزای شهید
کرده خودش را از بالای تکیه بزیر انداخته اند یکی سر او را
بر درخت گذارده میخ بر پیشانیش کوبیده و یکی بسینهاش
میخ کوفته و دیگری او را آتش زده است مظلومی طلب
آب نموده دهانش را پر از خاک نموده اند و بیگناهی را عوض
آب نفت بدهانش و بسر و صورتش ریخته سوزانیده اند
و با مته سر یکی را سوراخ کرده و نفت ریخته

آتش زده اند و جناب آقا میرزا محمد هادی علیه بهاء الله الابهی
را که از فضلاء و علماء بودند برهنه کرده با زنجیر بدن مبارکش را
مجروح ساخته بعد لب مبارکش را بریده که آیات
الهی را تلاوت می‌نمود و دست پاکش را قطع کرده که
آیات الله میفرمود و دل انشرا ظالمی شکافته بعد نفت بجثه
زنده آن مظلوم را سوزانیده اند و جناب آقا غلامحسین ترمه
باف را بعد از آنکه در مزرعهٔ مشهور بترک هشتاد باشد
عذاب شهید نموده اند سر اشرا بجهه کذا الهی عوض میوه بجهة
عیال و اطفالش فرستاده اند آن مظلومان نبوده اند بخانهٔ
مشیر الممالک پیشکار یزد بجهه انعام و جائزه گرفته اند همچنین
اکثر خانه ها را خراب و آنچه بوده یغما نموده اند و در
کارخانه جات هرچه بوده برده اند این تقدیس
و فداکاری سوء اعمال ناقضین را از امر الله پاک کرد
و کذلک آلایش امثال فانی را و حضرت عبدالبهاء
روح الوجود لشفقة قلبه الارق الالطف الانور فداه را
بشانی

بشانی محزون و دلخون نمود که هر روز و سه روز و نیم روز
نه خواب فرمودند و نه قوتی تناول فرمودند بشأنیکه
اهل سرادق عصمت بناله و نوحه آمدند و در ظاهر
هم اظهار مسرت میفرمودند و بمرات سوگند
یاد فرمودند که این شهادت آن کیمیای حقیقی است
که یک بر هزار هزار طرح میشود و حزن من از اینست
که چرا فدا نشدم و از کثرت حزنه تعالی حضرت میرزا
یونس خان روحی فداه ضیافت عمومی فرمودند در
مسافرخانه و آنمحل پاک را بقدوم مبارک مزین و منور
فرمودند و لوح مقدس قد احترق المخلصون و
مناجات یا کافی تلاوت شد و اسرار شهادت و فدا
کاری را فرمودند و اسف و حسرت خویشان روح الوجود
لجهه فداه را و فرمودند خدمتیکه من عند الله مأمور بودم بتأیید
و توفیقه تبارک و تقدس انجام دادم و دیگر ابداً کاری ندارم و
آرزوئی سوای شهادت نداشته و ندارم چیزی که مایه حزن است آن

اتحاد و یگانگی و محبت و بغیرضی و بیطرفی منظور است هنوز
در بعضی ظاهر نشده و از ضرر جزئی و خسارت جزئی و یا گفتگوی
لفظی از یگانگی و اتحاد چشم پوشی میشوند و بغیبت یکدیگر مشغول
میشوند و بیان مبارک منجر شد به بیت عدل و رجال حکمیه محفل
روحانیت باید از عموم انتخاب شود و افراد امت و ملت در هر بلد
و قریه و محله معین و مشخص نمایند و بعد از تعیین آن نفوس و حکم
و حکم نمودن حکمشان حکم خداست و مخالفتشان مخالف خدا
معصوم از خطا و زلل در افکار ند یعنی ملهمند بالهامات غیبیه
ربانیه و تحت صیانت و حفظ حضرت احدیتند و همه این محافل
منتهی میشود بیک بیت اعظم در همه عالم و ایاکم ایاکم که
نفسی در آن یک بیت اعظم گمان تفرقه نماید یک بود نزد ش
شاهده حدانیت و فردانیت و سلطنت و عظمت جمال
قدم است روحی لاحبائه الفدا و سبب بوتش شرک و الحاد و کفر است
و سه مرتبه قسم یاد فرمودند که اگر بر من حکمی نمایند و بدانم فرضاً
و لو محال است اشتباه کردند و بر ضرر منهم باشد اذعان
میکنم

میکنم و تسلیم مینمایم و مراجعه و لم و بم نمیگویم من مبین
کتاب الله و حافظ دین الله و مروج احکام الله هستم و آن
بیت مقام شارعیت در سیاسات از آنچه نص ندارد دارد رد
سائر معاملات از پنجاه هزار زیاده است و در کتاب
اقدس معدودی نازل شده است که اصول و امهات است
و هر وقتی را حکمی است باید آن نفوس مبارکه ملهمه معصومه
تشریع فرمایند و فرمودند بنویسید بهر جائی که بدانند
و مراقب باشند و مخالفت ننمایند در لوح مبارک
ایا نفحات الله هبی معطرة که از قلم مبارک حضرت عبد البهاء آ
در ایام اشراق نیر ظهور ظاهر شد جبر غروب آفتاب
جهانتاب جمال قدم حبذا جلال الاسم الاعظم و تمم نوال فضله الاسبق
الاقدم است و نقض اعداء الله و این مصائب و مصاعب
و متاعب که حقیقت رغائب و مواهب است ایاکم
ان یرتفع الضجیج اذا اشتد اجیج نیران الافتتان ولا تطلع
زفیرها وایاکم الصریخ والعویل فی سبیل ربکم الحمید

عند استلاطم بحر البلاء وتفاقم امواجه من ظلم اهل الطغيان
الی بيانه روح الوجود لبيانه الفداء ولو انکم يا اغنام الله
تحت براثن ضواری السباع اينها واقع شد واينکه
تأخير شد اگر با نقض واقع شده بود بسيار سخت بود
بقدرته ورحمته مهلت داد که کثافات نقض از زمام الله
بشويد وحقيقة آنچه خواستند در ارض اقدس واقع شود
حق تعالی بقدرت قويه اش جمعيت آخوندی و اصفهان
وکرکهای ايران مبعوث فرمود وآن نفوس مقدسه را
فدای مرکز ميثاق فرمود وحفظ مقامين مقدسين فرمود بعد
بلفظ سين چه بسيار زود است ميفرمايد سينکشف
القناع باذن الله عن وجه الامر الی آخر اللوح
انجناب اين لوح مبارک را بنويسيد وترکی ترجمه نمائيد
وطبع کنيد وبهر طرف بفرستيد وکذلک صورت
جريده مقطم را که عربی است واز تمس بجا اشته است
ترکی ترجمه کرده طبع کنيد ببلاد اتراک ارسال داريد

هو الابهی

ايا نفحات الله هبّی معطّرة وايا نسمة الله مرّی مطيّبة واقصدی
وادی الرحمن نادی العرفان بادية خراسان واعبقی امام احبّاء الله
وامنائه وطيّبی مشام اولياء الله واصفيائه الذين اضائت
وجوههم واکفهرت نجومهم ورسخت اقدامهم ونشرت اعلامهم و
ثبتت قلوبهم ونبتت اصولهم وفروعهم وانتعشت نفوسهم و
انشرحت صدورهم فی يوم اللقاء وهو العهد الله وميثاقه
فی ذرّ البقاء ثم تلقّی نزلاء تلک المعاهد والربی تحية ربک الاعلی
وبشّرهم بايام الله لعمر ربّی هذه موهبة ابتغا بها مطالع النور
ومواقع النجوم ومهابط وحی ربک العزيز القيّوم فی القرون
الاولی وفاضت جفونهم وذرفت عيونهم وعلت زفراتهم
وسالت عبراتهم شوقاً وتوقاً اليها فهنيئاً ومريئاً لکم
من هذه المائدة النازلة من سماء فضل ربکم الرحمن الرحيم
ويا ريح الصبا وشميم عرار الوفاء اقتبلی بساحة احبّة
اهتزّت رياض قلوبهم بفيض سحائب محبة الله واشرقت

وجوههم بنور معرفة الله وتلهّب شوقي اليهم وتشوّقي لهم وولعي بهم
وصرخي وبثّي بولهي وشغفي وهيامي بذكرهم وقولي عليكم بهاء الله
وسلامه وتحيّته وثنائه وفي وجوهكم نوره وضيائه وفي قلوبكم
روحه ووفائه وفي صدوركم حبّه وشغافه ايا اولياء الرحمن
رطّبوا السنتكم بشكره وثنائه بما ايّدكم بامر يهتف بذكر الملأ
الاعلى ونادى به مبشّر الفلاح في الزبر والالواح طوبى
لكم من هذه الموهبة العظمى بشرى لكم من هذه المنحة الكبرى
التي هي فيض الله الطافح ونور الله اللائح جعلكم الله
مشاعل ذكره ومواقع اسراره ومشارق انواره ومطالع
آثاره عميت عين لم تشاهد انوار بهائه وما قرّت
بمشاهدة آياته الكبرى يوم ظهوره وسنائه وصمّت آذان
لم تسمع ندائه ولم تتمتّع بلذيذ خطابه وخرست السن
لم تنطق بذكره وثنائه وخسرت افئدة لم يكن لها
نصيب من حبّه وولائه وخابت نفس لم تسلك في
سبيل رضائه ولم ترتوِ من سلسبيل عرفانه ويا
حمامة

حمامة الوفاء خاطبي الضعفاء انّه اذا وجدتم الضرّاء
اشتدّت والبأساء امتدّت والارض ارتجفت والجبال
ارتعدت وزوابع الشدائد احاطت وبحور البلايا ماجت
وارياح الرزايا هاجت وطوفان الامتحان احاط
الامكان عليكم بالصبر الجميل في سبيل ربّكم الجليل و
ايّاكم يا عباد الرحمن ان يعلو منكم الضجيج اذا اشتدّت
وتأجّج نيران الافتتان وارتفع زفيرها وايّاكم الصريخ
والعويل في سبيل ربّكم الجليل عند ما يتلاطم بحر البلاء و
يتفاقم امر من ظلم لاهل الطغيان ولا تحسبوهم بمفازة من العذاب
ولا تخشوا بأسهم وجمعهم وقد مضت قبلهم المثلات وقصّ
عليهم الكتاب جند ما هنالك مهزوم من الاحزاب ولقد
كانوا القرون الاولى اشدّ قوّة من هؤلاء واعظم اثاثاً
ورئياً جنداً ولو انكم يا اغنام الله بين براثن الضواري
من السباع ومخالب جوارح البقاع لا تيأسوا من
روح الله سينكشف القناع باذن الله عن وجه الامر

ويسطع هذا الشعاع في آفاق البلاد وتعلو معالم التوحيد
وتخفق اعلام آيات ربكم المجيد على الصرح المشيد و
يتزلزل بنيان الشبهات وينشق حجاب الظلمات وينفلق
صبح البينات ويشرق بانوار الآيات ملكوت الارض
والسموات وترون اعلام الاحزاب منكوسة ورايا تهم معكوسة
والوجوه ممسوحة ممسوخة والاعين شاخصة غائرة والقلوب
خافقة خاسرة والبيوت خالية خاوية والجسوم واهية
بالية والارواح هاوية في الهاوية لعمر الله ان في قوم
نوح وهود وقوم هود وثمود واصحاب الحجر واليهود
وتبابعة سبأ وجبابرة البطحآء وقياصرة الفيحآء و
اكاسرة الزورآء والمؤتفكات في القرون الاولى لعبرة
لاولي النهى وذي البصيرة الكاشفة لخواتم الامور بفواتح
الآثار قد انتثرت كواكبهم وانعدمت مواكبهم واغبرت
وجوههم وانطمست نجومهم واستأصلت اورمهم واقتلع جرثومهم
واثلت عروشهم وانهزمت جيوشهم وتزلزلت اركانهم

وانهدم

وانهدم بنيانهم واقفرت قصورهم وانكسرت ظهورهم
وخسفت قبورهم وشاهت وجوههم واقشعرت جلودهم و
اندرست ديارهم وانمحت آثارهم فانظر الى مدائنهم وقراهم
بالبادية لما اتى بأس ربك جعلها خامدة هامدة مؤتفكة
بائدة لا تسمع لها صوتا ولا همسا واما الذين اتخذوا
جوار رحمة ربك الابهى ملجأ وملاذا ومأوى ومعاذا هم
طيور اتخذوا افنان سدرة المنتهى مطارا واوكارا فمكنهم الله
في الارض وجعلهم ائمة اخيارا واشهر لهم آثارا واضاء
لهم منارا واتى بهم من افق التوحيد يلوح وجوههم انوارا

هو الله

طهران جناب حاجی آقا محمد علاقه بند علیه بهاء الله

هو الله

ای بندهٔ جمال ابهی آنچه نگاشتی و مقصود داشتی مشهود
و مکشوف شد فی الحقیقه انسان باید بوفا قیام نماید
و ثبوت و استقامت بنماید علی الخصوص بقرین و

همنشین خویش و همدم و ندیم خود زیرا حقوق در بین
این دو قدیم و محکم و متین است و انسان آنچه بکوشد از عهده
اکمال بر نیاید ولی بقدر امکان قصور نشاید تلاوت
مناجات و ترتیل آیات و طلب غفران خطیئات سبب عفو
قصورات و علوّ درجات مؤمنین و مؤمنات و چون در این
عالم ضعف طبیعت و مقتضای بشریت حجاب و نقاب است
و چون روح انسانی بجهان الهی بشتابد عالم انوار است
و مقتضی انوار کشف آثار و هتک استار پرده بر افتد
و حقیقت جلوه نماید ارواح مؤمنین احبّای الهی را بمقتضای
جهان روحانی دیدار ابدی و وصلت سرمدی
حاصل گردد مکتوبی بجناب شیخ مرقوم شد در جوفست
برسانید و بفرمائید از اجتناب و نفور عمّ غم
مخور عنقریب جمیع خویش و پیوند تا جهان باقی
بوجود تو مفتخر و متباهی گردند و تو را سر سلسلهٔ آن
خاندان و دودمان شمرند زیرا ما چون بدین

دیار آمدیم ملاحظه شد که جمیع بزرگان این اقلیم
و سروران کشور از سلالهٔ نفوسی هستند که بحضور حضرت
رسول روحی له الفدا رسیدند یعنی اغلب بزرگان
مملکت از خاندان انصار و مهاجرانند که سلسلهٔ این
دودمان از عهد حضرت رسول علیه السّلام تا این زمان کشور
سروران
داشتند و از اعیان مملکت بودند و بنسبت بیکی از
بندگان آستان افتخار نمایند مثلاً گویند که ما از
سلالهٔ حُذَیفهٔ یمانی و یا اینکه از دودمان اویس قرنی
هستیم و افتخارها نمایند و برکات برتری جویند و فی
الحقیقه از سایرین ممتازند هر چند اویس ساربان بود
ولی بایمان و ایقان در یوم ظهور چنین مقام پیدا نمود
که بعد از هزار و سیصد سال سلاله اش ممتاز و مفتخرند
و در این دور اسم اعظم و نور قدم و هیکل مکرّم صد
درجه اعظمیت ولی حال معلوم نیست چنانکه در دورهٔ
سابق در بدایت مجهول بود عنقریب واضح گردد و عمّ ا

مانند ابی لهب تبّت یدا شود و در تعب افتد و حمّال الحطب
گردد ولکن سلالهٔ هاشمی عزیز دو جهان شود و علیک التحیّة و الثناء
ع ع
هو الله طهران جناب حاجی آقا محمّد علاقه‌بند علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر پیمان الآن که یوم یکشنبه شانزدهم ربیع الثّانی
سنهٔ هزار و سیصد و بیست و یک هجریست بواسطهٔ میرزا
محمود خان جناب آقا سید تقی سه طغرا مکاتیب مفصّلهٔ شما
را ارسال داشت فوراً هر سه را بدقّت تمام از بدایت تا نهایت
خواندم و حال آنکه ابداً فرصت نداشتم محض محبّت
قلبی و تعلّق خاطری با آن یار قدیم دارم جمیع مشاغل مهمّه
را کنار گذاشتم و بقرائت آن سه طغرای مفصّل پرداختم
جمیع تفاصیل معلوم شد این فتنه و فسادها جمیع از سبب
بدخواهان دولت و ملّتند نفس حکومت الحمد لله عادلست
و باذل ولکن فتنه‌جویان آرام نگیرند و لهذا وفا را جفا روا دارند
فنعم ما قال جغدها بر باز استم میکنند پر و بالش
بی گناهی

بی گناهی میکنند که چرا تو یاد آری زان دیار یا ز قصر و ساعد
آن شهریار جرم او اینست کو باز است و بس غیر خوبی جرم
یوسف چیست پس ظلمت لابد دشمن نور است و گرگ
عدو اغنام الهی مار یار نگردد و عقرب وجد و طرب ندهد
شما از اشرار خصلت ابرار نطلبید و از اهل جفا طمع وفا
ننمائید الحمد لله دولت کامل است و اعلیحضرت شهریار
عادل و حضرت صدارت پناهی کاردان و کارآموز و
عاقل لیس الا اینست اما خلق گمراه تا بسر حقیقت آگاه
نگردند آرام نگیرند و این از مقتضای جهلیت پس احبّای
الهی باید بجان و دل بکوشند و بگفتار و رفتار ثابت و
آشکار نمایند که سبیل خدا پیمودند و در سبیل رضا
سلوک نمودند بمحبّت الله افروختند و چون شمعها
سوختند و انّ جندنا لهم الغالبون عاقبت این
قبّه‌های سفید و سبز و نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی
و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را احاطه نماید چنانکه

مشاهده میفرمائی که هرچه جهلاء آن بیشتر جفا نمودند علم وفا
بلندتر شد و هرچند مقاومت بیشتر کردند سطوع
انوار افزونتر شد تا نفس اعدا سبب گشتند که صیت
امرالله در شرق و غرب منتشر شد و آوازهٔ جمال ابهی جهانگیر
گشت اگر چنین تعرّض و تعرّض جهلای امّت نمیبود بجان
عزیز صیت امرالله تا بحال از ایران تجاوز ننموده بود شرق
منوّر نمیشد غرب معطّر نمیشد جنوب و شمال معنبر نگشته بود این
از مواهب کلّیّهٔ الهیّه است ای بندهٔ بهاء تا بحال مکاتیب
که بخود شما مرقوم گشته البتّه کتابیست و آنچه بواسطهٔ شما
مرقوم گشته صحف و زبر گردد با وجود این گله میفرمائی
شکر سبب ازدیاد نعمتست و بالشّکر تزید النّعم
جمیع احبّای الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید و
علیک التّحیّة و الثّناء ع ع

هو الله

ای بندهٔ حضرت کبریا آنچه مرقوم نموده بودی ملحوظ افتاد

بر تفاصیل

بر تفاصیل اطّلاع حاصل گشت در مسئلهٔ حشیش فقرهٔ
مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان بشرب گرفتار سبحان الله
این مسکر از جمیع مسکرات بدتر و حرمتش مصرّح و سبب
پریشانی افکار و خمودت روح انسان در جمیع اطوار
چگونه ناس باین ثمرهٔ شجرهٔ زقوم استیناس یابند و
بحالتی گرفتار گردند در حقیقت نسناس شوند چگونه این شیء
محرّم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت رحمن
گردند البتّه صد البتّه تا توانید ناس را نصیحت نمائید
که از این افیون و حشیش زقوم بیزار شوند و بدرگاه احدیّت
توبه نمایند خمر سبب ذهول عقل است و صدور
حرکات جاهلانه امّا این افیون و زقوم کثیف و حشیش
خبیث عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و
تن را ناحل و انسان را بکلّی خائب و خاسر نماید باوجود
این چگونه جسارت نماید ملاحظه نمائید که اهالی هند و
چین چگونه بشرب دخان این گیاه سجّین معتادند چگونه مجموع

وبهوت ومنکوب ومذلول ومرذولند هزار نفر مقاومت
یکنفر نتوانند هشتصد کرور نفوس از اهل چین مقابلی با چند
فوج از فرنک ننمودند زیرا جبن وخوف وهراس بسبب
شرب دخان افیون مخمر گشته سبحان الله چرا دیگران
عبرت نگیرند واز قرار معلوم این فعل شئوم بمرز وبوم ایران
نیز سرایت نموده اعاذنا الله وایاکم من هذا الحرام القبیح و
الدخان الکثیف والزقوم الجحیم کما قال الله تبارک وتعالی
یغلی فی البطون کغلی الحمیم وعلیکم التحیة والثناء ع ع

[illegible]

نیریز جناب آقا میرزا احمدعلی علیه بهاء الله

هو الله

ای یار قدیم وهمدم وندیم نامه هائی که خواستی
با وجود عدم فرصت نگاشته گشت وارسال شد
ملاحظه فرما که با وجود عدم مجال وکثرت اشتغال
نظر بمحبت بآنجناب مکاتیب متعدده مرقوم شد باید
شکر حق نمائید که چنین در نزد عبدالبهاء عزیزید ودر
درگاه

درگاه جمال ابهی مقرب طلب اجازهٔ حضور نموده بودید
حال قدری صبر نما انشاء الله میسر میشود از حدیث العلم
تمام المعلوم والقوة والقدرة تمام الخلق سؤال نموده
بودید فرصت شرح وتفصیل نیست معذور بدارید مختصر
اینست که میفرماید جمیع معلومات علم الهیست یعنی
حقائق معلومه باید تا تحقق علم حاصل شود تا محاط نباشد
محیط احاطه نکند وتمام خلق آیات قوت وقدرت
حقند در اینصورت باین نظر انسان نتواند که ناس
را عوام شمرد وخود را عالم داند زیرا معلومات
حق علم حقیقت العلم عین المعلوم وممکنات آیات
قدرتند نظر حقارت نتوان بآیات الهی نمود این
معنی مختصر بود دیگر مفصلش را تفکر نمائید ظاهر
وعیان خواهد گردید درخصوص عید رضوان سؤال
نموده بودید که یوم اول همان یومیست که دو ساعت
بغروب مانده اول عید است واشتغال در آن جائز نه

یا یوم ثانی است همان یوم اوّل که دو بغروب مانده است
در آن شغل و عمل جائز نه و علیک التحیّة والثناء

ع ع

کتبه ابن اقلّ احبّاء الثابتین علی عهد الله و میثاقه ~~[illegible]~~
نیریزی معلّم اطفال فی ارض الطاء فی شهر رجب المرجّب ۱۳۲۱

[illegible]
[illegible]

بواسطه جناب حاجی امین زائر عتبه و حمایته
علیه بهاء الله احبّاء الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الابهی

حمداً لمن لاح برهانه و ظهر سلطانه و عمّ احسانه
و بانت حجّته البیضاء و ظهر شریعته السمحاء بحجته
و کشف الغطاء و اجزل العطاء و سمح بالموهبة
الکبری و اتی بیوم اللقاء و جعل الغبراء غبطة
الخضراء و انشأ حدائق نوراء و افاض علیهم فی
مشهد الکبریاء نوراً استضاء به الارض و السماء
و اهتزّت و انشرحت و خشعت و سجدت و توقّدت
بالشعلة النورانیة و اللمعة الرحمانیة فی شجرة سیناء
فی البقعة النوراء التی انتشرت منها نفحات تعطّر
بها الارجاء و عبقت علی الآفاق فاحیت قلوب
اهل الوفاق و انعشت ارواح اهل الاشراق و

البهاء و الثناء و التحیّة و العطاء علی الجوهرة
الفردیة العصماء و الدرّة الدرهرهة الزهراء
و الهویة المشعشعة البهراء الحقیقة الجامعة للبناء
اللامعة القلزم الخضم المواج و الماء الطهور الثجّاج
الشجرة المبارکة المقدّسة التی اصلها ثابت و فرعها
فی السماء و تؤتی اکلها فی کل حین الهی الهی
ترانی واضعاً جبینی علی تراب الذلّ و الانکسار
و اعفّر وجهی بغبار فناء احدیتک بادئ المحتاج
خاضعاً خاشعاً ممتنعاً للاستضرع مبتهلاً الی ملکوت
انوارک فی اللیل و النهار ان تنظر الینا بعین عنایتک
و لحظات اعطف رحمانیتک و تغفر ذنوبنا و خطایانا
و تعاملنا بفضلک و جودک فی کل الاحوال ربّنا
انّا اخطأنا و انت الغفور الرحیم و نحن عصاة و
انت التوّاب الکریم فاغفر لنا ذنوبنا و اکشف

عنا اکو بنا و قد دلنا برحمتك الانقطاع
عن الدنيا والاشتغال بذكرك والاشتعال
بنار محبتك والمداومة فی مشاهدة آیاتك
ومعرفة كلماتك والامعان فی آثارك والاقتباس
من انوارك رب رب هؤلاء عباد اخلصوا
لوجهك وجوههم واخصر فی فضلك وعطائك
سرورهم وجودهم فاشدد ظهورهم علی طاعتك
وقو اقدامهم علی عبادتك واشرح صدورهم
بنفحات قدسك وقدر لهم حضورهم فی عتبة
الطافك واجعلهم عباداً یتلون آیات التوحید
فی مجامع ذكرك ویقتبسون انوار التفرید من
مشكاة فضلك وینجذبون الی جمالك ویخضعون
لجلالك ویتركون ما دونك ویعتمدون علی
صونك وعونك ویخضعون لكلماتك ویخشعون

ویخشعون لآیاتك ویستبشرون لنفحاتك ویكشفون
لبیانك ویفهمون اشاراتك ویفرحون من
بشاراتك انك انت المقتدر علی ما تشاء تؤتی من تشاء
وتمنع من تشاء وترزق من تشاء بیدك الملك
والملكوت انك انت القوی العزیز المحبوب
ای ابناء الهی و ای یاران عزیز عبدالبهاء جام
میثاق سرشار است و فیض موهبت كوكب اشراق
از جهان پنهان چون سر آبان ظاهر و باهر
در آفاق بارقه نجم هدی منتشر است و زمین فیض
سال بهی مستمر و منتشر صیت بزرگواری اسم
اعظم بشرق و غرب رسیده و آوازه امر جمال
قدم جنوب و شمال را احاطه کرده نفحات قدس
دم بدم رائحت دمیدم مشام است و هبوب کلمة الله
مرتفع عزت ابدیه منکشف سراج احدیت

ساطعات و شعلهٔ رحمانیت لامع از جمیع
اقطار ندای یا بهاء الابهی بلند است و در خاور
و باختر نغمات الهی حیرت بخش هر هوشمند
اوراق حوادث در اهتزاز است و امریک و اروپ
بعضی بنعت و ستایش مشغول و برخی بایقاظ
ملل مألوف و بعبیر موصوف که این امر بسیار
خطیر و محزون بعضی اظهار تعجب نمایند و برخی
از شدت تأسف شکایت رانند قومی گویند
که حضرت مسیح بعد صعود در ظلش نفوس معدوده
بود با وجود این صیتش جهان گیر گشت و آوازه اش
بفلک اثیر رسید اما جمال قدیم روحی لاحبائه الفدا
حین صعود الوف در ظل رایت عظمش محشور
دیگر معلوم است که در استقبال چه قیمتی بر پا خواهد
شد و اعظم یاران حضرت روح پطرس عظیم بود

باوجود این پیش از صعود مضطرب گشت و مجنون و
هراس افتاد اما اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء
هزاران نفوس در سبیلش رقص کنان کف زنان
پاکوبان جان فشانی نمودند و بعضی احباء افتادند
بادی امور در امریکا است دیگر معلوم است که احبای
الهی الیوم چسان جان فشانی باید نمایند
و بتبلیغ مجهین بپردازند نشر رائحهٔ طیبه کنند
و شعلهٔ نورانیه برافروزند و لمعهٔ رحمانیه
ظاهر نمایند ای یاران الهی بعد از عروج
جمال رحمانی یا بستر او راحت می بیاسائیم
یا محفلی بیارائیم یا نفس راحتی بکشیم یا شهد
مسرت بچشیم یا سر ببالین آسایش بنهیم یا آرایش
و آلایش جهان را فریبش جوئیم لا والله این نه
شرط وفاست و نه لایق و سزاوار یاران

بدل وجان ازروی خدمت شان نمایند
وماننددستان پاسبان عتبهٔ رحمان گردید
وحفظ عتبهٔ مقدسه نشر نفحات ونبا
ایات بینات وعبودیت درگاه احدیت
وبندگی بارگاه وحدانیت ملاحظه فرمائید
که یاران حضرت روح روحی له الفداء
سبب صعود بجهة انقطاع وانجذاب واشتعالی
باعلاء کلمة الله قیام نمودند از فضل حق امید
واریم که ما نیز پی ان پاکان گیریم وتهور با نکا
عشق ووجد کنان بشتابیم اینست فضل موفور
اینست موهبت حضرت رب غفور در این
ایام در نشر نفحات الهی وبعضی جهات
قدری فتور حاصل واین سبب غم واندوه
ملاء اعلی گشته زیرا اهل ملکوت ابهی منتظر

منتظر ومترصدانند که هریک از ما بوفا قیام
نمائیم ودر محبت اسم اعظم تحمل هر بلا وجفا نمائیم
بعضی از یاران روحانی راحت واسایش جسمانی
خویش را ترک نمودند ودر بلاد وشهر بشهر مملکت بمملکت قریه بقریه
بنشر نفحات الله پرداختند ان نفوس پاک جان
مظهر تحسین ملاء اعلی گشتند روحی لهم الفداء
که چنین موهبت کبری موفق شدند ایام را بتعب
ومشقت کبری گذراندند وانفاس را در هدایت
غافلان صرف نمودند ای یاران وقت راحت و
اسایش نیست وزمان صمت وسکون نه عندلیب
گلشن وفا را نغمه والحان بدیع لازم وطوطی شکر
شکن هدی را نطق بلیغ واجب سراج نور وشعاع
فرض است وبحر مواج درخشنده کی ستر حتم دریا را
موج باید وطیور را اوج شاید لئالی المعان

لازم و ازهار ریاض عرفان را بوی مشکبار
واجب از فضل حق امید چنانست که کل
را بانچه باید و شاید موفق کند ندای اجتماع الهی
تعالیم الهی مورث حیات ابدیه و سبب
روشنائی عالم انسان صلح و صلاحست و محبت
و اتحاد ناس اساس آشتی و راستی و دوستی در جهان
آفرینش است و واسطه اتحاد و اتفاق و التیام
و ارتباط در میان عموم افراد انسان لهذا باید که
اساسی در این جهان نیستی بنهند که سبب هستی
ببنیان کردد و علت نورانیت عالم امکان شود
با جمیع امم و ملل عالم در نهایت محبت و مهربانی
سلوک و حرکت لازمست و با کافه فرق مختلفه
نهایت مودت و رحمت و رأفت و اعانت و
رعایت واجب هر دو دیدار در میان شوید

و هر زخمی را مرهم و سبب التیام هر ضعیفی را ظهیر
کردید و هر فقیری را معین و هر ستمکشی را
کهف منیع شوید و هر مضطری را ملاذ و ملجأ
در اینمقام ملاحظه و امتیاز هر چند جایز ولی
در این کور عظیم محبوب و مقبول چنانست که نظر
از حدودات بشر برداشته شود و یاران مظاهر
رحیم و رحمان کردند و نوع انسان را خدمت حقیقی
جوان را مواظبت نمایند و رحمت سبقت کلی
ای یاران الهی از فساد بپرهیزید و از نائره فتن
احتراز نمائید در الحان و نوازش و سبب هدی
بنیان الهی ... از اهل فتنه
بکلی کناره جوئید و بر محبت و اطاعت ...
و امانت انسان شمرید و اعضی نفوس اغراض
مکنونه در دل دارند و بهانه جویند و فتنه

اندازند و فساد برپا نمایند و بظاهر اظهار محبت
و اداء و جوه ثنا نمایند و حال آنکه منظور ضمیر ایشان دیگری
است و مقصد دیگر لهذا احبّای الهی باید از اینگونه نفوس
و از این قبیل امور بکلی اجتناب کنند اطلاع اولیا
امور علی الخصوص اعلیحضرت شهریاری موجود کنند زیرا
سریر تاجداری عامر بوجود شخص عادلی است این آیت
و مسند صدارت بوجود مسعود مهربانی داشته جمیع
شدّت یا از اشخاصی است که بظاهر آراسته و بحقیقت
کاسته و خویش را ولباس علم و داوود و مانند علت
کابوس بر این ملت این مسلط گشته جمیع را بعوائد
قدیمه و قواعد سقیمه دعوت مینمایند و مانع عزت
دولت و ترقی ملت هستند دعا کنید که حق چنین بر این
نفوس را از خواب غفلت بیدار نماید و مخمور و بیمار
کرداند این باید که ترقی ملت موقوف بر عزت

و عزت و قوت دولت و قوت دولت مشروط
بعبودیت و ثروت و سعادت ملت اینه و توام است
بعضی بیخردان را چنان گمان که اگر در نفوذ حکومت خلل
و فتوری حاصل شود آسایش وجود و بخشاید نه چنان
است بلکه هرچه نفوذ حکومت عادله بیشتر گردد ملت قدم
پیشتر نهند و هذا امر محتوم لا یتردد فیه الا کل جهول
و ظلوم ای احبّای الهی دو فقره عبودیت و وفا است و
هنگام عبودیت و وفا بهائت عروج ایجاد استقامت باید کی
حضرت یزدانست گردد و کامیاب و مقبول گردد یا حبذا
هذه الموهبة الکبری و الا هو مایوس من رحمة الله لهذا
البهاء دائما بالآمال ارزو چنانست که در آستانه
پر و بالی کشاید و در این سبیل نثار شتابد و از این صهباء
بی منتها یابد سرمست و انجام گردد و از این دام کام دل
و خاطر ... محزون و اندوه ابتلات

و علت شدت اسف و حسرت عبد حد و دوری یاران الهی است
مینماید که شب و روز بملکوت الهی راز و نیاز نماید
تا عبودیت ستعد ان شاء الله مقبول افتد ای احبای الهی
اگر سرور و حبور و آسایش جان و روان عبد البهاء
توحید و اتحاد و اتفاق بمنزله حیات و جمیع موج یکدیگر گردید
و قطرات یک بحر کلها ایتلاف گردید و شکوفه‌های یک گلشن
در یک هوا پرواز نمائید و بیک نغمه آواز نوائی ساز
این سبب سرور و ابدیت و راحت قلب عبد البهاء است
اینست همواره این آرزو را افزوده و خطوری عظمت و قدر و تکبر
عظیم امید اتحاد و ایام معنویت و محو و بیان دارم
که حصن حصین را از اعتلای حجت احبا و حصن حصین الله
لهذا الیوم منتهی عظم از اتحاد و اتفاق احبای
هذا امر مبرور و هذا هو الفوز العظیم و الفیض المبین
للمستظلین فی ظل شجرة الطور ... امین
الابهی از یوم ورود باین بقعه نوراء ...

احبا و بیم دوری عبد البهاء اعتنی و مقام الفت این یاران و عزت
دوستان الهی ... از ابو یوسف ... بگشاید
شرح بسیطی از ثبوت و استقامت احباء و اماء الرحمن
در بلدان و قری بیان نمود و از اینجهت خواهش کرد
و بالنیابه از جمیع دوستان الهی جبین بر عتبه مبارکه
نهاد و زیارت نمود و طلب تایید و توفیق کرده و علیکم
التحیة و الثناء ع ع

هو الله

ای یاران الهی عزیزان روحانی هر چند در عالم اجسام
شام کاهست ولی الحمد لله انجمن روحانی در نهایت صبح هم
و بدایت اشراق و پرتو امید است از صبح نورانیت و اغاز
... ملکوت الهی نزدیکست که حقیقت تری الناس یدخلون
فی دین الله افواجا ... را ان تحقق یابد ولی باید که ...
خلق و خوی رحمانی ... تا نفحات ... موهبت
الهیه مشام آفاق را معطر نماید ...
کمالات انسانیه است و این فضائل و خصائل ثمره شجره
ایمانست چنانچه حضرت مسیح روحی له الفداء میفرماید
هر درختی از بارش شناسید پس معلوم شد اصل مقصود
ثمره است لهذا باید احباء الهی حکم اصل یکه مثمرین ...
و بقائی ... اهل علیین جلوه نمایند علم و دانش جو

و هوش و بینش طلبند صداقت و امانت و سخاوت
و دیانت و محبت و الفت و راستی و درستی و گفتار
و کردار خوش با جمیع من علی الارض بلا استثناء مجرا
نمایند. و در هیچ موردی خود را بر نفسی ترجیح ندهند
و فی الحقیقه مهربان بنوع انسان باشند سنوحات رحمانیه
از جمیع حالات و حرکاتشان ظاهر و آشکار باشد و
انسان بمائدهٔ ثابت و الکار بسیار دشوار
از افراد احباء در هر بلدی که ساکن باشند باید
بفضائل عالم انسانی متصف باشند گردد
با بجالات و صفات و اخلاق استدلال نمایند که
شجرهٔ نیست ایشخص عجایبت هذا شأن المخلصین
و هذا خصلة المقربین ای احبای الهی حکومت عادله
انسامان فی الحقیقة تا بحال حفظ و صیانت احبای
الهی نموده و از ظلم ستمکاران و تعدی متعدیان
حمایت فرموده احبا باید قدر این عدالت و حمایت
بدانند و بکمال استقامت و خیرخواهی و دولتخواهی قیام
نمایند و اوامر شرایط را بطوع و رضا مجری دارند و سر
موئی از اوامر احکام حکومت آشکار و پنهان تجاوز
ننمایند. و این نص کتاب است و علیکم التحیة و الثناء ع ع

هو الله

ای دوستان حقیقی شما آگاهید که در ایران حاسدان و علمای سوء
بهم پیوستند و اتفاق نمودند و به جفا و افترا در حق این مظلومان قیام
نمودند و بهر دسائس و وساوسی تشبث نمودند تا آنکه بر حکومت مشتبه گردد
که بهائیان خدا نکرده خائنانند و طاغی و باغی بحکومت شهریار تا
آنکه دولت ابد مدت ایران را بر آن واداشتند که سی سال این
طایفهٔ بهائی را از نظر اندازد بعد از سی سال حقیقت آشکار گشت و در
نزد حکومت عادله واضح و مشهود و ثبوت و مبرهن شد که جمیع این روایات
و حکایات مفتریاتست بلکه این طائفه مطیع و منقاد دولتند و خیرخواه
و رعیت صادقهٔ شهریار لهذا اعلیحضرت شهریار ایران دامت
شوکته بحفظ و حمایت مظلومان پرداختند و بقدر امکان از دست
ستمکاران و مدعیان محافظه و صیانت فرمودند ایده الله شوکته
و زاد توفیقه و جعله مأمولاً الی اعلی درجة الفلاح والنجاح بجاه الملأ الأعلی
بعد از ظهور این حقیقت حکومت دست تطاول جفاکاران را کوتاه نمود
و درگاه پادشاهی ملجأ و پناه مظلومان گشت حال بعینه مثل
حال سابق ایران از طرفی جمعی از مفتریان و از طرف دیگر اصحاب
اغراض از جمله بعضی نفوس از اهالی انجا با برادر مهره بردار
میرزا محمد علی بالاتفاق بر مفتریات چند قیام نموده اند هرچند

بعضی از آن مفتریات مسموع و بعضی دیگر مجهول ولکن فی الحقیقه از
قرائن معلوم و بدربار اعلیحضرت دولت علیهٔ عثمانیه تبلیغاتی
نموده اند بعینه مثل حال سابق در ایران بقسمیکه ملازمان
آستان پادشاهی را بتشویش انداخته اند لهذا کومیسیونی
تشکیل فرموده بجهة تفتیش باینجا فرستادند و مشغول هستند
از جملهٔ مفتریات اینکه جمع کثیری را در این صفحات ما بهائی نموده ایم
ولی این قضیه واضح و آشکار است که صرف مفتریات است
و کومیسیون تحقیقات و تدقیقات عمیقه در این فرموده و
واضح و آشکار گشته هرچند اعضای کومیسیون بیغرضند
ولی بحسب روایت بعضی اعداء از اهالی و مأمورین این بلد
در این تحقیق و تفتیش ذی مدخلند دیگر تا کار بکجا انجامد
و شما میدانید که جمال مبارک باوامر قطعیه ما را از نشر
طریقت در ممالک دولت علیه منع فرموده اند و از آن
گذشته در حق اعلیحضرت پادشاه عثمانیان ایده الله علی
حفظ المظلومین چه قدر دعاها فرموده اند و ستایش
در الواحها کرده اند علی الخصوص در محاربهٔ اخیره وقتیکه
اردوی محارب نزدیک اسلام بول رسید آنوقت
دعائی در حفظ و صیانت اعلیحضرت پادشاه عثمانیان و

مقرّ سریر سلطنت عظمی فرموده د یمهٔ شما ها مکتوباً امر فرموده
که آن دعا را در سحر و صبحگاه بخوانید باوجود این حال
بازمدّعیان و بدگویان و دشمنان و مفتریان کار را مشتبه
نموده اند از خدا بخواهید و تضرّع و زاری نمائید و دعا
کنید که خداوند همچنان که حقیقت حال را
بعد از سی سال بر پادشاه عادل ایران واضح و مشهود
فرمود همچنین حقیقت حال را کماهی حقّها بر حکومت عادلهٔ
عثمانیان نیز واضح و آشکار فرماید جز دعا چارهٔ چارهٔ نیست
امّا شما از تعالیم و وصایا و نصایح جمال مبارک بقدر
سر سوزن تجاوز ننمائید بهمان قسم که در الواح
تجلّیات و اشراقات و کلمات و بشارات و مکاتیب ثبوت
بهمان نوع حرکت نمائید بجمیع ملل عالم مهربان باشید
و بجمیع ادیان از اعظم خیرخواهان چشم از تعصّب کورانه
بپوشید و بنظر حقیقت نظر کنید جمال مبارک خطاب
بجمیع بشر میفرماید همه بار یکدارید و ثمر یکشاخسار نوع بشر
مانند شجر است و افراد بمنزلهٔ برگ و شکوفه و ثمر اگر این
صنوف ثلاثه بعضی برتر و بهتر ولی باید در میان کل ارتباط
والفت و محبّت باشد تا شجرهٔ نوع بتمامه نشو و نما نماید لهذا

بجمیع نوع انسان باید وفا پرور و مهربان بود عدم راستی
و نادرستی و عدم حقیقت پرستی مذموم و مندوح و ممنوع
خواه با آشنا و خواه با بیگانه خواه با دوست و خواه با دشمن
زیرا عدم راستی و خلاف دوستی در هر صورت خیانت است
و شقاوت پس عداوت و دشمنی بعضی نفوس را بهانه نمائید
و از آنچه مکلّفان هستید از مودّت جمیع نفوس و مهربانی
با جمیع خلق و صداقت با کلّ بشر و خیرخواهی عموم اهل عالم
از هر ملّت و مذهب رو برنگردانید بلکه نشأهٔ صدمات
و بلایای پنجاه سالهٔ اولیای الهی و غربت و کربت هدر نرود
و در این جهان ظلمانی نورانیّت محبّت عمومیّه منتشر گردد و بغض و
عداوت از بین بشر بقدر امکان زائل شود و ارتباط حبّ و
یگانگی در ایران چنان احاطه کند که عالم انسانی شجر رحمانی
گردد و نتیجه و ثمر بخشد والآن فی الحقیقه عالم بشر با ثمر است بلکه
مورث ننگ و سبب ظهور دنائت در هر اقلیم و کشور گردد
ای دوستان حقیقی مبادا از آنچه واقع شده و میشود دلگیر
شوید و محزون و دلخون گردید اینجهان مانند سراب
بی پایان است زندگانی در این عالم فانی هیچ حکمی ندارد دریای
هستی موجی برآرد و بعد از دقیقهٔ چند ساده و هموار گردد

کأن لم یکن شیئاً مذکوراً لهذا این آوارگان خواه ایامی چند آواره
در گوشهٔ وزاویهٔ مانند وخواه ازاینجهان بجهان دیگر شتابند در هر صورت
شما توجه بدرگاه احدیت نمائید وتضرع بحضرت رحمانیت فرمائید
تا شمارا موفق بر آن نماید که بموجب تعالیم و وصایای جمال مبارک
آیات باهرهٔ صدق وامانت ودیانت وحسن نیت بجمیع دول و
ملل باشید در هر مملکتی که هستید بحکومت آن مملکت بنص جمال
مبارک باید صادق وامین وخیرخواه باشید وبملت آن اقلیم
درنهایت امانت وراستی ودرستی رفتار کنید الهی الهی
اید احبائک المخلصین علی العمل بتعالیم البهآء والقیام بنصائح
البهآء والتمسک بوصایا البهآء ووفقنی علی هذا وجمیع احبائی
بل کل الوری علی ما تحب وترضی حتی یتموج بحر الائتلاف و
یسکن طوفان الاختلاف فی کل الاطراف الهی الهی اسئلک
بجمیع انبیائک ورسلک واصفیائک واولیائک ان
توفقنی وکل احبائک بل جمیع خلقک علی الصدق والامانة و
التقوی والالفة والمحبة بین الوری [illegible] والتشبث بذیل
الکبریاء والخلوص لک الدین فی جمیع الشئون والاحوال انک
انت المقتدر العزیز الوهاب ای دوستان حقیقی دیروز
شهرت یافته واز نفوس موثوق شنیده شده که اخوی میرزا محمد علی

غیر از آنکه محرک لائحهٔ مفتریات بوده بلکه تقریری داده که حضرت
بهاءالله طریقی موافق شرع انور داشتند ولی عباس افندی
تغییر وتبدیل داده ومخالفت شریعت نموده ومابهیچوجه باو نیستیم
واز او بیزاریم وهمچنین شنیده شده اخوی مذکور بعضی نوشته ها
اختراع نموده ونسبت بمن داده وسرّاً باین وآن نشان
میدهد سبحان الله از یکطرف من را غاصب میگوید
وخود را جانشین جمال مبارک میشمارد وباطراف واکناف
باحبا مینگارد واز طرف دیگر تبرّی میجوید ولی الحمد لله
اولیای امور ازاین نکته غافل نیستند ولابد تحقیق این مطلب را
خواهند نمود وهرچند برادر بمن چنین نسبتها میدهد وحال
آنکه شما میدانید که خود او دعوی جانشینی مینماید باز من
نسبت باو در نزد اولیاء امور کلمهٔ جز خیر ذکر نکرده ام ونخواهم
نمود وامور را تفویض بخدا کرده ام وخواهم نمود و
شما را بخدا سپردم

عباس

تراب اقدام دوستان ثابتان بر عهد وپیمان رحمانی علی اکبر
استنساخ نمود شهر رجب ۱۳۳۳

هو در محفل شور مفتوح گردد

هو الله

ربّ و مؤیّد کلّ جمع انعقد لاعلاء کلمة رحمانیّتک
و موفّق کلّ عصبة اتّفقت علی خدمة عتبة ربوبیّتک
و اسئلک بجمالک المستتر فی عوالم غیبک الابهی
ان تشمل هؤلاء بلحظات اعین رحمانیّتک و تؤیّدهم
بشدید القوی و تشدّد ازرهم بقوّتک النّافذة الجاریة
فی کلّ الاشیاء انّک انت سمیع الدّعاء و انّک انت
لعلی کلّشیء قدیر الیوم محفل شورا اهمیّت عظیمه و لزومیّت
قویّه بدو جمیع اطاعت فرض و واجب علی الخصوص
که ارکان ایادی امر استند ولی باید بنوعی مذاکره
و مشاوره گردد که اسباب کدورت و اختلاف فراهم نیاید
و آن اینست حین عقد مجلس هر یک بکمال
حرّیت

حرّیت رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید
اگر دیگری مقاومت میکند ابداً او مکدّر نشود زیرا
تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و بارقهٔ
حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است در
نهایت مذاکره اگر اتّفاق آراء حاصل گردد فنعم المراد
و اگر معاذ الله اختلاف حاصل شود باکثریّت آراء قرار دهند
و چون قراری از قرارهای شور را احبّا یا بعضی نا
استنکاف نماید اجراء باکسی معاتبه و مجادله ننمایند
سکوت کنند و باین عبد مرقوم دارند و دیگر آنکه مذاکرهٔ
در محفل شور را کسی نباید نقل کند و در بدایت اجتماع
باید طلب توفیق خاص بجهت اعلیحضرت شهریاری نمایند
و التماس تأیید تام بجهت حضرت صدارت پناهی کنند
و ابداً در مجلس شور از امور سیاسیّه دم نزنند بلکه جمیع

مذاکرات در مصالح کلّیه و جزئیّه اصلاح احوال و تحسین
اخلاق و تربیت اطفال و محافظه عموم از جمیع جهات باشد
و اگر چنانچه نفسی بخواهد کلمه از تصرّفات حکومت و اعتراض
بر اولیاء امور نماید دیگران موافقت ننمایند زیرا امر الله
را قطعیّاً تعلّق بامور سیاسیّه نبوده و نیست امور سیاسیّه
راجع باولیای امور است چه تعلّق بنفوسی دارد که باید در
تنظیم روح و اخلاق و تشویق بر کمالات کوشند باری
ابداً نفسی نباید که از تکلیف خود خارج شود ع ع

هو الله

اوّل فریضه اصحاب شور خلوص نیّت و نورانیّت
حقیقت و انقطاع از ماسوی الله و انجذاب
بنفحات الله و خضوع و خشوع بین احبّا و صبر
و تحمّل بر بلا و بندگی عتبه سامیه الهیّه است

و چون

و چون باین صفات موفّق و مؤیّد گردند نصرت ملکوت
غیب ابهی احاطه نماید ثانی فریضه اثبات وحدانیّت
جمال غیب ابهی و مظهریّت کامله ربّانیّه حضرت
نقطه اولی و عبودیّت محضه صرفه ذاتیّه کینونیّه باطنیّه
حقیقیّه صریحه عبد البهاء بدون شائبه ذکری
دون آن و هذه غایتی القصوی و منتهی معارجی العلیا
و جنّتی المأوی و هی نور وجهی و منیة قلبی و شفاء صدری
و قرّة عینی و رداء هیکلی و برد لوعتی و برء علّتی و
من اعتقد بغیر هذا فقد خالف عبد البهاء
ثالث فریضه ترویج احکام الهیّه در بین احبّا
از صلوة و صیام و حجّ و حقوق و سائر احکام الهیّه
بالتّمام و همچنین دائماً تشویق و تحریض کلّ احبّا بموجب
نصوص قاطعهٔ الهیّه بر اطاعت و خدمت سریر

سلطنت عادله شهریاری و صداقت و امانت
در خدمات اعلیحضرت دادپرور تاجداری و تمکین از
اولیاء امور حکمرانی رابع فریضه حفظ و صیانت
عموم احبّا در جمیع موارد و مواقع و تمشیت امور عمومیّه
از قبیل تربیت اطفال و تهذیب اخلاق و تعلیم
علوم نافعه از جمیع جهات و تأسیس مدارس و
مکاتب بجهت ذکور و اناث و تکفّل فقرا
و ضعفا و صغار و ایتام و ارامل و ایامی و تدبیر
وسائط صنعت و کسب و توسیع احوال عموم
خامساً منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و
عدم مداخله در امور سیاسیّه بالکلّیه و عدم مکالمه
در این خصوص ولو بشقّ شفه و دلالت بر تمکین در
جمیع احوال و سکون و محبّت و دوستی با عموم سادساً

مدارا با اهل فتور و تشتّت بجمیع وسائل و ارجاع
آن نفوس بمرکز میثاق حضرت رحمن ع ع

هو الله الابهی

ای جمع در امور جزئی و کلّی امر باید مشورت نماید
تا بآنچه موافق امر اطلاع یابد مشور سبب تبصّر
در امور امر و تعمّق در مسائل مجهول انوار حقیقت
از رخ اهل مشورت طالع گردد و معین حیات
در چمنستان حقیقت انسان جاری گردد انوار عزّت
قدیمه بتابد و سدره وجود باثمار بدیعه مزیّن شود
ولی باید اعضای مشورت در نهایت محبّت و الفت
و صداقت با یکدیگر باشند اصول شور از اعظم
اساس الهی و باید افراد ملّت در امور عادیه نیز شور نمایند

ع ع

۱۲۱۹

هو الله ط جناب موبد بهمن پارسی جانش خوش باد و دلش روشن باد

هو الله الابهی

ای سرور هوشمندان آنچه بقلم مشکین نگاشتی خواندیم
و با آستان یزدان زبان بستایش گشادیم که پرتو خورشید
آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران سپیدهٔ امید
دمید و مژده رسید که ای یاران دیرین بکوشید
و بخروشید و بگوئید و بشنوید که یزدان سراپردهٔ بخشایش
برافراخت و پرچم پارسیان را بلند نمود و اختر
ایرانیان را روشن کرد خزان گذشت و دی بسر آمد
باد بهار رسید و گلشن مشکبار دمید تا ایران سرور
گردد و بینوایان رهبر هر بی سر و سامان سر و سامان
جوید و لاله و ریحان ایوان کیوان که کلبهٔ دودمان دیرین
بهشت برین گردد و آشیان مرغان اندوهگین گلگشت دل تنگان
دلکشی پس

پس باید بپاداش این بخشش خداوند آفرینش
کوشش نمود تا همهٔ یاران در سایهٔ سراپردهٔ یزدان
درآیند و بزرگواری جهان آسمان رخ بگشاید تا
روی زمین آئینهٔ چرخ برین گردد و جهان پستی
پرتو جهان بالا گیرد ای یزدان پاک این بنده دیرین را
اندوهگین مخواه شادمان نما آشنای بخشش و فرزانگی بده
ستارهٔ روشن نما و گل گلشن کن سرور آستان
نما و افسر جهان بالا بر سر نه رویش را بدرخشان
و گوهرش را بیفشان جانش را مشکبار کن و دلش را
گلزار نما تا بوی خوی خوشش جان پرور گردد و
پرتو رویش افزون از ماه و اختر توئی مهربان و
توئی بخشنده و توانا ای یار دیرین پرسش چند نموده بودی
پرسش نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیرین

گردد دروش و خشوران مانند بوقلمون مهتر ایشان
را روشن بود و اختر عیسویان را تابش و سر در تازیان
را فرمایش و مهر سپهر جهان بالا را آئین و درخشش
گفتار و کردار و آئین و روش و فرمایش هر یک
دگرگون بود این چه رازیست نهان و نهان
زیرا باید فرمایش یزدان بر یک روش باشد
تا بخشش آسمان رخ بگشاید انتهی بدانکه جهان و آنچه
در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نفس تغییر و تبدیل
جوید زیرا تغیّر و تبدّل و انتقال از لوازم ذاتیّه
امکانست و عدم تغیّر و تبدّل از خصائص وجوب
لهذا اگر عالم کون را حالت بر یک منوال بود لوازم ضروریّه
اش نیز یکسان میگشت چون تغیّر و تبدّل مقرّر
و ثابت روابط ضروریّه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب

مثل

مثل عالم امکان مثل هیکل انسانست که در طبیعت
واحده مداوم نه بلکه از طبیعتی بطبیعتی دیگر و از مزاجی
بمزاجی دیگر انتقال نماید و عوارض مختلف گردد و امراض
متنوّع شود لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را
تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید بدیده بینا ملاحظه کنید
که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره
شیرخوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت
پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید
زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخواری را رزقی
و سنّ بلوغ را اقتضائی و جوانی را قوّت و قدرتی
و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی در هر درجه انسان را
اقتضائی و دردش را درمانی و همچنین موسم صیف را
اقتضائی و فصل خزان را خصوصیّتی و موسم دی را

بروردی و وقت بهار را نسیم معطّری و شمیم
معنبری حکمت کلیّه اقتضای این مینماید که بتغییر
احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض
تغییر علاج شود پزشک دانا همکنان را در
هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر
و تبدیل عین حکمت است زیرا مقصد اصلی صحت و
عافیت است و چون علاج را تغییر دهد نادان
گوید این دلیل بر نادانی حکیم است اگر داروی اول
موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا آغاز
تجویز کرد ولی رنجور دانا اذعان نماید و برودت آن
بیفزاید و این را بدان که آئین یزدانی بر دو قسم است
قسمی تعلّق بعالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلّق
بجهان جان و دل اساس آئین روحانی لم یتغیّر و لم

بتبدل است

یتبدّل است از آغاز ایجاد تا یوم میعاد تا ابد الآباد
بر یک منوال بوده و هست و آن فضائل عالم انسانیت
و آئین حقیقی و امر سرمدی یزدانی و روش و فرمایش
ابدی خداوند آفرینش است و قسمی از آئین تعلّق
بجسم دارد آن بمقتضای هر زمانی و هر موسمی و
هر درجهٔ در سنّ تبدیل و تغییر یابد و در این کور عظیم
و دور جدید تفرّعات احکام جسمانی اکثر به بیت
عدل راجع چه که این کور را امتداد عظیم است
و این دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدی
ابدی و چون تبدّل و تغیّر از خصائص امکان و لوازم
ذات اینجهان است لذا احکام جزئیّه جسمانی باقتضای
وقت و حال تعیین و ترتیب خواهد یافت امّا
اس اساس آئین یزدان را تغییر و تبدیلی نبوده و نیست

مثلاً خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان
و کردار بزرگواران و رفتار نیکوکاران از لوازم آیین یزدانست
و این ابداً تغییر ننموده و نخواهد نمود امّا احکام جسمانی البته
باقتضای زمان در هر کوری و دوری تغییر نماید شما ببصر
انصاف ملاحظه نمائید در این عهد و عصر که جهان
جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحتی بی
اندازه یافته آیا ممکنست که احکام و آیین پیشینیان
تماماً مجری گردد لا والله و از این گذشته اگر در ظهور
مظاهر مقدّسه آیین تازه تأسیس نگردد جهان تجدید
نشود و هیکل عالم در قمیص تازه جلوه ننماید جواب
پرسش ثانی بدانکه پیغمبران را از کتب و صحف
مقصود معانیست نه الفاظ و مراد حقیقتست
نه مجاز مادّه است نه صورت گوهر است نه صدف
ان حقیقة

آن حقیقت معانی کلیّه که رهبر پیغمبرانست
یکیست و آن دستور العمل کلّست لهذا فی الحقیقه هر
پیغمبری بر اسرار جمیع پیغمبران مطّلع و لو بظاهر کتاب
[illegible] آیین جسمانی
[illegible] اسرار و
سوّم
[illegible] الله
[illegible]
[illegible] و صحیح
[illegible] چون بدیده
[illegible] است
[illegible] رواج بعد از
[illegible] یافت

[illegible]
[illegible]

مثلاً خصائل حمیده و فضائل پسندیده و روش پاکان

[illegible]

نه مجاز مادّه است نه صورت گوهر است نه صدف

ان حقیقة

آن حقیقت معانی کلیّه که رهبر پیغمبران است
یک است و آن دستور العمل کلّ است لهذا فی الحقیقه هر
پیغمبری بر اسرار جمیع پیغمبران مطّلع ولو بظاهر کتاب
اورا ندیده و سخن اورا نشنیده و آئین جسمانی
اورا نسنجیده زیرا روش و سلوک و اسرار و
حقائق و آئین روحانی کلّ یک است **پرسش سوّم**
در خصوص تجهیز و تکفین نفوس متصاعده الی الله
سؤال نموده که در کتب سماویّه مختلف نازل
کدام یک بهتر است و کدام یک درست و صحیح
آئین پسین ناسخ آئین پیشین است و چون بدیدهٔ
بینا نظر فرمائید ملاحظه میکنید که چنین است
امّا سؤال چهارم سؤال نموده بودید که ارواح بعد از
صعود اجسام در چه مقامی قرار خواهند یافت

بدانکه روح از حقائق مجرده است و حقیقت مجرده
مقدس از زمان و مکان است زیرا زمان و مکان
از لوازم حقائق جسمانیه است حقیقت مجرده را
چه زمانی و چه مکانی جسم و جسمانی نیست تا از برای
او مکانی تعیین کنیم لامکان است نه امکان جان است
نه تن لطیفهٔ الهیه است نه کثیفهٔ جسمانیه نور است
نه ظلمت جان است نه جسد از عالم یزدان است
نه کیهان مکانش مقدس از امکنه و مقامش منزه
از مقامات بلند است و مرتفع متعالی است و ممتنع
کاخ عظمتش بالای ایوان کیوان زندان است و قصر
مشید متعالیش بالای چرخ برین اسفل زمین و آما
جسد آلت است از برای روح زیرا متحرک و مرتکب
و مکتسب و مسیئ و محسن روح است نه جسد که کاری

و ستم کاری

و ستم کاری و خوش خوئی و نیکوئی منبعث از جان
و روان است نه تن ناتوان لهذا همچنانکه عذاب
و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات
روح است کذلک پاداش و ثواب و عقاب
و جزا و مکافات که از نتائج اعمال حاصل راجع
بروحست نه جسد هیچ شمشیری بجهت کشتن
بی گناهی مؤاخذه نگردد و هیچ تیری بجهت زخم
اسیری معاقبه نشود چه که آلت است نه فاعل
محکوم است نه حاکم مقهور است نه قاهر و البهاء علیک
ع ع

هو الله ط جناب بهمن رستم علیه بهاء الله الابهی

هو الله الابهی الابهی

ای بهمن از خدا بخواه که چون ابر بهمن گوهر
نشان گردی و چون صحن چمن گلشن یزدان شوی

ذکر و ریحان بپروری نظر عنایت از ملکوت احدیت
شامل دریای عطا پرموج و معدتش از ساحل نامه‌ات
خوانده شد و مضمون معلوم گردید در خصوص نامهای پیغمبران
سؤال فرموده بودید که با وجود کثرت انبیاء در قرآن معدودی
قلیل عبارت از هشت نفر مذکور حتّی حضرت مه‌آباد
و زردشت مذکور نه و حکمت این چه چیز است بدانکه در
قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی فی التحقیق کلّ
مرموز زیرا از برای مظاهر مقدّسه دو مقام است مقام
توحید و مقام تحدید در مقام توحید حقیقت واحده هستند
در اینمقام میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله مثلش
مثل شمس است هرچند مطالع و مشارق متعدد است
ولکن شمس واحد است که مشرق و لائح از کلّ است در
این مقام ذکر هریک از انبیا ذکر کلّ است نام احد نام

جمله انبیاست

جمله انبیاست و مقام دیگر مقام تحدید است و آن
بحسب مراتب و شئون مظاهر مقدّسه است
در اینمقام میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض
مثل این مقام مثل بروج است که آفتاب را در هر برج
از آن تأثیری خاص و درجهٔ از حرارت مخصوصست
چنانکه آفتاب را در برج اسد نهایت حرارت
حاصل و در بروج دلو و حوت حرارت معتدل
پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیاء عبارت از
ذکر کلّ است در اینمقام چنین بخاطر رسد که
مادام چنین است چرا کفایت بذکر یک نفس از انبیا
نشد پس حکمت ذکر بیست و هشت چه چیز است
این معلوم است که نظر بحکمت‌های بالغهٔ الهی در زمان
ختمی مآب روحی له الفدا وقوعاتی دست میداد

و بمقتضای وقت و اقتضای حال وقوعات پیغمبران
سلف نازل میشد و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی
از پیغمبران و وقوعات ایامشان نظر بحکمت بالغه در
قرآن عظیم شد و چون مقام نبوّت مقام افاضه و
استفاضه است و در عالم خارج مثال مجسّمش کوکب
قمر مکرّم است و ماه را در دور فلک بیست و هشت خانه محقّق
امّا حضرت مه‌آباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحاً
مذکورند و نفسی تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب
رس و انبیائشان ذکر نموده و این رس رود ارس است
و این پیغمبران ذیشان متعدّد بودند از جمله حضرت
مه‌آباد و حضرت زردشت بود والبهاء علیک ع ع
هو الله ط جناب امین علیه بهاء الله الابهی
هو الله جناب امین علیک بهاء الله الحق المبین
نامه‌های

نامه‌های یاران الهی و دوستان آستان جمال رحمانی
کلّ رسید و نفحات محبّت روحانی قرائت شد زیرا
کلّ در عبودیّت آستان مقدّس شریک و سهیم
عبدالبهاء هستند و امّا جواب کلّ نظر بخواهش شما
ابداً ممکن نیست که از برای هر یک جواب مخصوصی
مرقوم گردد زیرا عبدالبهاء چنان در بحر مهام امور امرالله
مستغرق و تحت ایادی اعتساف اهل نقض چنان
معذّب که دقیقهٔ آرام جان و وجدان ندارد با ملل
شرق و غرب روز و شب در حرب و ضرب و
با گروه اهل بیان و جنود طغیان در جنگ و جدل و با
صنادید نقض و عدوان در مدافعهٔ مفتریات و فساد
دفتن و با احباب در رفع اختلاف و محن و مخابره
با جمیع جهات و حل معضلات و مشکلات و ملاقات

داخل و خارج و تنظیم و ترتیب امور کلیّه و جزئیّه فرداً
وحیداً با وجود این مشاغل و مصائب جسیمه چگونه
فرصت اجوبهٔ علیحده دارم لهذا این ورقه را بکلّ ابلاغ
نمائید که ای یاران الهی در هر دم همدم یاد یارانم و
بذکر دوستان شاد و خرّم از آستان حضرت قدم و اسم
اعظم مستدعیم که کلّ در صون حمایتش محفوظ و مصون
و از شبهات اهل ارتیاب مقدّس و محروس باشند
مشام اشتیاقشان بنفحات قدس ملکوت ابهی معطّر
گردد و بصر بصیرتشان بمشاهده جنود ملأ اعلی منوّر شود آیات
تقدیس گردند و جوهر توحید و ساذج تنزیه شده و در
در نشر آیات توحید کوشند و روز و شب در ترویج
آثار تفرید چون دریای وحدت متّحد و متّفق باشند
و چون بحر احدیت مجتمع و متموّج بخلق و خوی اهل

ملکوت

ملکوت ابهی محشور و مشهور گردند و بخضوع و خشوع در نهایت
و انقطاع ملأ اعلی معروف و مذکور و امّا اینکه ستایش
و ثناء از اشتغال احبّای حق در محبّت الله و ثبوت
و رسوخ کلّ در میثاق الله و انجذابشان بنفحات الله
و قیامشان بر خدمت امرالله نموده بودید بسیار سبب
روح و ریحان گردید و البهآء علیک

ع هو الله الابهی ع

جناب اسمعیل پسر علیجان علیه بهاء الله الابهی

هو الله الابهی

ای اسمعیل جلیل جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند
یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربانی جمال یزدان
نمایند تا بمقام فناء فی الله که قربانی کلّ ربّانی است فائز
گردند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیّت
بندگان جمال ابهی روحی لاحبّائه الفداست چه که

ذات احدیّتش مقدّس از عبودیّت عالم بشریّت است
و غنیّ از رقیّت ما دون است پس باید بعبودیّت
بندگانش پرداخت که عین عبودیّت اوست
چون شاهد انقطاع در محفل یاران جلوه نماید اتّحاد
و اتّفاق و یگانگی و وحدت اصلیّه چون محبوب یکتا
رخ گشاید و عرض جمال نماید پس بکوشید ای یاران
رحمن وقت اتّحاد و اتّفاق است و زمان یگانگی
و آزادگی بیکدیگر مهربان باشید و بخدمت همدیگر
پردازید اوّل خادم شما منم و اوّل غلام شما من
قسم بجمال قدم روحی و ذاتی و کینونتی لاحبّائه الفداء
که رویم بنور خدمت دوستان حق روشن و مشامم بنفحات
محبّت یاران معطّر نهایت آمال و آرزویم این است که بخدمت
یک یک از دوستان پردازم این است میزان والبهاء علیکم

ع ع

الهی الهی

هو الله الابهی

الهی الهی انّی اتوسّل الیک بجمال عزّ احدیّتک ان
تؤیّدنی علی عبودیّة عتبة قدسک و تنصرنی علی خدمة
احبّائک و تقدّر لی ما هو یقرّبنی الی ملکوتک
الابهی و یبعدنی عن شئون النّفس و الهوی و یجعلنی
خالصاً مخلصاً فی جمیع الاحوال و الاحیان انّک انت
المقتدر العزیز المنّان ع ع
۱۳۱۲

هو الله کرمانشاهان جناب رجب علیه بهاء الله الابهی

هو الله ای رجب در حدیث است العجب کلّ العجب
بین جماد و رجب حال تو رجبی انشاء الله یک جمادی
اولی که ربیع اوّل است نیز پیدا می شود انوقت العجب
کلّ العجب که شاهد نازنین سرّ احدیّت و یگانگی است
جلوه مینماید سبب ظهور آیهٔ توحید میشوند ع ع

هو الله الهی الهی اسقنی کأس العطاء و نوّر وجهی بنور الهدی

و ثبّتنی علی الوفآء و استقمنی علی عهدک الأوفی و
اجعلنی من عبادک الأصفیآء و افتح علی وجهی ابواب
الرجآء و اجعل لی مخرجًا وارزقنی من حیث لا احتسب
من کنوز السّمآء و اجعلنی متوجّهًا الی وجهک الکریم
مخلصًا وجهی لک یا رحمن یا رحیم انّک بالثابتین
والراسخین فی میثاقک لرؤف کریم و الحمد لله رب
العالمین این مناجات را صباح و مساء تلاوت
و بشروطش عمل نمائید ابواب راحت باز شود و روح پرواز آید

ع هو الابهی ع

هو الابهی جناب زائر علیه بهاء الله ملا میرزا مؤمن
چون بطواف مطاف قدسیان فائز گشت منزل و
مأوای خویش که در طهران دارد تقدیم نمود و نهایت
تضرّع را مجری داشت لهذا این عبد از ایشان قبول نمود

ما

ما قرار این شد که در طهران مسافرخانه احباب گردد
و این آثار خیریه از ایشان سرمدًا ابدًا باقی ماند
و این محل موقوف را باید در دفتر ایادی امرالله ثبت
نمایند و حضرات ایادی امرالله تصدیق فرمایند
و شروط اداره و ترتیب این محل را بخود واقف
تفویض نمودیم و ابدًا باید مخالف شروط واقف
در آن محل تصرّفی نشود فانّ شرط الواقف کنصّ
الشارع و البهآء علی کلّ واقف بارّ والباقیات
الصالحات خیرًا و ابقی ع ع

هو الله ورقه موقنه روحآء امة الله آقا بیگم ضجیع جناب
ملا میرزا مؤمن علیها بهاء الله

هو الله مقدس الابهی ع

ای امة الله ورقه موقنه روحاء خانه که وقف مسافرخانه

نموده مقبول گردید باید انشاءالله در نهایت
تنظیم و ترتیب باشد و اعظم امور نظافت و
لطافت است باید این امر مهم را نهایت دقت
و مراقبت نمود چنان ترتیب داد که چون مسافر
داخل گردد از مشاهده طهارت و پاکی و نظافت
و لطافت و استشمام رائحه طیبه روحانیت حاصل
نماید زیرا طهارت و پاکی و بوی خوش هرچند
جسمانی بود ولی چون آیت تقدیس روحانی و نفس
رحمانی است روحانیت بخشند و البهاء علیک

ع هوالله ع

هوالله جناب لاهیجی مؤمن علیه بهاء الله الابهی

ای طائف حول مطاف قدسیان بتقبیل آستان
مقدس مشرف گشتی و تربت مبارکه در باغ معطر نمودی

دور اکی

و صورت کشتی و در محفل روحانیان

ودر انجمن روحانیان همدم عبدالبها شدی زیارت
مقبول و مبرور و خدمت مذکور و مشهور و خاک کشتی
در حدث مقدس و رمس معنبر مقدور و مقبول
پس با کمال سرور و حبور مراجعت بوطن
مألوف کن و کل را باشتعال بنار محبت الله
و اتحاد و اتفاق و ثبوت و رسوخ و اطاعت
و انقیاد محفل مجمع ایادی امرالله علیهم بهاء الله
الابهی دلالت نما و البهاء علیک

ارض طا

ع هوالابهی ع

ای یاران رحمانی شب و روز در یاد روی
شما هستیم و روز و شب بذکر رخهای دلجوی شما
دمی نیاسائیم و نفسی بر نیاریم مگر آنکه عجز
و نیاز کنیم و بمناجات دمساز گردیم که ای یار

پنهان ای مقصود دو جهان ای محبوب مهربان این
بیچارگان اسیر عشق تواند و آن بینوایان مستجیر
آستان هر شامی از فراق ناله کنند و هر صبحی از
هجوم اهل نفاق فریاد و فغان برآرند و در هر دمی
بغمی همدمند و در هر نفسی بظالم بد نفسی مبتلا با وجود
این حمد ترا که چون آتشکده پرشعله اند و چون مردان
میدان تاخته اند چون شکوفه شکفته اند و چون
گل خندان و شادمان پس ای مهربان این نفوس
قدسیه را بتأییدات ملکوتیه موفق فرما و این
جانهای پاک را مظاهر آیات لولاک کن انک
انت الکریم الرحمن الرؤف الرحیم

ع هو الله ع

ای اماء الرحمن درانیدم که قلم از کثرت جولان خسته

و ناتوان

و ناتوان گشته جناب ابن ابهر این ورق را
پیش کش این عبد نمود این عبد نیز این تعارف را بکمال
ممنونی و خوشنودی قبول نمود ولی کلک سریع حکم
اسب تازی دارد و انامل کاتب حکم سوار چون
فرس بماند سوار چه کند ولی این سوار الحمد لله بعون
و عنایت جمال قدم بر آن دو تازیانه جولان
کند و میدان گیرد و بصفوف عالم زند و سپاه
الوف بشکند بتأییدات ملکوت ابهی صفدرات
و بقوت ملأ اعلی حیدر جان پرور در جمیع نقاط
عالم صف جنگ بیاراید و کشور بگشاید و ملل
و امم را خاضع باب احدیت نماید پس ای اماء
رحمن ای کنیزان یزدان چون بحر بجوشید و
چون مرغان جنت ابهی بخروشید هریک

از شدّت وجد ترانه در این گلشن بمحامد حضرت مقصود
بپردازید پر شعله باشید نه خمود پرشور باشید نه محزون
آیات توحید باشید و بیّنات خداوند مجید اشجار
حدیقهٔ مواهب باشید و اثمار شجرهٔ الطاف ربّ
کامل مظاهر عنایت جمال مبارک باشید چه که قوّت
روح القدس مؤیّد شما والبهاء علیک ع ع

هو الابهی

ای آقا بابا ابوّت حقیقی هدایت نفوس است پدر جسمانی
سبب حیات جسمانی است و پدر روحانی علّت حیات روح
رحمانی فرق در میان تن و جان بیحد و بی پایان پس
تو بکوش تا ابوّت روحانی یابی و اولاد معنوی بجوئی حتّم
باسم اعظم که یک ولد روحانی بهتر از صد فوج اولاد جسمانی
این نور علی نور است و آن شاید سبب رسوائی و افتضاح
در یوم نشور والبهاء علیک
ع ع

ابهی
هو الله

ای ناظر بملکوت الهی هر کس را در این جهان هوائی
و هوسی و فکری و اندیشهٔ و نور متعقب بعضی آرزوی
عیش و عشرت کنند و بعضی تمنّای گلزار و گلشن
برخی خواهش غنا و ثروت نمایند جمعی امید بزرگی
و عزّت زمرهٔ آرزوی جنان و کواعب اتراب
و غلمان کنند و حزبی حکمت فلاسفهٔ یونان
و اساطیر کلمهٔ پیشینیان طائفه شهرت سیاسی
طلبند و قومی حریت افکار و اقوال و قانون
اساسی ولیکن تو از من بشنو. جمیع این شئونات
سراب بقیع است و سمّ نقیع در قرآن میفرماید
و قد خلت من قبلهم المثلات و شاعر مشهور گفته
للذاهبین الاولین من القرون لنا بصائر اگر
دانا و هوشیاری آشفتهٔ جمال ابهی شو و پریشان

دلبر رعنا دیوانهٔ او شو تا بان گردی و شیدای آن
زلف پریشان مشکین او شو تا مشکین نفس گردی
فقیر او گرد تا امیر فلک اثیر شوی ذلیل او شو تا شخص
جلیل دو جهان گردی بندهٔ او شو تا مهر تابندهٔ عالم
امکان گردی تشنهٔ او گرد تا بحر بی پایان جهان
یزدان شوی ناطق بثنای او شو تا برهان قاطع
حضرت رحمن گردی بمحبّت او بر افروز تا نیّر
ساطع منّان شوی در نار عشق او بسوز تا بردًا
و سلامًا بینی جان نثار کن تا حیات باقیه یابی
سر بینداز تا سرافراز گردی باعلاء کلمة اللّه
بکوش تا علم بر اعلام مشاهده نمائی در نشر نفحاتش
جهد کن تا تأثیر اسم اعظم بینی در سطوع انوارش
همّت نما تا انوار فجر ظهور ملاحظه نمائی در ترویج
دین اللّه

ترویج دین اللّه سعی نما تا نور مبین مشاهده نمائی
والبهاء علیک

ع هو الابهی ع

ای یاران حقیقی جمیع بشر نوع انسان بمثابه اطفال
دبستان و مطالع نور و مظاهر وحی ربّ غفور ادیب
عجیب جلیل و مربّی بی نظیر و مثیل در دبستان حقائق
این فرزندان را به تعالیم الهی تربیت نمایند و در
آغوش عنایت پرورش دهند تا در جمیع مراتب ترقّی
نموده مظاهر مواهب گردند مرکز سنوحات رحمانیّه
شوند و مجمع کمالات انسانیّه در کلّ شئون صوری
و معنوی پنهان و عیان جسمانی و روحانی ترقّی نمایند
و عالم فانی را آئینه جهان نمای جهان جاودانی کنند
پس باید دوستان حق شمس حقیقت چون در این دور

عظیم درشرف نقطهٔ اعتدال ربیعی طلوع نمود و بر آفاق
اشراق کرد چنان حشر و نشری نماید و شور و ولوله در
اطباق وجود اندازد و چنان نشو و نمائی بخشد و چنان
~~حشر و نشری نماید و شور و ولوله در اطباق وجود اندازد~~
تابش بتابد و ابر عنایتش ببارد و باران رحمتش
چنان ریزش نماید دشت و صحرا چنان گل و ریاحین
برویاند که غبرا جنّت ابهی گردد و روی زمین بهشت
برین شود و بسیطهٔ خاک چون محیط افلاک شود عالم
وجود عرصهٔ محمود شود نقطهٔ تراب مطلع الطاف ربّ
الارباب گردد پس ای احبّای الهی جهد بلیغ نمائید
تا شما مظهر این ترقیات و تأییدات گردید و مرکز سنوحات
رحمانیّت شوید و مشرق انوار احدیّت گردید و مروّج
مواهب مدنیّت شوید و در این کشور رهبر کمالات
انسانیّت

انسانیت گردید ترویج علوم معارف نمائید و در
ترقی بدایع و صنایع کوشید تعدیل اخلاق نمائید و تخلّق
بخوی سبقت بر اهل آفاق جوئید اطفال را
در سنّ شیرخواری از ثدی تربیت پرورش
دهید و در مهد فضائل بپرورانید و در آغوش
موهبت نشو و نما بخشید از هر علم مفیدی بهره‌مند
نمائید و از هر صنایع و بدایع نصیب بخشید و پرهمّت
نمائید و تحمّل مشقّت کنید اقدام در امور مهمّه بیاموزید
و تشویق بر تحصیل امور مفیده نمائید امور جزئی و کلّی
را بمشورت قرار دهید برای خویش بدون مشاورت
بر امر مهمّی مباشرت ننمائید در فکر یکدیگر باشید
تمشیت امور یکدیگر دهید غصّهٔ یکدیگر خورید افراد
ملّت را محتاج مگذارید معاونت همدیگر کنید تا کل

منقطعاً متحداً حکم یک هیکل پیدا کنید در محافل ذکر و مشارق
اذکار طلب تأیید حکومت نمائید و دعای سریر سلطنت
کنید حضرت شهریار عادل را نهایت صداقت خدمت نمائید
زیرا از حضرتش تا بحال باین طائفه مقدار رأس ابره
مضرّت نرسیده بلکه محافظه و صیانت فرموده باید
بجان و دل بنصّ قاطع خیرخواه باشید

ع هو الابهی ع

ای متثبّت بذیل المیثاق منشور سطور منظور آمد و
سؤالات مفصّله ملاحظه گردید ولو آنکه کثرت غوائل
چون زهر هلاهل تأثیری در ارکان و اعضاء و مفاصل نموده
که قلم از تحریر و لسان از تقریر بازمانده و مشاغل بدرجهٔ
که وصف نتوان نمود ولی نظر بغلیان محبت اینعبد بآنجناب
جواب روحانی مطابق حکم رحمانی در کمال توضیح مختصر

و مفید

و مفید داده میشود و جوامع الکلم در این مقام و
موارد مقبول و مطلوب تا بتوضیح و تصریح و تشریح
و تلویح و تفسیر و تأویل صد باب از هر بابی از ابوابش
باز گردد و الّا اوراق آفاق استیعاب نماید از
حکمت حواله بعضی احکام مهمّه ببیت العدل سؤال
نموده بودید اولاً آنکه این کور الهی صرف روحانی
و رحمانی و وجدانی است تعلّقی بجسمانی و ملک و شئون
ناسوتی چندان ندارد چنانکه دور حضرت مسیح
نیز روحانی محض بود در جمیع انجیل جز حکم منع طلاق
و اشاره برفع سبت نبود جمیع احکام روحانی و
اخلاق رحمانی بود چنانچه فرمودند ما جاء ابن الانسان
لیدین العالم بل لیحیی العالم حال این دور
اعظم نیز صرف روحانی و معطی زندگانی جاودانی است

زیرا اس اساس دین الله تزیین اخلاق و
تحسین صفات و تعدیل اطوار است و مقصود
این است که کینونات مجتمعه بمقام مشاهده فائز
گردند و حقائق مظلمه ناقصه نورانی شود و اما احکام
سائره فرع ایقان و ایمان و اطمینان و عرفان
است با وجود این چون دور مبارک اعظم ادوار
الهیّه است لهذا جامع جمیع مراتب روحانیّه
و جسمانیّه و در کمال قوّت و سلطنت است لهذا
مسائل کلیّه که اساس شریعة الله است
منصوص است ولی متفرّعات راجع ببیت عدل
و حکمت آن این است که زمان بر یک منوال نماند
تغیّر و تبدل از خصائص و لوازم امکان و زمان و
مکان است لهذا بیت العدل بمقتضای آن جری

مینمایند

مجری مینمایند و هیچ ملاحظه نشود که بیت العدل
بفکر و رأی خویش قراری دهند استغفر الله
بیت العدل اعظم بالهام و تأیید روح القدس
قرار و احکام جاری نماید زیرا در تحت وقایت
و حمایت و صیانت جمال قدم است و آنچه
قرار دهد اتباعش فرض و مسلّم و واجب متحتّم
بر کل است ابداً مفرّی از برای نفسی نه قل یا قوم
انّ بیت العدل الأعظم تحت جناح ربکم
الرّحمن الرّحیم ای صونه و حمایته و حفظه و کلائته
لأنّه امر المؤمنین الموقنین باطاعة تلک العصبة
الطیّبة الطّاهرة فسلطنتها ملکوتیّة رحمانیة
و احکامها الهامیة روحانیة باری مقصود و حکمت ارجاع
احکام مدنیّه ببیت عدل این است و در شریعت

فرمان نیز جمیع احکام منصوص نبود بلکه عشر
عشر عشر معشار منصوص نه اگرچه کلیه مسائل مهمه
مذکور ولی البته یک کرور احکام غیر مذکور بود بعد
علما بقواعد اصول استنباط نمودند و در این شرایع
اولیه افراد علما استنباطهای مختلف مینمودند
و مجری میشد حال استنباط راجع بهیئت بیت
العدل است و استنباط و استخراج افراد علما را حکمی نه
مگر آنکه در تحت تصدیق بیت العدل درآید و
فرق همین است که از استنباط و تصدیق
هیئت بیت عدل که اعضایش منتخب و مسلم
عموم ملت است اختلاف حاصل نمیگردد ولی
از استنباط افراد علما حکماً اختلاف حاصل شود
و باعث تفریق و تشتیت و تبعیض گردد و وحدت
کلم

کلمه برهم خورد و اتحاد دین الله مضمحل شود و
بنیان شریعة الله متزلزل گردد اما امر نکاح
بکلی از احکام مدنیت است ومع ذلک در شریعة الله
شروطش وارد وارکانش واضح ولی اقتران
اقارب غیر منصوص راجع ببیت العدل که بقواعد
مدنیت و طبابت و طبیعت جنس بعید اقرب
از جنس قریب و نظر باین در شریعت عیسویه
باوجود آنکه نکاح اقارب فی الحقیقه جائز چه
که منعش منصوص نه مع ذلک مجامع اولیه
مسیحیه بکلی ازدواج اقارب را تا هفت
پشت منع کرده ولی الآن در جمیع مذاهب
عیسویه مجری زیرا این مسئله صرف مدنیست
باری آنچه بیت العدل در این خصوص قرار

دهند همان حکم قاطع وصارم الهی است هیچ
کس تجاوز نتواند چون ملاحظه نمائید مشهود
گردد که این امر یعنی ارجاع احکام مدنیّه ببیت
العدل چه قدر مطابق حکمت است زیرا وقتی
مشکلی حاصل گردد که امر الجاآت در مسئله رخ
گشاید انوقت بیت العدل چون قرار سابق
را داده بود باز بیت العدل خصوصی بحسب الجائت
در مسئله ضروریّه میتواند در مورد و موضع مخصوص
امر جدید خصوصی صادر نماید تا دفع محذور گردد
شود زیرا انچه را بیت العدل قرار دهد فسخ
نیز تواند در فرقان نیز مسئله تعزیر بود که راجع
باراده اولی الامر بود خصوصی در درجات تعزیر
بنهج مرهون ومنوط برأی ولی امر وآن تعزیر

از درجهٔ

از درجهٔ عتاب تا درجهٔ قتل بود که مدار سیاست
در ملّت اسلام اکثر براین بود باری این کور اعظم
اساسش بر نهجی گذاشته شده است که احکامش
مطابق و موافق جمیع اعصار و دهور چون شرایع
سلف نه که حال اجرایش ممتنع و محال است
مثلا ملاحظه نمائید که احکام توریة الیوم بهیچ
وجه اجرایش ممکن نه چه که ده حکم قتل در آن موجود
همچنین بموجب شریعت فرقان بجنب ده درم
سرقت دست بریده میشود حال اجرای اینحکم
ممکن لا والله امّا شریعت مقدّسه الهیّه موافق
جمیع اوقات و ازمان و دهور وکذلک جعلناکم امّة
وسطاً لتکونوا شهداء علی النّاس ویکون الرسول
علیکم شهیداً اشعار بلیغه و ابیات فصیحه که بمضامین

ملیحه تنظیم شده بو قرائت و تلاوت کوید فی الحقیقه
سزاوار تربیت در حمانی توحیده‌ست والبهاء علیک

عع

هذه زيارة نزلت من قلم الأبهى فى الأفق الأعـ
لحضرة سيد الشهدا حسين ابن على روح ما سواه فداه

هو المعزّى المسلّى النّاطق العليم

يشهد الله انه لا اله الا هو والذى اتى انه هو الموعود
فى الكتب والصحف والمذكور فى افئدة المقرّبين والمخلصين
و به نادت سدرة البيان فى ملكوت العرفان
يا احزاب الأديان لعمر الرحمن قد اتت ايام
الأحزان بما ورد على مشرق الحجة ومطلع البرهان
ما ناح به اهل خباء المجد فى الفردوس الأعـ و
صاح به اهل سرادق الفضل فى الجنة العليا
يشهد الله انه لا اله الا هو والذى ظهر انه هو الكنز
المخزون والسر المكنون الذى به اظهر الله اسرار
ما كان وما يكون هذا يوم فيه انتهت آية القبل يوم

يقوم

يقوم النّاس لرب العرش والكرسى المرفوع
وفيه نكست رايات الأوهام والظنّون وبرز
حكم انّا لله وانّا اليه راجعون وهذا يوم فيه ظهر النبّأ
العظيم الذى بشّر به الله والنبيّون والمرسلون
وفيه سرع المقرّبون الى الرحيق المختوم وشربوا
منه باسم الله المقتدر المهيمن القيّوم وفيه
ارتفع نحيب البكاء من كل الجهات ونطق لسان
[illegible] لأولياء الله واصفيائه والبلاء لأحبائه
[illegible]م والغم لمظاهر امر الله مالك ما كان
[illegible]ل مداين الأسماء وطلعات العرفان
[illegible]يا واصحاب الوفاء فى ملكوت البقاء
[illegible] البيضاء والحمراء بالسوداء بما اتت
[illegible]برى والرزيّة العظمى التى بها ناح

الذريعة
آغفان ال
على الم

والرزية العظمى التي بها ناح الرسول وذاب كبد
البتول وارتفع حنين الفردوس الاعلى ونحيب
البكاء من اهل سرادق الابهى واصحاب السفينة
الحمراء المستقرين على سرر المحبة والوفاء آه آه
من ظلم به استنطق حقايق الوجود وورد على ملك
الغيب والشهود من الذين نقضوا ميثاق الله
وعهده وانكروا حجته وجحدوا نعمته وجادلوا بآياته
فآه آه ارواح الملأ الاعلى لمصيبتك الفداء يا ابن
سدرة المنتهى والسر المستسر في الكلمة العليا ليت
ما ظهر حكم المبدء والمآب وما رئت العيون جسدك
مطروحاً على التراب بمصيبتك منع بحر البيان من
امواج الحكمة والعرفان وانقطعت نسايم السبحان
بحزنك محت الآثار وسقطت الاثمار وصعدت

زفرات

زفرات الابرار ونزلت عبرات الاخيار
فآه آه يا سيد الشهداء وسلطانهم وآه آه يا
فخر الشهداء ومحبوبهم استشهدك اشرق نيّر
الانقطاع من افق سماء الابداع وتزينت
هياكل المقربين بطراز التقوى وسطع نور العرفان
في ناسوت الانشاء لولاك ما ظهر حكم الكاف
والنون وما فتح ختم الرحيق المختوم ولولاك
ما غردت حمامة البرهان على غصن البيان
وما نطق لسان العظمة بين ملأ الاديان بحزنك
ظهر الفصل والفراق بين الهاء والواو وارتفع
ضجيج الموحدين في البلاد بمصيبتك منع القلم الاعلى
عن صريره وبحر العطاء من امواجه ونسايم ا
لفضل من هزيزها وانهار الفردوس من خريرها

وشمس العدل من اشراقها اشهد انک کنت
آیة الرحمن فی الامکان وظهور الحجة والبرهان
بین الادیان بک انجز الله وعده واظهر سلطانه
وبک ظهرت العرفان فی البلدان واشرق
نیر الایقان من افق سماء البرهان وبک ظهرت
قدرة الله وامره واسرار الله وحکمه لولاک ما ظهر
الکنز المخزون وامره المحکم المختوم ولولاک ما ارتفع
الندآء من الافق الاعلی وما ظهرت لئالی الحکمة
والبیان من خزائن قلم الابهی بمصیبتک تبدل
فرح الجنة العلیا وارتفع صریخ اهل ملکوت الاسمآء
انت الذی باقبالک اقبلت الوجوه الی مالک
الغیب والشهود قد کانت الاشیاء کلها شیئاً
واحداً فی الظاهر والباطن فلما سمعت مصائبک

الوجود ونطقت الذرة الکل [illegible] بانک

تفرقت

تفرقت وتشتت وصارت علی ظهورات
مختلفه والوان متغایره کل الوجود لوجودک الفداء
یا مشرق وحی الله ومطلع الآیة الکبری وکل
النفوس لمصیبتک الفدآء یا مظهر الغیب فی ناسوت
الانشآء اشهد بک ثبت حکم الانفاق فی
الآفاق وذابت اکباد العشاق فی الفراق
اشهد ان النور ناح لمصیباتک والطور صاح
بما ورد علیک من اعدائک لولاک ما تجلی
الرحمن لابن عمران فی طور العرفان انادیک
واذکرک یا مطلع الانقطاع فی الابداع ویا سر
الظهور فی جبروت الاختراع بک فتح باب
الکرم علی العالم واشرق نور القدم بین الامم اشهد
بارتفاع ید رجائک ارتفعت ایادی الممکنات

لك الله منزل الآيات وباقبالك الى الافق الاعلى
اقبلت الكائنات الى الله مظهر البيّنات انت
النقطة التى بها فصّل علم ما كان وما يكون والمعدن
الذّى منه ظهرت جواهر العلوم والفنون بمصيبتك
توقّف قلم التقدير وذرفت دموع اهل التجرّيد
فآه آه بحزنك تزعزعت اركان العالم و
كاد ان يرجع حكم الوجود الى العدم انت الذّى
بامرك ماج كلّ بحر وهاج كلّ عرف وظهر كلام
حكيم بك ثبت حكم الكتاب بين الأحزاب
وجرى فرات الرّحمة فى المآب قد قبلتُ
اليك يا سرّ التورية والانجيل ومطلع آيات
الله العزيز الجميل بك بُنيت مدينة الأنقطاع
ونصبت راية التقوّى على اعلى البقاع لولاك

انقط

انقطع عرف العرفان عن الأمكان ورائحة الرحمن
عن البلدان بقدرتك ظهرت قدرة الله وسلطنة
وعزّه واقتداره وبك ماج بحر الجود واستوى
سلطان الظهوّر على عرش الوجود استشهد بك كشفت
سبحات الجلال وارتعدت فرائص اهل الضلال
ومحت آثار الظنّون وسقطت اثمار سدرة
الأوهام بدمك الأطهر تزيّنت مداين العشّاق
واخذت الظلّمة نور الأفاق وبك سرع
العشّاق الى مقرّ الفدا واصحاب الأشتياق
الى مطلع نور اللقا يا سرّ الوجود ومالك الغيب
والشهود لم ادرِ أيّ مصيباتك اذكرها فى العالم
وايّة رزاياك ابثّها بين الأمم انت مهبط علم الله
ومشرق آياته الكبرى ومطلع اذكاره بين الورى

ومصدر اوامره في ناسوت الانشاء يا قلم الاعلى
قد اول نور سطع ولاح واول عرف تضوع وفاح
عليك يا حفيف سدرة البيان وشجر الايقان
في فردوس العرفان بك اشرقت شمس الظهور
ونطق مكلم الطور وظهر حكم العفو والعطاء بين ملأ
الانشاء اشهد انك كنت صراط الله وميزانه
ومشرق آياته ومطلع اقتداره ومصدر اوامره
المحكمة واحكامه النافذه انت مدينة العشق
والعشاق جنودها وسفينة الله والمخلصون ملاحها
وركابها ببيانك ماج بحر العرفان يا روح ا
لعرفان واشرق نير الايقان من افق سماء البرهان
بندائك في ميدان الحرب والجدال ارتفع
حنين مشارق الجمال في فردوس الله الغني المتعال

بظهورك

بظهورك نصبت راية البر والتقوى ومحت آثار
البغي والفحشاء اشهد انك كنت كنز لئالي علم الله
وخزينة جواهر بيانه وحكمته بمصيبتك تركت النقطة
مقرها الاعلى واتخذت لنفسها مقاما تحت
الباء انت اللوح الاعظم الذي فيه رقم اسرار
ما كان وما يكون وعلوم الاولين والآخرين وانت
القلم الاعلى الذي بحركته تحركت الارض والسماء
وتوجهت الاشياء الى انوار وجه الله رب العرش
والثرى آه آه بمصيبتك ارتفع نحيب البكاء من
الفردوس الاعلى واتخذ الحوريات لانفسهن
مقاما مع التراب في الجنة العليا طوبى لعبد ناح
لمصيباتك وطوبى لامة صاحت في بلاياك و
طوبى لعين جرت منها الدموع وطوبى للارض

تشرّفت بجسدك الشّريف و المقام فاز باستقرار
جسمك اللّطيف سبحانك اللّهمّ يا اله الظّهور
و المجلّى على غصن الطّور اسئلك بهذا النّور الّذى
سطع من افق سماء الانقطاع و به ثبت حكم التّوكّل
و التّفويض فى الابداع و بالاجساد الّتى قطعت فى
سبيلك و بالاكباد الّتى ذابت فى حبّك و
بالدّماء الّتى سفكت فى ارض التّسليم امام وجهك
ان تغفر للّذين اقبلوا الى هذا المقام الاعلى و الذّروة
العليا و قدّر لهم من قلمك الاعلى ما لا ينقطع به عرف
اقبالهم و خلوصهم عن مدائن ذكرك و ثنائك اى
ربّ تراهم منجذبين من نفحات وحيك و
منقطعين عن دونك فى ايّامك اسئلك ان تسقيهم
من يد عطائك كوثر لقائك ثمّ اكتب لهم من
يراعة

يراعة فضلك اجر لقائك اسئلك يا اله الاسماء
بامرك الّذى به سخّرت الملك و الملكوت و بندائك
انجذب منه اهل الجبروت ان تؤيّدنا على ما تحبّ
و ترضى و على ما ترتفع به مقاماتنا فى ساحة عزّك
و بساط قربك اى ربّ نحن عبادك اقبلنا الى تجلّيات
انوار نيّر ظهورك الّذى اشرق من افق سماء جودك
اسئلك بامواج بحر بيانك امام وجوه خلقك ان
تؤيّدنا على اعمال امرتنا بها فى كتابك المبين انّك
انت ارحم الرّاحمين و مقصود من فى السّموات و
الارضين ثمّ اسئلك يا الهنا و سيّدنا بقدرتك
الّتى احاطت على الكائنات و باقتدارك الّذى احاط
الموجودات ان تنوّر عرش الظّلم بانوار نيّر عدلك و
تبدّل اريكة الاعتساف بكرسىّ الانصاف بقدرتك

وسلطانک انک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الا
انت المقتدر القدیر